

الْبُنْيَانُ الْمَرْصُومُ مِنْ

بَيَانِ إِيجَازِ الْفَقْرِ بِصَوْنِ

طَبْعَ فِي الْمَطْبَعِ الصَّدِيقِ الْكَائِنِ

فِي بَهْوَالِ الْحَمِيَّةِ

سَنَةِ ١٢٩٩ هـ



صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۵۳	باب در بیان احکامات و قیام رمضان	۷۲	باب در بیان شرکت و کالت
۵۴	کتاب در بیان حج	۷۳	باب در بیان اقرار
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان	۷۴	باب در بیان عاریت
۵۶	کتاب یکم حج بروی فرض است	۷۵	باب در بیان غصب یعنی مال کسی است
۵۷	باب در بیان موثقت	۷۶	باب در بیان شفعه
۵۸	باب در بیان وجوه صفت احرام	۷۷	باب در بیان قراض
۵۹	باب در بیان احرام و در آنچه بدان	۷۸	باب در بیان ساقا و اجاره
۶۰	باب در بیان صفت حج و دخول کعبه	۷۹	باب در بیان احیاء موت
۶۱	باب در بیان قنات و حصار	۸۰	باب در بیان وقف
۶۲	کتاب البیوع	۸۱	باب در بیان به
۶۳	باب در بیان شده و بیع و آنچه	۸۲	باب در بیان لفظ
۶۴	ازان منهی عنه است	۸۳	باب در بیان فرائض
۶۵	باب در بیان خیار	۸۴	باب در بیان وصایا
۶۶	باب در بیان ربا	۸۵	باب در بیان ودیعت
۶۷	باب در بیان خصمت و رعایا و	۸۶	کتاب النکاح
۶۸	بیع اصول و شمار	۸۷	باب در بیان کفارت و خیار
۶۹	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۸۸	باب در بیان عشرت زنان
۷۰	باب در بیان تقبیس و حجر	۸۹	باب در بیان صدق یعنی مهر
۷۱	باب در بیان صلح	۹۰	باب در بیان ولیمه
۷۲	باب در بیان حواله و ضمان	۹۱	باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

فهرست مقاصد کتاب البیان المرصوص من بیان یجاز الفقه المنصوب

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در بیان کتاب	۲۱	باب در وصعت نماز
۶	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر
۷	باب در بیان آوند	۲۸	باب در بیان نماز نطق
۷	باب در بیان دور کردن پلیدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اقامت
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۴	باب در بیان نماز جمعه
۷	باب در بیان نواقض وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوف
۱۰	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۷	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۱	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۲	باب در بیان تیمم	۷	باب در بیان نماز باران
۱۳	باب در بیان حیض	۴۰	باب در بیان جامه
۱۴	کتاب الصلوة	۴۱	کتاب در بیان جنازه
۷	باب در بیان موأقیات	۴۵	کتاب در بیان زکوة
۱۶	باب در بیان اذان	۴۷	باب در بیان صدقة فطر
۱۸	باب در بیان شرط نماز	۴۸	باب در بیان صدقة تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۴۹	باب در بیان قسمت صدقات
۷	باب در بیان حش بر فرقتی	۵۰	کتاب در بیان صیام
۲۰	باب در بیان مساجد	۵۲	باب در بیان صوم تطوع و صیام نهمی

الْبَيِّنَاتُ الْمُرْصُوصَاتُ مَنْ

بَيَانُ إِيجَازِ الْفَقْلِ فِي

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الْإِسْلَامِيِّ الْكَائِنِ

فِي جُودَايَا الْحِمَاةِ

١٢٩٩ هـ
سنة

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۸۸	باب در بیان خلع	۱۰۷	کتاب در بیان جهاد
۸۹	کتاب در بیان طلاق	۱۱۰	باب در بیان جزیه و هدیه
۹۰	باب در بیان جعبت	۱۱۱	باب در بیان سبقت در می
۹۱	باب در بیان ایلاء و عمار و کفاره آن	۱۱۲	کتاب در بیان طعام
۹۲	باب در بیان حدت و سگولاری و استیلا و جزای آن	۱۱۳	باب در بیان صید و ذبائح
۹۳	باب در بیان رضاع	۱۱۴	باب در بیان اضاحی
۹۴	باب در بیان نفقات	۱۱۵	باب در بیان عقیقه
۹۵	باب در بیان حضانت	۱۱۶	کتاب در بیان سگند با و نذر با
۹۶	کتاب در بیان جنایات	۱۱۷	کتاب القضا
۹۷	باب در بیان دیات	۱۱۸	باب در بیان دعوی مینه
۹۸	باب در بیان دعوی غرق و ترست	۱۱۹	کتاب المفق
۹۹	باب در بیان قتل اهل بغی	۱۲۰	باب در بیان مدبر و مکاتب ام و لم
۱۰۰	باب در بیان کشتن جانمی و مرتد	۱۲۱	کتاب اجماع
۱۰۱	کتاب اکحدود	۱۲۲	باب در بیان ادب
۱۰۲	باب در بیان حد زانی	۱۲۳	باب در بیان بر و صلہ
۱۰۳	باب در بیان حد قذف	۱۲۴	باب در بیان زبرد و ورع
۱۰۴	باب در بیان حد مرتد	۱۲۵	باب در بیان ترسانیدن از زخم بهائی
۱۰۵	باب در بیان حد شارب و بیان سکر	۱۲۶	باب در بیان تخمین غیره خوبهیا نیک و بزرگ
۱۰۶	باب در بیان تغزیر و حکم صائل	۱۲۷	باب در بیان ذکر و دعا

نفسیه فائز
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰

شکر و بر توی از آفتاب سپاس و قطره از بحر محیط منت و ذره از اخضر سبط طاعت این
 بزرگواران مؤوی می تواند شد فخر اهل الله عن جمیع المسلمین خیرا و این قسم صفات ولایت
 اسلام قدیم و حدیثا بسیار بوده است و هر تالیفی از ان رنگی تازه و هر جمیع وضعی نو و هر تحریری
 بنیاد دیگر و هر تنذیب طریزی آخر دارد و در تالیف مقاصد و موافق خودش و انی بقصد و کفایت
 بموقف است و لکن دست بهم دادن آن همه درین زمان جبل نشان بود و کار بر آرد آنجا
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجان طبع و طبع حدیث مطیع
 و مطاع گشته و بتوجه بعض اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و ذیل و روضه تدبیر و جز
 آن مگر عاقل متبعین که ملکه ایشان مستطیع لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از دریافت
 فوائد و مسائل این کتب و در افتاده اند تا آنکه اگر عرف جادی و نفع مقبول و مثل آن در فایده
 زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیحی سنت مطهر
 و عبادات و معاملات محرومی ماندند لا جرم باقتضای کبریه بجهد اہم اقتدا و خبر بلوغا غنی
 ولی آیه تاگزیر آمد که در فتح این باب تاملی تواند شد رسمی مشکو بجا آریم و تا تو انیم دین خالص
 حق! بحمد الانش برسانیم که ذخیر است از سید البشر علیہ افضل الصلوٰۃ و التسلیم لان یهدی ^{لله}
 بلک رجلا یمینک من حمد النعم او کمات قال و مبالا فی بخلاف زید و عمر بن زید تبلیغ منن خیر البشر
 رواندایم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته مالی ادا که عنہا معرضین و الله
 لا دین بجا بین انکافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمیع ابواب فقه حدیث
 بشأ و کتاب منتقی و شرح شریک و الاوطار و در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام چشم
 مسک انتقام نمی رسد و اول از مبطلات است و ثانی از مختصرات و بہت طلبہ دین عمد از مدارک
 و مفاهیم مطولات خیلی قاطع و تار و مطلع انظار و موقع البصار بیشتر خلق همین جادہ اقتصاد و مختصر
 ناچار دین مختصر باید استفاده خود و اولاد بالذات و افادہ دیگر اخوان اسلام نمایند و بالعرض سائل
 و حکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اولہ الاحکام از ان لغت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله لقد جاءت سرسل بنا
 بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكر مطاع الأمر جليل القدر
 طویل الفضل عریض الحجاب المطلق وعلى آله وصحبه وحملة علومه ورثة الانبياء وخلفاء
 الرسل ومن تبعهم باحسان والصدق اما بعد میگوید شتی خاک و پاؤ ز خاشاک
 ابو النصر علی حسن خان طاهر کان اسده و معد فی الباطن و الظاهر معلوم اهل دین است
 که تا علم شریف حدیث مجید جمعی از ائمه سلف و خلف در و اوین حدیثیه اسلام بدون و مذهب
 گشته عصای از غول محدثین احادیث احکام راجع عبادت و چه معاملات و چه عبادت جدا
 انان صحت مطروحات و تحریر نموده اند و باین رگه ~~مجلد~~ مسک عمل مجید و تمسک
 بروالمان اتباع آسان گردیده و الحمد و آیین احسان ایشان برادر و ایشان کیصایون
 زده نه آنچنان است که اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامه یک فن شود و حرفی از کتاب

و بسبب اقسیمه و این آیات بنیات و احادیث کمالات نص است درین فصل و باب و
فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادتی بالاتر از آن نیست
که یکی به صدق نیست و حسن طویت و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تبعات روز
تیماست دست بجلستین کتاب و سنت زند و تا تواند خود را نحو آن سوره رسالت و یقین
قد و نبوت سازد و لهذا درین مختصر احکام عبادت و عبادت و ادب را از ادله و نحوه اسبیل و مسائل
صمیمه الدلیل بر وجهی سئو نموده آمد که محیط جمله الفاظ متین کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم
ماخذ مستطاب باشد و در افاده فقه حدیث به صغیر اخراجات خود از ترجیح و معرف و بدو در جرح
بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است
که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار
و آثار در بابی از ابوابش ایراد واصله ریافته است گو بر بعضی آن حفاظ حدیث و آئین سنت
حکوم نیست یا ضعیف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سند
بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دو این
اسلام باستقرار علماء اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این منی از ملاحظه شریف و شل
سک تمام و بل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه
ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است چنانکه بحمد تعالی این مختصر روح الروح و دی آمده
و گمان آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و بخیع مقبول و بد و رابله و عرف جادای از پیشتر
ز خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان
بان خود است در دریافت صواب از خطا و آگاه متبعان عهد خویش است در عمل کردن و نیست
میچیز بجز بجناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و گمان توفیق خیر و برکت بدست او بجا و تعالی
اگر ابرایت این راه فرماید و کدام یک را بفضیض تعلیم شوم بدست محرم برداشته با علی
رو و تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعین و قد تموضع هذا المختصر بحمد الله
صلی

پیارنی بان ببارت سادہ و پیکار بردہ و دشمن و دشنام ربانی سہیل قطریانی امام ہام قاضی القضاۃ
 محمد بن علی شوکانی رضی اللہ عنہ در مختصر فقہ حدیث سنی بدر ربیبہ و طرز تمییز برادر عالی قدر
 ابو انجیر نور الحسن خان کان السدہ و کان در النجہ المقبول من شریع الرسول احتیارات و
 و جز موضوع چند کہ حاجت مند کشف اعضاء و حل اشکال بود خاصہ بہ و جز تفصیل و اجمال نفوس
 بلکہ بر نفس مسائل متن اقتصار یافت و عبارت پاری را برہان صرافت الفاظ و محو صفت
 روایت حفاظ گذارستہ شد تا فرع بر اصل نیز آید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف تخریج
 یکجا فرجام آید چہ این ہمہ مفاسد جہل و تقلید کہ در رسائل دین رونمودہ و این جملہ خلاف و
 جدل کہ باب غربت بر اسلام و اسلامیان کثودہ شمرہ مہین ترک استعمال الفاظ مبارک لفظ
 و اثبات عبارات را غیر موصوفست پس اس در نہ نظم کتاب غریزہ و نشر جواہر احادیث شریف
 الی یوم القیامہ ضمن ہر فتیاء و قضا و کفیل حکم در ہر قضیہ و ما جہر است ثالثا لما قال تعالی
 اولو یکفہم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیہم ان فی ذلک لرحمۃ و ذکری لقوم یحذرون
 وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتنبعوا احسنہ اولئک الذین
 ہداهم اللہ و اولئک ہم اولوا الالباب وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا فی اوتیت القرآن و مثله
 معہ رواہ ابو داود و الدارمی و ابن ماجہ عن المقدم بن معذکر و فی روایہ اخری
 عن العریاض بن ساریہ مرفوعا انہما مثل القرآن او اکثر عن مالک بن انس مرسلات کرک
 فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتہم بہما کتاب اللہ و سنتہ رسولہ رواہ فی الموطا و اخرج
 مسلم عن جابر رضی اللہ عنہ یرفعہ اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ و خیر الہدی
 ہدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعۃ ضلالۃ و قال تعالی یا ایہا الذین امنوا
 اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی فردوا الی اللہ
 و الرسول ان کنتم فی شکی من بآلہ و الیوم الاخر ذلک خیر و احسن تاویلا و قال تعالی
 فلا وربک لا یؤمنون حتی ینکحوا فیما شئتم بینہم ثم لا یجدوا فی انفسہم حرجا مما قضیت

می پرینز و چاکه بریده از چارپایه زنده مردار است یعنی خوروش روانیست که ظاهر باشد

باب در بیان آوند

تو شنید در آوند دروسیم و نخوردید کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او را آخرت باشد
شکرب در آوندیم کشنده آتش و دوزخ است و شکم خود هر چه سیکه مدیون شد پاک گردد و بدی باغ
جلو و مزار طور است آنحضرت صلیم بر گو سفیدی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فرمود که شش
می گرفتند گفتند مردار است فرمود آب و برگ سگ آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد
مگر آنکه آوند دیگر نیابد ناچار آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند مجوس نیز آنحضرت صلیم
وصایای وی وضو کردند از خشک شدن مشرکه و سائغ آبش شکسته بود بجای او از نخی از سیم گرفت

باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلیم را از سر که ساختن خمر پرسیدند فرمودند سازید و لکن این خمر نفس در نجاست است
چه اصل در هر شسته طهارت است و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست و حتی که خدا و رسول
از گوشت خران خانگه و گفت چس است یعنی خوروش حرام است نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلیم
دینی بیدار خطبه خواند و لعابش بر دوش عمر و بن خارجیه روان بود معلوم شد که لعاب کبک کوال صلیم
طاهر است تنی را می شست و در آن جامه از برای نماز میرون می آمد عاشره گویدین اثر غسل را
در آن جامه دیدیم و در لفظی آمده که می لایم آنرا از جامه رسالت صحت مالیدنی دوی در آن نماز
می کرد و در لفظ آمده که تنی خشک را از ثوب شریف او بناخن حک می کرد و این دلیل است بر
طهارت منتهی شاسته و حشر بشویند و کینه غلام را آب زنند جایم را که خون حیض رسیده است
بتراشند یعنی پلیدیش دور کنند باز آب مالیده بشوید پس این نماز بگذارد و خود که پرسید که اگر اثر
خون نرود و فرمود آبت لبس است و اثر زیانتم نمی کند

البته فی اسبوع مع مسیری الی کلکته فی اوخر ربیع الاخر من شهر مثله الهجره
 علی صاحبها الصلوٰۃ و الخیرة و سمیتها کاسم التاریخی علی طریقه اخیه النجم المقبول
البنیان المرصوص من بیان ایجاز الفقه المنصوص
 و بالله التعاقب و هو الهادی الی سواء الطریق اللهم یا ارحم الراحمین و فقنا
 لا تباع کتابات العزیز و سنة نبیک المطهر الذی جعلته خاتمة النبیین و احسننا فی
 زمرة المحاصیین فی الدین و جنبنا عن تحریفات الغالیین و انتقالات البطلین و
 تاویلات الجاهلین بجاه سید المسلمین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم
 فی الاولین و الاخرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

باب در بیان آب

دریا آبش طهورست و مرده او حلال آب را هیچ چیز لمبیه نکند مگر آنچه غالب شد بر بومزه
 و زکاد پس اگر کیسه ازین بر سه نجاستی که در آن پدید آید برگردن نجس شود و در وقت آب
 حاضر نباشد مگر در دو در لفظی نجس نشود هیچ کیسه در آب استاده غسل نبرد و جای که نجس است و نه
 در آن شاست بشیر غسل بر آورد و لفظی آمد غسل نکند در آن از نجاست آنحضرت صلعم نمی کرد از آنجا
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا غتراف کنند و لکن ثابت شد که خوش
 بفضل آب میموی غسل میفرمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی
 از آن آب بعضی زمان نبوت در تغافل بر آورد آنحضرت آمد تا غسل فرمایند گفت من نجس
 بودم فرمود آب جنب نمی شود و طهور آوردنی که سگ در آن آب خورده شستن اوست هفت بار
 نخستین یا پسین بار نجاک و در لفظی آمده که آن آب را بریز و اگر نجس نیست بلکه از طافان است
 شست پس آب بر بان انداختن اولیید نکرد و بادی نشینی ذلیله سجده میزد بر فرمود که از آب آنجا بریز و
 تطهیر از من تقدیرست پس پس دومه و در خون را حلال شد با هر بی ملغ و جگر و سپر و چون گس در آب افتد
 غوطه داد و میندازد چه در یکی اند و باز ویش داد و دیگر شفا هست و آن باز که در آن دست

لف و این راسته باز نمود و در پای مروی دید که مانند ناخن خشک مانده است فرمود برگرد وضو را نیکو کن بجز خودش وضو بیک کردی و غسل بصبغ تابع فرمودی هر که از شما اسبغ وضو کرد گفت اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهدان محمد عبده و رسوله در بای بهشت ادر برای او بکشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من الملتطهین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلعم وضو بیک در مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرد بر اعلی و اسفل خف لکن سندش ضعیف است مرقضی گوید اگر دین بمقتل بودی پایان موزه سزاوارتر مسح بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلعم را دیدم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت موزه باران پاکشد مگر از جنابت و غائط و بول و نوم و تقیم را یک روز و شب است اشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمامه و بر تباخین یعنی خفاف مراد دستار و موزه باست و چون یکبار بعد وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیگند آنها را اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئت آمده لکن قوی نیست باین قیمت مذکور تلبت ماند

باب در بیان نواقض وضو

در عمد نبوت صحابه انتظار عشاء تا انجائی کردند که سر بای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب و نمازی کردند و وضوئی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو است فاطمه نیست ابی حبیش را در باره استحاضه فرمود نماز ترک کنی این رگی است حیض نیست چون حیض آید

باب در بیان مضمو

اگر شست بر است یقیناوی با هر ~~سواک~~ بود و قنمان آب وضو است و هر دو کف دست راست بر شست
و آب در دهن بینی کرد و بینی پیش از روی اسه بر شست و نو نمود و دست راست را آنچسب بر شست و
و همچنین با دست چپ کرد باز سر اسه نمود و پتری پای راست آشتانگ بر شست و با چپ همچنین کرد
بعد گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله که بچو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمد که سر ایک بار بود و در لفظ
دیگر آمد که سر هر دو دست را از جانب پیش و پس ببرد و در لفظی آغاز بمقدم اس کرد و دستها را قفا
برد و بجا خستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش در آورد و هر دو با هم ظاهر هر دو
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار پیش از نه چپ شیطان در بن او می سپد
و دست و آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چپ بینی داند که دستش کجا خفته و لفظ بن صبره را
فرمود تمام کن وضو را تجلیل کن میان انگشتان دست و پا و مبالغه نادر است شقاق مگر آنکه
صائم باشی و خود را خلل ریش می کرد و وضو و ثلث مذ از آب آورد و هر دو دست را باین
گرفت و آرد برای هر دو گوش آب جدید می ستاند و بر آب سرس نسکد و در لفظی آمده که سر
آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین است محفوظ و تغیر مود است من روز قیامت سفید
روشن دست و پایا بد پس هر که تواند که تا بانی خود را نکند باید که چنین کند و آغاز از انجا
راست و فعل پوشیدن و شان کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی
و فرمودی بیا غازی بجا نهایی است خود بینی در وضو وضو هیچ بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر هر دو
موزه و در صفت حج وی صلعم آمده فرمود است الکنید بجز یک است که در بدان او تعالی و در وضو
آب بر هر دو آغی گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی عدا و تمضض
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فضل است و بعد از غله سه بار بینی افشاند و هر دو
از همان کف کرد که بدان آب گرفت و این فضل است و در لفظی آمد روز غله کرد و نشق نمود از یک

نهی نموده پسندش ضعیف است و سخن کردن و کس و حال و غلط موجب دشمنی خداست
 مرا و این حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلاص آسان نکند و نه در آرد
 دم زند و از استقبال قبله غلط و بول و استقبال یمن و بکتر از سه سنگ نهی فرموده و از
 استقبال بکرین و استخوان منع نموده و گفت رو به شرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این
 مخصوص بر یک طیب است و درین ملک که قبله در جهت مغرب است رو بشمال یا جنوب
 کند و نزد غلط پنهان گردد و یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفلت انگ بو میا بن مسعود از
 آنحضرت صلعم و سنگ و یک پاؤ سنگین آورد و سنگ گرفت و سنگین بیندخت و فرمود
 کس است یعنی پدید و در باره استقبال از استخوان و سنگین ارشاد کرد که این هر دو پاک
 نمی سازند و فرمود پاکی بکنید از گیز که عذاب عام گو را ز بی احتیاطی در بول است و در
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از گیز است و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست
 استاده دارد و نزد شانشین ذکر را سه بار بیفتاند اهل قبارا برسید که خدا بر شما شانه
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن
 شست و زن را در شقت انداخت غسل واجب شد مگر چه انزال نکند و همچنین غسل
 بر زن نزد دین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بیند زن انچه می بیند مرد در
 خواب یعنی جامع غسل بکنند یعنی آنکه منی بیند آنم سلیم گفت و چنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن اولاد از کجا است و خود غسل میکرد از جنابت و در جمعه
 از حجامت و از غسل میت و درین سلسله شیعه موافق اهل سنت اند محمد بن اسماعیل چون
 سلمان شد او را امر کرد بنس و فرمود غسل جبّه واجبست بر هر یک از علیّه السجده آمده هر که وضو کرد و در

نماز ترک دهی چون برگردن بخون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقدار دارد
 تری امر وضو کرد و فرمود ذکر را بشوئی وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن فرج
 خود را آب پاش بعضی زمان را پس سید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی
 اگر در شکم جنبش باوی یا بد و غلغله که از شکم برآمده است یا نه از مسجد بدر و تا آنکه آواز
 بشنود یا بوی بیاید و در باره مسح ذکر فرمود پاؤ از گوشت تست صحیح این جهان ابن مینی
 گوید این خبر حسن از خبر پیشتر است که در آن بر مسح ذکر امر وضو فرموده مکن بخاری و غیر
 صحیح خود گفته است که حدیث بسو صحیحی درین باب است و هر که راتی یا راحه یا قلس یعنی
 آنجا از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنابر نماز کند و درین بیان سخن بخاید
 و فیضف و وضو از لغو نمیشد گذاشت و بر وضو از لغو نمیشد گفت و هر که مرده را شسته غسل بر آورد و هر که او را بر دارد
 وضو کند و اگر گفته است یعنی نه الباب شسته و قرآن را مس کند مگر ظاهر لکن این حدیث معلول است
 شیوه نبوت آن بود که در هر وقت یا در خدای کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجامت کرد و نماز کرد
 و وضو کرد و فیضف لین ختم سر بند و برست چون خنک پدید سر بند و بر کشاد از اینجا است که خواب
 تمکیده زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسی که در آن خفت و سندش ضعیف است
 شیطان در نمازی آید و در خیالی افکند که وی حدث کرده یا آنکه نکرده است درین حال
 نماز او از نشنود و با وی نیاید از نماز برگردد بلکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفته

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و را من و خدا انگریزی بنده یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و هر معلول نزد
 و را من بخدا الله صحرانی اعوذ بك من الخبث والنجاسة بگوید استغفار کند و قضای حاجت
 پنهان از نظر مردم نماید و از دو لایحه پیریزد یکی خلا و راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظی
 سواد افزوده و در لفظی نفی جمع آب آلود و هر وضو ضعیف است و آنرا زیر دخت میوه دار و اگر آنکه نه سواد

این قدر ترا بس است که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست
بستانی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم
و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زد و در آنها بید روی و هر دو کف را
با آن مسح نمود و در لفظ آمده تیمم دو وضو است یکبار برای روی دیگر از برای هر دو دست
تا آنچه و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اربع همان اول است و فرمود خاک و هونو
مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب نیابد از خدا ترسد و مسکن آب
کند و مرد سفر کردند بوقت نماز آمد آب همراه داشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزارانند پسر
آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکبار وضو کرد و دیگر اعاده نکرد چون ماجر اینجاست
گفتند غیر معید را فرمود احببت السنة واجزاها لك و لا تترك و دیگر را گفت لك الاجر
صرتین و این ناظر است در اولویت فعل اول حسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب
گردد و غسل از مرگ بترسند میرسد تیمم کنند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعاً هم
تسکین مرفی را نزد شکستن یکبار زد و بزد دست امر کرد که بر جگر کند اما ندش سخت داشت
و یکبار که مرش مجروح بود از سنگ بفرمود ترا این قدر بسندست که تیمم کنی و بر زخم پاره آنجا
بر بندستی و بر آن مسح کنی و سایر جسد را بشوئی این عباس گفته سنت آنست که از تیمم خریک
نماز بنشیند گزار و نماز دیگر تیمم دیگر کند لکن بسندش سخت ناتوان است و صحیح آنست که حکم
تیمم حکم وضو است در هر امر پس از یک تیمم چند نماز می توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه و خرابی حیض را که استحاضه می آید از اشیا و فرمود که خون حیض سیاه باشد و زمان آنرا
می شناسند چون حیض آید از نماز بازماند چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه و وضو کن
و نماز بگیرد یعنی استحاضه مانع نماز نیست و آسماء و حضرت عیسی را گفت که در مرگش نشیند

خوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد
 و هر که زن را بیاورد و عود خواهد باید که میان هر دو جماع و وضو بکند که این انشطاست از برای
 عود و خواب کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدین مسأله و جنب بود و غسل جنابت اول هر دو دست
 بشوید پسترا زمین بر شمال آب بریزد و فرج را بشوید پسترا بکشد باز آب گرفته انگشتان را در چرخا
 موی در آورد و سه حفته آب بر سر ریزد یعنی پیری هر دو کف پسترا بر سر احدی آب بریزد
 و هر دو پای بشوید و دو کف داخل است در سمای غسل و در کفلی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرج را شسته دست بر زمین زد یعنی از برای آنکه ادا و در روتی آمده که مسح کرد
 دست را بجا که و منديل را برگردانید و آب را بر دست افشان زن گرفت آثم سله گفت من و نه
 هستم که موی سر را سخت می بندم و غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و دانهام
 فرمود نه بکلام این قدر ترا بس است که هر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و آن یک آنرا
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حائض و جنب
 عائشه گفت من و جناب نبوت از یک آو و غسل می بر آو ویم از جنابت و دستهای
 پا هر دو در آن آو نداده شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موسی را بشوید
 و بدن را صاف بکنید و فی ضعف

و هر دو غسل

و نه

باب در بیان تنیم

فرمود داده شد من پنج چیز که هیچ کس را پیش از من داده نشد منصرف شد من عرب تا یکبار
 و اگر ندانید شد بر آس من همه زمین سجده و بطور هر که را نماز در یاد بگذارد آنرا هانجا
 که دریافت و حلال شد مرا غنائم و داده شد شفاعت و هر تنی در قوم خاصه مبعوث شد
 و من بسوی کافه مبعوث شد و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما بطور گردانید
 و میکده آب نیایم و در لفظی دیگر است که تراب بطور است از برای ما غنائم یا سرافراز بود

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر بطول او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد
و وقت نماز دیگر تا آنجا هست که آفتاب بر زنده است و وقت نماز شام مادی است که شفق
غائب نشده است آنحضرت صلوات الله علیه شفق حمرت است و وقت نماز صبح تا نیمی شب اوسط
و وقت نماز بامداد از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طلوع نشده و در لفظی درباره نماز
عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است آبی بر زده آسمانی گوید آنحضرت صلوات الله علیه
می کرد و یکی از بابوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر سیکشت و هنوز آفتاب بر زده و اما است
و به تعبیر داشت تا خیر عشا را و خواب را پیشتر از آن مکر و میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و به سیکرد
از بار صبح و یکدیگر می شناسید و از شناخت و از شناخت تا صد آیه می خواند و در لفظی آمده که گاهی
شناخت قدیم و گاهی آن را بخوبی می کرد اگر دید که مردم فراغت دارند تعجیل فرمود و اگر دید که دیر
کرده اند تا خیر نمود و صبح را در غلغل گزاری و در یکدیگر بختگفت نماز بر پا کرد و بعضی مرتب
را نمی شناخت و متعرب و قبی گزاری که منصرف از نماز موقع قبل را می دید و شبی نماز عشا را قبی
گزار که عشاء شب بگذشت بر آمد و فرمود و قدش همین است اگر شقت بر است نمی بود امر
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شد سحر از جوین
جنم است و گفت صبح کنید و نماز بامداد که اعظم است از سبب آنجا که شامی آغاز و غلغل انجام در اسفار باید
فرمود هر که دریافت از صبح که می پیش از بر آمدن مهری نماز صبح دریافت و هر که دریافت از عصر پیش از آنجا که
فرمود و نماز عصر دریافت و در وقت قبل رکعت لفظ سجده آورد و بعد گفته که سبب همین رکعت است یعنی درین حد
نه دیر مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند
و در لفظی و نه بعد از فجر و این صبح ترست از اول سه ساعت است که در آن نماز و اقبال
روانست یکی نزد طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نیم روز تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شامی از حدیث ابی هریره بضعیف آمده و زیاده
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم جایز است خاصه و بی عبد مناف را گفت

اگر ز روی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آورد و مغرب و عشاء را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر
 و میان این غسلها وضو کند و خمر و خمرش را سخت استخاضه میشد آنحضرت صلوات الله علیه
 فرمود وقتی است از شیطان تو شش یا هفت و حیض کن بستر غسل بر آورد چون پاک شوی بکست و
 چهار روز یا بست و سه روز نماز بگذارد و روز گیر این قدر ترا بس است و همچنین در هر
 ماه می کن چنانکه زمان حیض می کنند و اگر توانی که ظهر را در یک عصر را شتاب نمائی و
 غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را در عصر را جلد ادا کنی
 و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکنی از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز
 گزاری و این اعجب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولیت اندران و چون
 ام حبیبه دختر جعفر شکایت خون پیش آنحضرت بر و صلوات فرمود آنقدر مدت که حیض ترا
 حبس میکرد بازمان بستر غسل بر آورد نماز کن پس و سه هر نماز را غسل می کرد یعنی از طهرت
 خود تا آنکه جناب شام او را بدان امر کرده باشد پس حجت بش این روایت غیر منتقض
 اعمطیه گفته ماکد رت و صفرت را بعد از طهر چیزی نمی شمریم و نبود چون زن حیض میکرد با او
 نمی خوردند آنحضرت صلوات فرمود هر کار بکنید گر نجس و عائشه فرمودی تا انا بر پوشید و با و
 مباشرت میکرد اما آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید دینار یا نیمه آن تصدق بکند
 و لغت آید نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روز نمی گیرد و عائشه در حجه انواع
 و موضع سرف و محال است احرام حائض شد فرمود کن آنچه حاج می کنی جز آنکه طواف خانه کن
 تا آنکه پاک کردی و از زن حائض مافوق آنرا احلال و آشته و قرآن فساد و عیب نبوت
 تا بچل روز و نفاس می نشست اما اول القضا می نماز زمان نفاس نکرد و الله اعلم

کتاب - الصلوة

باب در بیان مواقیت

لوش اد بود در کفلی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة کردن خود بجا
 راست و چپ سجید و خود شش دو کرد و تمام بدن خود آنحضرت را و او ابو مخزومه
 خوش آمد او را اذان آنحضرت و این دلیل است بر آن که مؤذن مرد خوش آواز باشد
 جابر بن سمرة گفته بار ما عیدین با آنحضرت گزاردم بنیر اذان و اقامت و دو قصه و خفتن
 از نماز آن که اذان گفت بلال پس از آنکه آنحضرت صلوات کرد آنچه هر روزی کرد و در مؤذن مغرب و شام
 یک اذان و دو اقامت گزارد و در کفلی چنین است که حج کرد میان مغرب و غایت و در طبعی آنکه
 بر نماز اقامت گفت و در روی دیگر آنکه در هیچیک از آن هر دو و در مؤذن یکو میال بلال پس
 بخوید و بنشیند یعنی در تسبیح رمضان تا آنکه نذر آن کم مکنم و وی نایاب بود و نیکو دانا آنکه او را بگویند
 صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان
 و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نذر آنکه که بنده بخت
 نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح
 متفق علیه فاین هراسم ذاک و فرمود چون نذر بشنوید همچو مؤذن بگوئید بوی هیئتین که بجا
 سماع لاحول و لا قوه الا بالله یگوید عثمان بن ابی العاص خود است که اقامت تو فرمود و بکنند فرمود
 تو اقام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و مؤذنی بگوید که بر اذان اجرت بگیر و فرمود
 چون وقت نماز آید یکبار اذان گوید و درین خبر حجت است بر اذان و اقامت و ايجاب امرو
 و بلال را و اذان امر بر تسبیح فرمود یعنی تا ثقی و اقامت بعد از تسبیحی گفت میان هر دو اقامت
 فراغ از اکل و رنگ کن و حدیث متوضی بودن مؤذن ضعیف است بحجت نمی آرد
 آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر با نذر
 بلفظ فلو انت نیز ضعیف دارد و مؤذن ملک است با آنکه اقامت ملک است با اقامت و تسبیح
 و دعا نیک میان اذان و اقامت گفتند و پس نگوید یعنی بلکه پیرایم گردد و هر که نذر شنید
 نذر این دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدًا الوسيلة

منع نمیدیسیج کیے را کہ طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر که رام ساعت که خواهد از شب یا روز زود
آمده که فجر و فجر است کیے آنست که طعام را حرام می کند و نماز در آن حلال است و دیگر آنست
که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظ آمده آنکه محرم طعام است در از میر و در اوق
و دیگر بنحو دم گرگست و قمر و افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت در آن عنوان خدا است
و در اوسط وقت رحمت الهی است و در آخر وقت عفو خدا مگر سندانین خبر سخت ضعیف است
و بعد از فجر نمازی نیست مگر و سجده و در لفظ آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر در رکعت فجر آرم سلمه
گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخانه ام آمد و دو رکعت نماز کرد بر سیدم فرمود از دو رکعت
که بعد از ظهر باشد مشغول شدم این دم گزارم گفتیم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود
نه یعنی قضا دین وقت انحصال من است

باب در بیان اذان

طایفی عبد الله بن زید را در خواب اذان آموخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت
یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلعم این که تو دیدی در خواب راست است
انشاء الله تعالی و در طریق دین قصد قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النوم زیاده
آمده و در لفظ آمده که گفتن مؤذن این جمله بعد از حی علی الفلاح سنت است و باجماع ثبوت اذان
و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و جناب سیالت صلعم ابو مخدومه را
اذان آموخت و در آن ترجیع آمده یعنی و شهادتین و این زیادت است بر حدیث ابن عباس
و زیادت عدل مقبول است و خبر اول نزد اهل سنن است و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در
اولش دو بار گفته اما در مسند احمد و هر چهار سنن مرتب ذکر نموده و بلال مامور شد بتشیع اذان
و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثنا را ذکر نکرده و نسائی گفته
آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبانه وی در هر دو

زمان آنحضرت صلواتی کرد و در سینه او آوازی همچو آواز دلیگ مسین می بود اگر ایستن
و این دلیل است باینکه اگر ایستن در نماز جائز است قطعی مرتضی اگر نماز بر آنحضرت صلواتی آمدی
تخنخ نمودی پس تخنخ مبطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی مبطل گفت شریف است
بجواب نمودی آهسته دختر زینب را در نماز حال بود و نزدی می نهاد و نزد قیام بر می داشت
و این ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امر گشتن بار و کوزه دم آوردن نیز فعلیست

باب بیان شتره نمازی

گذرنه از پیش مصلی اگر بدانند که کلام اتم بروی است تا چهل ایستد بهتر باشد او را بگذشتن
از روی او و در کفلی چهل سال آمده و این شتره بر ابرو چوب پسین پالان شتره است
بهر حال استتار باید کرد هر چند میهم باشد چه اگر ساتری شل مو خورده حل در پیش او نیست
گذشتن زن و خروسک قطع نمازش گنبد و در کفلی آمده که سگ سیاه شیطان باشد
گویم مراد بقطع کفی ثواب شغل مصلی از خود است نه نفس نماز بلیل حیث بر کعبه شی قاطع نماز نیست
و تا تواند دفع کند و بعد از شتره اگر کسی از روی مصلی بگذرد و او را دفع کند اگر با نماز مقادله نماید
که شیطان است و در کفلی آمده که قرین است یعنی شیطان هزار انسان و اگر هیچ شتره نیامد
همین عصا خود را بردارد اگر عصا هم نباشد و خط بر زمین کشد باز هیچ دیان نیست هر که از
پیش او بگذرد و ندانند حدیث حسن است ذراع مضطربش غیر مصیب

باب در بیان جهش بروقی در نماز

اختصاص نماز سنی عنه است یعنی دست بر تکیه نهادن به و این کار می کردند طعام شام
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگریزها صاف نکند که
حمت و برکت اوست و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش نکند یا تکیه بر آفتاب و یا یعنی چپ دست

والفضيلة وابغته مقاماً محموداً لذي علة انه اخضرت صلکم اوراروز قیامت شفاعت فرماید

باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز کند و بی برشته وضو کند و عاده نماز نماید یعنی فساد ناقص وضوست قبول نیست نماز ناقص
مگر بخلاف یعنی مسح و سر پوش زان و جامه اگر وسیع است بدان متحف شود و میان هر دو طرف
او خلط نماید و اگر تنگ است بیشتر شود بدان و در یک جامه که بر دوش از ان جنبی
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خمار بغیر از در دست است اگر
آن درع ساج باشد پشت هر دو دست را بپوشد عاقرین ربیعہ در شب تاریک نماز
بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه قیاماً قالوا اکثر وجهه الله
فرو و آمد و آنکه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب است تحویل است بر قبله مدینه منوره و در
دیند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر راحله هر سوی که روی کند جائز است و از
فعل جناب رسالت مآب ثابت ایما بسیر میفرمود و لیکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر
چون اراده قطع میکرد رخ خود با راحله بسوی قبله می نمود و تکبیری می برآورد و بیشتر هر سوی که حله
سیرت نمازی کرد و تمام روی زمین مسجد است جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگرمین
و جای نوح جانوران و وسط راه و جای ماندن و بول و شتران و بالاسه پشت خانه خدا
و نماز گزاردن بسوی گور باو نشستن بران نهی عنه است و هر که مسجد برآید اگر نفل ازی یا
قد بریند مسح کرده در ان نماز بگزارد چه طوطی خن که وطنی ازی کرده همین تراب است و در نماز
بیچ شنی از کلام صحاح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قرات قرآن باشد و عهد نبوت صحاح
در نماز بجا جست خود سخن می گردان این آیه فرود آمد و حافض علی الصلوات و الصلوة السطی
و قوس الله قانتین مراد بسطی نماز عصر است و مراد بقنوت سکوت نپس باورشند ند بخوشی
و نمی کرده شدند از سخن کردن و در نماز تسبیح و نماز برای مردان است و تصفیق از براسه

حاشیه اینان کرده نیمه و کنیزی سیاه نیمه در مسجد داشت پیش عالیه آمدی و سخن کردی
 انگلند آن آب و هن در مسجد گناه است و کفار اش و فن اوست قیامت نیاید تا آنکه مردم
 تارش کنند در مساجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیمه تشدید مساجد یعنی برافراشتن و
 و آراستن آن و تعرض شدن آنحضرت صلعم اجور است و ست آنکه نفس و خاشاکه
 که مرد از مسجد بیرون می انگلند و هر که در مسجد در آید نشیند تا آنکه دو رکعت بگذارد و این
 توحید مسجد است و حدیث دلیل است بر وجوب آن

باب در صفت نماز

چون ادا نه نماز کند وضوی کامل بر آورد و در قبله شد. کبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رود با طینان و چون سر بردارد راست بایستد سجده
 کند با طینان و نشیند بعد از سجده با طینان و سجده دیگر همان طینان بجا آورد و نیمه
 نماز این چنین بکند و در لفظی قیام با طینان آمده و در لفظ دیگر اقصای حق ترجع العظام
 و اید شده و در روایت دیگر آمده که تا نیست تا هیچ یک از شما تا آنکه وضوی کامل بکنند بپای
 او تعالی امر کرده است پس کبیر گوید و حمد کند یعنی سو و فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه
 داشته باشد بخواند و در حمد و کبیر و تهلیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه خواند
 بخوان و در لفظ دیگر آنکه که با آنچه تو خواسته بخوان یعنی از قرآن بر زبان عربی از هر سو و آنچه
 خواهی بخوانی جناب رسالت صلعم نزد کبیر هر دو دست برابر هر دو دوش برداشته و نزد
 کوع هر دو دست را برابر و در آنو ممکن کردی یعنی قراردادی و پشت را دو و ساقی یعنی تا پشت
 و برابر نشیند با گردن و نزدیک راس ستوی می استاد تا آنکه هر چند استخوان بجای خویش آید
 و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و در
 انگشتان هر دو یکا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد می نشست بر پای چپ

مگر ایستن بر بودگی شیطان سست از نماز بنده و لذت و خبر دیگر آمده که در داخل خود از اتفاقات آن
 هلاک شدن سست و اگر لابد باشد پس در نماز قطع بکند چون کی در نماز باشد مناجات رب
 خود دست آید بر جانب راست و پیش خود نیندازد و لکن از جانب چپ بیفکند و در لفظی امر میرما
 آمده عاتش را پرده باریک سرخ رنگین منقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود
 و قصاص و داشت آنحضرت فرمود صلعم این ترانه خود را و کن که تصاویرش و نماز عارض من
 می گردد و در لفظی آمده که این خمیصه مرا از حضور در نماز مشغول کرد و فرمود این تو هم که در نماز
 نظر آسمان کنند باز مانند ورنه که بسوی ایشان باز نگردد و نیست نماز حضرت طعام و در
 حال دفع اختیال یعنی بول و برازد آنجا که شائب از طوط شیطان سست هر که نماز
 فاشه بکند تا تواند بکظم آن پروازد

باب در بیان مساجد

ساختن مسجد باو خانه ناموس است و همچنین پاکیزه و خوشبودار داشتن آنها بکشد خدا بپسورد
 که گویای غیر این خود را مسجد بگویند چون مردی صلح میان می مردم بر تبرش مسجد
 میساختند ایشانند بدترین خلق لشکر نبوت او بخند شامه بن ائمال را گرفتار کرده بیاورد و
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست و وی مشرک بود و این دلیل سست بر آنکه نجاست شرک
 معنوی سست نه صوری و نه این ربط را تقریبی فرمود عمر بن خطاب حسان بن ثابت را در مسجد
 بنظر انکار ملاحظه کردی گفت من شعر در مسجد می خواندم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلعم
 اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خودی جوید او را باید گفت که این ضاله را خدا بر تو باو گذارد
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت
 ترا سودمند کند مسجد مقام جد و دو خود نیست سعد بن سعاد و در خندق خسته شد آنحضرت صلعم
 برای وی خمیه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرمایند بکشد در مسجد بازی می کردند آنحضرت صلعم

بخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن ام الکتاب بخواند و فرمود شاید
 شامی خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که از اینجا می خوانید چیست نماز
 کسی را که آنرا بخواند و آید که آنحضرت صلیم و ابو بکر و عمر نماز را با کجاست شروع می کردند و تسبیح را اول
 قرائت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاد کرده که هجر میسمله نمی نمودند و در روایت دیگر
 واردست و که پنهان می گفتند و برین ست حل نفی نمی نمودند نماز گزار دوم در پس ابو بکر
 پس بسمله خواند پس فاتحه و چون تا و لا الضالین رسید آیتین گفت و نزد سید و تا یام ازین پس
 الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند یک جان من در دست اوست مثل شبیه شام
 و نماز بیول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید بسمله گویند که بسمله کی از آیات فاتحه است
 و این موقوف است بر ابو هریره و بود آنحضرت صلیم که چون از قرات ام القرآن فارغ شدی
 آواز دو و یامین برداشتی سبکی آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی بگیرم این کفایت کند
 از آن بابت موقت نمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة
 الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر دو رکعت اولی فاتحه دو سجده و خواند و حیاتی سمع آیتی کرد
 و رکعت اولی را در ازین بود و دو رکعت پسین همین فاتحه خواند پس ابو سعید خدری گفته اند که می
 قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجده میخواند و دو رکعت ثانی
 نصف آن قرات میفرمود و دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر خواند و نیمه آن
 و دو رکعت آخر عصر غرض ازین ظهر را تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در غروب فصل
 می خواند یعنی از قرات تا آخر قرآن و در شب و بصره فصل و در صبح طوال آن ابو هریره گویند
 که مردم در پس حبشی شبیه تر نماز نبوت ازین شخص و تمام و مغرب سه سجده میخواند و در نماز صبح سه
 جمعه سجده و بل آتی خواند این سه سجده همیشه همچنین میکرد و هیچ آیت حرمت در نماز نیاید
 مگر زودش سوال می کردند آیت عذاب مگر آنکه از آن بفرمودند و فرمود من نمی کرده شدم ام از آنکه
 قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد و دعا بکنید که در خود استجاب است

می نشست و پای راست را استاده و در کت آن پیر و پای چپ را مقدم و پای دیگر
 را منصوب نموده بر مقدمی نشست و نزد استاد نماز و جهت وجهی للذی
 خط السموات والارض تالمسلمین واللهم انت المک تا آخر می خواند و مسلم گفته این
 در نماز شب بود گویم مراد خواندن این اوجیه بعد از تکبیر تحریمه است نه پیش اذان و عاتق
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندک پیش از قرات خاموش می ماند ابوهریره گفت قربانت
 شوم بیان این ساعت تطیف چه می خوانی فرمود اللهم یا عدل بینی و بین خطایای الخ
 و عمر بن خطاب سبحانک اللهم الم می خواند و اول مرفوع متفق علیه است و ثانی موقوف
 بر عمر فرمود روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعد ذبأله السبع العظیم من الشیطان الرجیم
 من هن و نفقه و نفقه و روایت دیگر او شده که آنرا نماز تکبیر و آغاز قرات باجمعی کرد
 و نزد کعب سر بلند میفرمود و دست می کرد و لکن بیان این هر دو می داشت و نزد رفی
 راس از کعب سجده نمی رفت تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر
 نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید
 و پای راست را استاده می کرد و این دلیل است بر فرضیت اعتدال در ارکان نماز و از
 عقبه شیطان نمی میفرمود و مراد بعبه اتقاء است یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین
 بچپ پاند و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین بنهد و دیگر آنکه هر دو پای گستر
 و هر دو سرین بر پاشنه گذاشته بنشینند و این مناسب تر است تفسیر عتبه و تنبی که از آنکه مرفوع
 ذراع خود را فرشت کند همچو افراش سبع و نماز را تسلیم ختم میکرد و نزد آن زمان هر دو دست باز
 هر دو و پیش بر می داشت و نزد کعب و سر برداشتن اذان نیز رفع یدین می کرد و سمع الله
 لمن حله و بنالک الحمد میگفت و این کار در سجده نمی کرد و در لغتی آمده که هر دو دست را
 محاذی تکبیرین میفرمود و دست تکبیر می بردارد و در لغتی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکند هر دو دست
 را بالا هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی الا کم القدر

و این در سند تقوی ترست از حدیث و ائمه بن محمد که دیدم آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که
 هر روز از نو را پیش از هر دو دست بر زمین نهاده و در تشدد دست چپ بر زانو راست
 و دست راست بر زانوی راست نهاده و پنجاه و سه بار عقد بستی و با انگشت سبابه اشارت
 فرموده و این نزد مسلم است و در روایتی آمده که هر صاحب را قبض کرد و با انگشت که متصل
 ابرهام است اشاره فرمود و محمد بن سعد و ائمه تشدد آنوقت و گفت چون کیجا دشمنان را
 بگوید یا اللّٰه الطّیبات الله الم یستر هر چه از او عاید و بخواند و این اصح صیغه تشدد است و پیش از این
 سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحمیت آنوقت و آنرا که مردم را بیاموزد و این عیسی
 را صیغه دیگر تعلیم کرد بلفظ الطّیبات المبارکات الصّلوات الطّیبات الله الم کیجا را و دیگر در نماز
 و عای کند لکن تجمید و تصلیه نکرد فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون کیجا
 از شما نماز گزارد بابت سجده و ثناء رب کند پسر در و در بر پیغمبر فرستد باز هر چه خواهد و عا کند
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد و صلوة بر شما پس این در و دیگر نگوئیم
 خاموش شد باز فرمود بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید تو
 سلام بهیچانست که آنوقت تشدد شد و این خزیمه زیاده کرد و چگونه در و در فرستیم بر شما و نماز خود
 و فرمود پناه جوید و تشدد از چهار چیز و بگوید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و
 من عذاب القبر و من قنّة الهیاء و المات و من شر قنّة المسیح الدجال و مسلم است که
 این را بعد از تشدد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مراد عائی بیاموز که در نماز خود
 می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی خلعت نفسی ظمأ کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت
 فاعف عنی مغفرة من عندک و ارحمنی انک انت الغفور الرحیم و ائمه بن محمد
 گوید نماز گزار دم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد و از طرف راست و چپ و میگفت
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از او عین نبوت است در پس هر نماز سه ض

در رکوع سجده سبحانك اللهم ربنا محمدك اللهم اغفر لي بسيا می گفت و تزداده
 نماز تکبیر می برآورد و همچنین نزد رکوع می گفت سمع الله لمن حمده نزول صلب اذان و یسنا
 و لک الحمد و وی تمام است پس تکبیر گوید بسم الله الرحمن الرحیم و تزداد و راس اذان هم تکبیر
 می برآورد و باز تکبیر گوید بسم الله الرحمن الرحیم و تزداد و پشت سر اذان تکبیر می برآورد و غرض که
 در تمام نماز همچنین می کرد و بسبب که از دو رکعت بعد از شستن بر می خاست تکبیر می گفت و در
 رواست آمده که نزول راس از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لک الحمد صل علی محمد
 و علی آل احمد و فرمود که ما مومنان که می گفتیم بر پشت استخوان بر جبهه و پشت شریف ایشان
 بسوی پیشانی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدیمین و در نماز میان هر دو دست
 خود فرجه می گذاشت تا آنکه بیاض الطین شریف نمایان میگشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست
 بر زمین نهی و هر دو زانو را بر زمین و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشتی و در
 سجده نمازاضم نمودی و چپا زانو نشسته نماز کردی یعنی در حالت مرض و میان هر دو سجده می گفت
 اللهم اغفر لی و ارحم لی و اهد لی و عاف لی و ادر نفی مالک بن حویرت فرید که آنحضرت صلعم
 نمازی گزارد در دو رکعت نماز بر پنجاست تا آنکه مستوی نشست و قیود و این اجل استرحت گویند و اله الجبار
 و الیک بعد از رکعت قنوت کرد و بر احیا اعرب بدعا نموی پس از آن که او و غفلی و جبریا آمد که طریزال و صبح قنوت
 می نموی تا آنکه دنیا را گذاشت و آمد که قنوت نمی کرد مگر در یکای قوی را دعای می کرد یا رب تعالی
 دعای نمود سعد بن طارق گفته در آنوقت شما پیغمبر آنحضرت صلعم و ابی بکر و عمر و عثمان
 علیه السلام را زاده اید در فجر قنوت می خواندند گفت ای پسر کن من میانش است یعنی بهو تکلیف
 بران حسن بن علی علیه السلام گفته آموست مرا رسول خدا صلعم کلمه پند که آنرا در قنوت و تر
 می گفته باشم اللهم اهد فی فین هدیت الخ و اده الخ و نسائی را فرخیش و صلی الله علی النبی و آله و
 و ابن عباس ادعا آموست که در قنوت صبح گوید و آن همین دعای مذکور است و نیز تضعیف
 و فرمود چنان کی که از شما سجده کند و پنجوتر نشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو کعبه بر زمین نهد

بجای مجلس فراموش شده سجده کردند و یک بار دیگر برو و رکعت از ظهر یا عصر سلام دادند و فرمودند که در پیشگاه
 مسجد بود و ایستاد و دست خود بران چوب نهاد و قوم ابو بکر عمر بن عبد الله از بیت سخن نگرفتند و سراج محمدی را نزد
 صحابه گفتند که نماز کوفه شده و یک اوراد و الیدین می گفتند گفت اسے رسول خدا فراموش کردی
 یا نماز کوفه شده فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گردید گفت آری فراموش کردی پس
 دو رکعت دیگر بجای آورد و دو سلام داد و یکبار بر آورد و ثلث سجده خود سجده کرد و یاد از ترانان تبه سر
 برداشت و یکبار گفت در رواستیه زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظ آمده که فرمود
 ذوالیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری و این در صحیحین است لکن بلفظ
 فقہائی و در رواستیه آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی متیقش کرد و دیگر بار
 نماز کرد بامروم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند
 یکی از تشهد نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بنماید از دو بریقین بنماید
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کنند اگر تمام گزارده است
 ترغیم شیطانی باشد یک بار آنحضرت نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا نماز
 چیزی نوید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پانچویں سجده و رو قبله
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما را بدان خبری کردم
 و لکن من بشدم مثل شما فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان
 کنم یاد دلم ندم را و چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که تحریر صواب کند و نماز را
 بران تمام نماید پس توبه می کند و در لفظ آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو
 سجده سهو کرد آنحضرت صلعم بعد از سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماز
 و هر که بخیر از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده
 نماید و اگر راست نه استاده است نشیند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو کرد یکبار پس
 امام است پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسیکه در پس اوست سجده سهو است و هر سهو را دو سجده

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطل لما منعت ولا ينفع ذا الجح منك الحمد ودر پس هر نماز
 تعوذ میگردان این الفاظ اللهم انی اعوذ بک من الخلل واعمی ذبک من الجبن واعمی ذبک
 من ان ارد الی ارض الذل العمر واعمی ذبک من فتنه الدنیا واعمی ذبک من عدای القبر
 لفظ ودر تحمل قبل از خروج نماز و بعد از او هر دو دست و تبر را از انصراف از نماز سه بار
 استغفر الله لغتی پست این دعا خواندی اللهم انت السلام و صلتك السلام تبارکت یا
 ذا الجلال والا کرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار و
 تکبیر بر آرد سی و سه بار و این نود و نه مرتبه شد و از برای تمام صلوات الله و الله وحده
 لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير گویند بخشیده شود خطای ای او اگر چه
 بزرگ و یا باشد یعنی در کثرت و در روایت تکبیر سی و چهار بار آمده و معاذ بن جبل را فرمود
 وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه گویی این دعا را اللهم اعنی علی ذکرک و شکوک
 و حسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیه الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول
 جنت مگرموت و طهرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز گزار بدین نماز کند و بدین نماز اگر کن
 می گزارم و بگزارانرا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر بپای و نشسته بکن
 بیاری بر و ساده نماز کرده بود آنرا میگویند و فرمود نماز کن بر زمین اگر نتوانی و نه اشارت
 بکن و سجود البت تر از رکوع گردان و این و توقف ست بر جا بر

باب در بیان سجده سهو قضاوت و شکر

آنحضرت صلی نماز ظهر یا مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و بخواست مردم هم بر بنشینند
 تا آنکه نماز تمام گردد و منتظر تسلیم ماند تا تکبیر گفت و حال آنکه جالس است پس و سجده پیش از
 سلام کرد با سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تکبیر بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

منعرب و در بعد از عشا و در پیش از صبح نشان داده و قمر و در هر که محافظت کند بر چهار رکعت
قبل از ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام کند و از خدای تعالی بر آتش دوزخ و قمر و در رحم کند خدا
مردی که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و در با رکعت نماز گذارد پیش از مغرب و در رکعت
سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خودش
قبل از مغرب و در رکعت گذارده انس گفت ما و در رکعت بعد از غروب شش میگذاردیم و
آنحضرت ما را می دید پس نه اما را میگردیدان و نه نمی نمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلوات
در و در رکعت پیش از صبح تا آنکه عاشره میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت
قل یا ایها الکافرون و قل هوالله یخواند و بعد از آن بر جانب دست راست و دراز میشد و بدان
امر میکرد و میفرمود نماز شب دوکان و دوکان است و چون یک صبح را ترسد یک رکعت بگذارد
تا این نماز را ترسازد و در روایتی آمده که نماز که روز و شب هر دو نشانی نشانی است کسی گفته این
روایت خطاست و قمر و در افضل نماز بعد از فرضیه نماز شب است و در توح است بر هر مسلمان
و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد یک رکعت و تر بگذارد و این موقوف است
برای ایوب علی مرتضی گفته و در ترم نیست هیچیست نماز مکتوبه و لیکن سنت است که رسول خدا آنرا
مسنون ساخته و یک یا جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا شب صحابا شب آیین انتظار
حضرتش بردند خبر آمد و قمر و در رسیدم از آن که مباد ابر شامو شسته نشود و گفت خدا شام را در
کروه است نماز که بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند کدام نماز فرمود و در میان نماز عشا تا طلوع
فجر و در توح است هر که در رکعت از نماز عاشره گوید زیاد نمیکرد رسول خدا صلوات در رمضان و نه
در غیر آن بر یاد ده رکعت چهار رکعت میگذارد از حسن و طول آن هیچ پسر با چهار رکعت نمیکرد
از حسن و درازی آن سوال میکنی پسر سه رکعت میگذارد عاشره گوید من گفتم که پیش از پنجشنبه
گفتی عاشره چشم من بخوابد و در نماز و در روایتی آمده که در رکعت و شب میگذارد یک یا نبی گفت و در یک رکعت
در رکعت فجر میگذارد و در غیر سه رکعت شد و در روایت دیگر آمده که میگذارد و شب سیزده رکعت و در یک یا نبی گفت متصل و

بعد از سلام سجده کردند صحابه بر آید جناب نبوت و رسول و اذ السماء انشقت و اقول ابن عباس
 گفته نیست سوره ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت ما دیدم که در آن سجده کرد و همچنین سجده کرد در
 سوره نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در آن و فرمود مفضل شد سوره حج بد سجده هر که سجده نکند
 در آن خواند آنرا مگر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بد کرد
 گنا نیست و در لفظ آمده که فرض نموده است خدا سجده را و اگر خواند بکنند عمر گفته آنحضرت با
 قرآن می خواند چون بسجده گذشت بکبر گفته و سجده نمود و ما هم سجده می کردیم و چون ارس
 مست انگیز آمدی در سجده شکر افتاد و یکبار سجده در آن کرد و بعد سر برداشت و
 گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم علی رضی خیر اسلام
 اهل بین آنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گوئیم درین سجود
 طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخانه گفتم مرا نقت شما در حجت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر
 می خواهم گفتم نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گوئیم حل این سجده بر
 نماز تطوع لما ینبی نیست بلکه تنها سجده هم کی عبادت است تقایست بهمین حدیث و با و لا دیگر و اما نماز
 تطوع پس ابن عمر روایت از آنحضرت صلعم یاد گرفت در رکعت قبل از ظهر و دو بعد از و دو بعد از مغرب
 و خانه خودش و دو بعد از شام و درون خانه و دو پیش از صبح و در روایتی و دو بعد از جمعه و خانه خودش
 و آمده که چون نماز تطوع شدی نادانی گزارد و رکعت خفیف و در لفظی ترک نماید چهار رکعت
 پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از لوافل سخت تر و عمد از دو رکعت صبح و فرمود دو رکعت
 فجر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگذارد و از ده رکعت در یک شب روز ساخته شود بسبب
 آن از برای او خانه در حجت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

وی استخوان فرجی یابد یا در وقت نماز است ای افتد ماضی غشا گردد و گران تر نماز با بر سناقتان
 نماز عشا و صبح است و اگر بداند که درین بود و بصیبت بیاید آنرا بسینه یا بمقعد مردی نهی
 آمد و گفت ای رسول خدا مرا قاضیست که تا مسجد بمشاید او را اجست داد و چون آن مریشیت
 داد او را بخواند و گفت ندای نمازی شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندانید و
 نیاید او را نماز نیست مگر از عذر و راجع وقت اوست بر ابن عباس آن حضرت صلعم نماز صبح بگزار
 دو مرد را دید که نماز نکردند ایشان را بخواند هر دو را و در نشانهای ایشان می لرزید فرمود
 چرا با نماز نکردید گفتند بخانه خویش گزاردیم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارد
 و باز امام را دریا بید که بنویز نماز دارد است همراه او بگزارید که این نماز شمار نامه است امام از
 همین است که افتد ای او کنند پس و سیکه تکبیر گوید و تکبیر گوید و تکبیر گوید و چون رکوع کند
 رکوع نماید شما رکوع نکنید ای کعبه کند چون سمع الله لمن حمده گوید شما الحمد لله ربنا الحمد گوید
 و در رکعتی و الحمد آید و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجده کند
 چون استاد نماز گزارد استاد بگزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر است
 صحابه در صفوف تاخر کردند فرمود پیشتر آید یعنی در صف اول بایستید و بن افتد اکتب و آنجا
 بعد از شما هستند مومن شوند شما یک با حجه که حکم گفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و بنام پیش
 نماز کردند فرمود افضل نماز مرد در خا اوست مگر مکتوبه معاذ و نماز عشا و رازی کرده بود فرمود
 می خواهی که گفته آگیز شوی چون مردم را امامت کنی و الشمس و السلام و اقرأ و اللیل بخوان
 در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابو بکر آید و نشست خودش با مردم نشسته گزارد
 و ابو بکر استاده بود و افتد اینجا نبوت می کرد و مردم مقتدی ابو بکر بودند و فرمود چون امام
 شود یکی از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر ضعیف و صاحب جنت اند
 و چون تنها بگزارد چنانکه خواب بگزارد و فرمود نزد حضور نماز کی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد
 دارد امامت نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

ان شصت و پنج رکعت گوید و قرآن و در هر شب و در میگردان آنکه منتهی شد و تیرا و بسوی سحر و بعد از آن
 هر روزین عاصی گفت تو شش فلان مباحث که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود
 در هرگز از برای اهل قرآن چرا که خدا و ترست و دوست میدارد و در قرآن و فرمود آخر نماز شب بخواب
 و ترگز و انید و نیست و در تر در یک شب و در تر و ترستم اسم ربك الاعلى و قل یا ایها العالمون
 و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد و در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت
 می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و مع ذلین قرأت میکرد و فرمود و ترگز از برای پیش آنکه
 صبح کنید و هر که صبح دریافت و ترگز و او را و تر نیست و هر که گفت از تر یا فراموش کرد آنرا
 باید که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام در آخر شب وی و تر کنند و اول آن و تر که را
 طبع قیام در آخر خلیل است وی در پایان شب بجا آر چه نماز آخر شب شد و است و این فضل
 و چون صبح نمایان شد بعد نماز شب و تر برفت پس و تر پیش از صبح میاید گزارد و بود آنحضرت صلی
 که نماز چاشت چهار رکعت میگزارد وی افزون آنکه خدای خواست و در لفظی دیگر آمده بر سیاه
 عائشه که آید رسول خدا صلی نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از غیب آید یعنی از سفر گفت
 ندیدم آنحضرت را که گاهی همه نعلنی گزارده باشد و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز او امین
 وی است که بجهت شتران گزارشینند و هر که دوازده رکعت نعلنی بگزارد ساخته شود از برای اوقصر
 و حجت عائشه گوید آنحضرت صلی نماز ام آمد و هشت رکعت چاشت بگزارد

باب در بیان نماز جماعت است

آنحضرت صلی فرمود نماز جماعت افضل است از نماز بیست و هفت درجه و در لفظی بیست و پنج
 جز و گفت سوگند بیک جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم جمیع بنی من و امر نمایم
 بنماز و اذان گفته شود آنرا پسر حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر
 نماز میشوند و خانها را و ایشان بسوزم سوگند بیک جان من در دست اوست اگر کسی بداند که

نخستین بار که نماز فرض شد و رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند
 و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پسر هجرت کرد و رسول خدا پی چهار
 رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر چنانچه اول مگر مغرب که در تنهارست و مگر صبح که قرات
 در آن دراز باشد چنانچه در سفر قصر کردی و هم تمام و روزی گفتی و هم افطار کردی و این
 خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عائشه است لهذا میگفت که بمن شاق نیست یعنی
 تمام رباعی و در خبر است که خدا دوست میداد اتیان شخص خویش را چنانکه اتیان محبت
 خود را کرده میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میداد اتیان عزائم خود را آنحضرت چون میسر
 سه میل یا سه فرسخ برآمدی و دو رکعت میگزارد گوئیم میل ارض منتهای مدیجر را گویند و فرسخ
 سه میل باشد اقس گوید یا آنحضرت صلوات الله علیه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد
 تا بهرینه برگشتیم و ابن عباس گفته اقامت کرد آنحضرت نوزده روز و یکه قصری کرد نماز را
 و در لفظی بنفذه روز و در روایتی پانزده روز و در طریقی هیجده روز هم آمده جابر گوید در تبوک است
 روزی اقامت کرد نماز را قصر میفرمود و در تحصیل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت
 آن بود که چون پیش از زنی شمس حلت کردی ظهر را تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرو داده
 میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زنی شمس پیش از احوال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی
 و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزارد پسر سوامی شد و در روایتی این لفظ است که چون در سفر
 بودی و آفتاب نازل شد ظهر و عصر هر دو را بگزاردی باز کوچ کردی در تبوک ظهر و عصر را یکجا
 و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برده از مکه تا عسافان گوئیم
 بریدشان زده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقف است بر ابن عباس
 و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند
 افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است عثمان بن حصین را روایت کرده بود آنحضرت را از نماز پسر
 فرمود استاده بگزارد اگر توانی نشسته کن و اگر نتوانی بر پهلوی کن آنحضرت بیماری را عیادت

مقدم کردند و فرمود امامست کند قوم را قرائشان از برای کتاب خدا و اگر بگمان در قرأت
برابر باشند علم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسان
ویرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سنن و امامست نکند مرد و در مقام سلطنت
و غیر فزینند در خانه او بزرگرمه او بگمرازان و بی و آیه که امامست نکند زن مرد را و باو نشین
مهاجر را و فاجر نمون را اما اسنادش واهیست و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید
میان آنها و برابر دارید گردنهارا بهترین صفوف مردان صف اول است و شتر آنها صف
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخرست و بدترین آنها صف اول ابن عباس شیخ باختر
نماز گزارد و برپا را و بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجنب دست راست
خود بگردد انداختن گفته آنحضرت نماز کردن و تیمی در پس او استندیم و ما در ام سلمه در پس
مالیتاد او بگردد آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه نصف رسد بر رکوع رفت و در رکوع تا
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود کن و در
لفظی آمده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و کی رسید که تنها پس صف نماز میکند و اگر
باعاده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در ایام هر ایشانش یا یکشد
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی اقامت را بر وید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و
گرا نیاری و ند وید هر چه یابید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد با مردان کیست
از تنها نماز او و نمازش با دو کس از کیست از نماز او با یک کس و چند آنکه بیشتر باشند حسب
بسوی خدا عزوجل ام و رقه را فرمود که امامست اهل خانه خود کرده باشد گویم امامست زنان در وسط
صف است و این ام مکتوم نامینا را خلیفه خود در مدینه کرد تا امامست مردم کند و فرمود نماز
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیفست هر که نماز را بیاید
امام بر جای خود دست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیفست

باب در بیان نماز مسافر و بیمار

چه هر جمعه بر منبر نزل خطبه این سوره را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند و می بخواند
 که کتابها را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باش و یا جمعه نبود در روایتی آن
 چون یا خود را روز آئینه خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت لغو کردی کی
 روز جمعه درآمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزار دی یعنی دو رکعت تحت گفت
 نه فرمود بر خیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث جابر و اهل سنت بر وجوب
 این نماز گوید حال خطبه باش و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند
 و هم در آن و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قنوت میگوید و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه
 خصصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد آن بجا آورد و سلم
 و حتی کرد از وصل نماز بنماز آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآورد و جمعه را بیاید و آنچه
 و مقدر است نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پسته همراه او نماز
 آئینه بجا آر و بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعه دیگر است و سه روز زیاده بمان
 آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندگی
 و حالیکه استاد نماز میگزارد و از خدا چیزی نمیخواهد مگر آنکه میدد خدا او را آنچه میزود و در لفظ آمده
 که اشارت کرد بدست خود با آنکه این ساعت خفیف است ابو بکر آنحضرت صلعم را شنید
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام تا قضای نماز است و لکن راجع وقت است و ابو بکر
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ ابن حجر گوید اختلاف
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی نسخ الباری الامامش کرده ام
 گویم تمام این اقوال در مسک الاحتتام شرح بلوغ المرام مذکور است و این روایت که در هر چهل
 که پس زیاده از آن جمعه باشد بر پشت بمان گذشته است اما ضعیف دارد بلکه حکم نماز جمعه همان
 حکم نماز است چنانکه در حدیث آمده است و آنکه هر که در نماز خطبه که در هر یک نماز نیست و نماز است
 نبوت آن بود که در هر جمعه از آن سوره را بخواند و هر که او را گوید خاموش باش و یا جمعه نبود در روایتی آن

کردید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در اشعار ابن
سجده را فرود ترا در کعبه ساز و خودش را صلح عاتقه دید که چهار زانو نشسته نمازی کند حاکم
این حدیث را تصحیح کرده

باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چه بهای سبزه ارشاد کرد که تو معا از ترک جمعات باز آیند و بنو خدا بر دلهای
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگرددند و دیوار را
را سایه نمود که بدان سایه گیرند و در لفظ آمده که جمعه میگزاردیم با او نزد زوال شمس باز میگشتیم
جوان سایه پل بن سعد گویند بودیم که قیل و کنیم و طعام چاشت خوریم مگر بعد از جمعه و عید
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده دین میان کاروانی از شام آمد مردم بدین سخن
همین دوازده کس بجای خود ماندند و فرمود هر که رکعتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شد و این مثل قوی است و خطبه را استاده خواند
باز بنهستی پست استادی و استاده خطبه دیگر خواند و جای گرفته هر که تراخید و یک رکعت خطبه
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردد و
خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از شکری میترساند و میگفت صبح که در مساکه میفرمود احباب
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و مشر الاصلی محمد ثانیاتها و کل
بدعت ضلالة رواه مسلم و ابن کلیه بر اطلاق خود دست مخصوص العیض نیست و در روایتی آمده
که خطبه جمعه حمد و ثنای خدا گفته و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شده است
و در روایتی این عبارت افزوده من یصلی الله فلا ضل له و من یشکک فلا هاد
له و ثانی کل ضلالة فی الدار زیاده که در حدیث آمده است و آنکه آنحضرت نماز جمعه را
و خطبه را و علامت نمیداد و استقامت تمام مردم را از زبان جناب رسالت معلوم باید کرد

و مستقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلعم و سلام دادیم با همگان و این نیز مسلمست و در لفظ وارد شده گاین نماز و صفتان بود و در خبر جابر آمده که بابک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارد بتر سلام داد باز دو رکعت با گروه دیگر بجای آورد و سلام داد و حدیث حدیثاً مذکور که بابک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت دیگر بگزارد و هر دو طائفه رکعت دیگر خود قضا نکردند پس گفتار رکعت واحد نمودن این حدیث که نماز خون یک رکعت است بر هر وجه که باشد ضعیف الشناست همچنین حدیث دیگر که نیست سهو و غلطی

باب در بیان نماز هر دو عید

فهرست و فطر آن روز است که مردم انتظار کنند و صبحی آن روز که قربانی نمایند سوار سه چند آمدند و گواهی دادند که دیروز ماه را دیده اند آنحضرت صلعم صحابرا امر کرد که روزه بکشند و در ماه بعد گاه روند و غیرت روز فطر تا آنکه چند فرامی خود و در لفظ آمده که فراد یعنی طاق می خورد و در روایتی وارد شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چیزی بخورد و نیز در روز قربان آنکه نماز بگزارد و امر فرمود بر آوردن زمان بالغ و دختران و پیشینه و حالضان و هر دو عید تا در غیر دو دعای مسلمانان حاضر کردند و حالضان از مصلی کنار گیرند آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر و سعید بن ابی بنی از پیش از خطب می گزارند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت بگزاردست و سندش حسن و در خرج بسوی مصلی در هر دو عید اول چیز که بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم می استاد و مردم بچنان بر صفهاست خود نشسته می ماندند ایشانرا دعا و امر بنی فرمود و فرمود سجده در فطر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو دست تری می صحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سه رکعت و اقرب است می خواند روزه سلم و در آموخته مصلی مخالفت طریق میکرد رواد البخاری اهل مدینه یاد و در تعجب بود چون آنحضرت صلعم

تذکره مردم و خطبه خوانی و فرمودی جمیع حق واجبست بر مسلم و جماعت مگر چه کار کند
او زن کوک و بیمار گویم و اگر تید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گزارد و لکن لا اقل دو کس
می آیند تا این نماز برپا شود و فرمود نیست جمعه بر سافر و سندنش ضعیفست و چون آنحضرت^{صلی}
بر منبر برآمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چوبستی یا بر کمان تکیه ده می ستاد

باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از انجمله روایت صالح بن خوات است که طائفه با آنحضرت^{صلی}
نماز گزارد و طائفه دیگر و بروی دشمنان و پلش با هم ایستاد یک رکعت گزارد و همچنان
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمنان صف بستند گروه دیگر آمد بایشان
نیز یک رکعت باقی ادا کردند و نشسته ماند تا آنکه اینها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان
و این و جن جن علیه است در روز ذات الرقاع بود و در غزوه بنجد صحابه با آنحضرت^{صلی} و برابر دشمن
صف آرگشتند آنحضرت^{صلی} با ایشان نماز استاد گردید با آنحضرت^{صلی} نماز گزارد و گروه دیگر
روی بر دشمن آورد آنحضرت^{صلی} یک رکوع با دو سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اول
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت با دو سجده گزارد پس سلام داد
و هر واحد از آنها برخاست یک یک رکعت با دو و سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ سلم بود
و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شدیم همراه جناب رسالت^{صلی}
نماز خوف را پس در صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله است آنحضرت^{صلی}
بیک گفت ما هم اسرار که گفتیم پسر رکوع کرد ما هم نیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما هم نیز
سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرو رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف ثور در غنچه
استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل برخواست احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع مناسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارید و خطبه
در عید میگزارد و این خطبه شما نخوانند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و در شش
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوظ مطر کردند و فرمود که منبر بپوشید پس در
عیدگاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آن روزی مهر نمایان شد
برآمد و بر منبر نشست و تکبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی و بار خود کردید
و او تعالی شما را امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که پسر پسر از برای شما
بارگفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله لا اله الا الله
ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی و نحن الفقراء انزل علینا الغیث
واجعل ما انزلت علینا قوه و بلاغاً الی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاصل بطین شریف
دیدند و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را بر گردانید و وی را رفع یدین بود
و روی بر مردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابرسه پدید آورد
که غریب و خشنید و بارید و قصه تحویل داد در بخاری است و در وی آنست که رو بقبله شد و دعا
و دو رکعت نماز کرد بچهار قرأت و تحویل روان فرمود تا قحط بر گردد و مردی در جمعه مسجد را آمد و آنحضرت
استاده خطبه بخواند گفت ای رسول خدا ما لمانیا ههنا و راها منقطع گردید خدا را بخوان که
ما را باران دهد هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ
و درین حدیث ذکر دعای اساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتاد
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوند آب می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو تو آب میداد
ما را اکنون تو سئل میکنی بسوی تو بفرستی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند
و این نزد بخاری است آنس گوید همراه جناب سیالت آب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم
جای خود از تن برداشت تا آنکه آبش بر رسید و فرمود حدیث عهد بویه یعنی تازه روزگار است
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر یا آمده مر جبا + و چون باران را دیدی گفتی

قدوم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو شما را داد و روز صبحی در روز فطر
و پیاپی ده فتن بسوی نماز عید سنت است و یک بار که یا لان را با ان رسید آنحضرت صلوات
عید و مسجد گزارد و در سندش لعین است

باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهده آنحضرت صلوات آفتاب و گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلوات مهر و ماه دو آیت است از آیات خدا از برای موت و
حیات احدی گرفته نمی شود چون این ابیمنید دعا کنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود
و در لفظی سخن کرد و در روایتی تا آنکه منکشف شود بچپ باشد است و درین نماز بقرائت
کرده و در رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکبار منادی را بر تخت گذاشت که ندا کند الصلوة
جامعة و در خسوف مهر نماز گزارد قیام طویل قریب خواندن سو و بقر کرد و باز رکوع دراز
نمود و سر برداشته تا دیر استاده ماند مگر فرود ترا قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد و مگر
کتر از رکوع اول بهتر سجده رفت باز تا دیر استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز بر کوع شد
و تخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرود ترا قیام
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز سجده افتاد و پنهان از نماز برگشت و آفتاب
روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در فتنه مهر شش رکعات در
چهار سجده گزارد و هم شش رکعات با چهار سجدهات مروی گشته و نیز پنج رکعت باد و سجده
آمده و در رکعت ثانی نیز پنجین نموده و هرگز باده نوزید مگر آنکه بر هر دو زانو می نشست
و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده
بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

باب در بیان نماز باران

جبهه نزد عاقل بود تا آنکه بمرد و ادوی با سوار رسید و این جبهه را جناب رسالت از برای وفود مجموع می پوشید و اسما گوید ما آنرا از برای بیاران می شویم و بدان طلب شفای می کنیم

کتاب در بیان جنائز

فرمود بسیار یاد کنید ما ذم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزند می که بوسه فرود آمده است متن س موت نکند و اگر ازین متن چاره نبود پس چنین گوید ^{حضرت} الله اکانت الحیوة خیر الی و توفی اذا کانت الوفاة خیر الی و فرمود من بعرق حسین ^ع می شود و مرگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک مردن است و برانها یس بخواند یعنی بر حضرت آنحضرت برای سلمه دآمد و بدید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود روح چون مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آورند و فرمود دعا کنید بر آنها خود مگر بخیر چه بلامکه آمین می گویند برگشته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمه و اسفع ذرته فی المهدیین و افسح له فی قبره و فی راله فیه و اخلقه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت را نزد وفات بجای جبره چپیدند از مینب بود یا از کتان و جبره چادر محطط ساخته یمن را گویند ابو بکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بر سر او گذاشتند حضرت فرمود جان من آویخته و ام است تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از احد بر افتاد و میرود فرمود به آب و کنارش بشویند و در درجا مکفن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند ندانیم که همچو مرگان خود بر مینه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد و فرمود اگر صلوات بینید سه بار یا پنج بار یا بیشتر از آن باب و کنارش بشوید و در مرده آخر کار فور یا چیزی از آن بیا نیز بر ام عطیه گویند چون آن غسل فارغ شد میم آنحضرت را اعلام کردیم ته بند خود را بسوی ما بینداخت و فرمود این شاعرش بگردانید و در کفطه آمده که باریت غسل بیاسن و بر واضع وضو کنید ام عطیه گوید پس موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بیند آقیم عاقل گفته مکفون شد آنحضرت در

اللهم صلي بنا فانا دعاي وليست صلياً وطلب باب بان اللهم جلتنا سبحاً باكتيفاً
 قصيفاً دل قاصحاً كما منظرنا منه رذا اذا اقطعنا سجلاً يا ذا الجلال والاكرام فمرو
 سليمان عليه السلام باستسقاء برآمده بود و چو پیرا دید که بر پشت خود راز شد و پاهای
 خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى
 عن سقيائك گفت بر گردید که بدعاي غیر خود آب داد و شد بر یک بار در استسقاء پشت
 گفتا اشارت بسوی آسمان کرد عرض که و طلب باران دعا و نماز هر دو ثابت است و هر دو کافی

باب در بیان جامه

فرموده است من اتواهی باشند که حر و حریر را حلال سازند گویم حر را نیز ضبط کرده اند
 اول یعنی شرکگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم است و حتی فرموده از نوشیدن
 آب در آوند های زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه ابریشم و دیبا را نشستن
 بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قیص حریر از
 حله که بهر دو کس از کثرت قتل بود و ستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حله سیرا پوشانید
 وی دران حله بیرون آمد و دید که اثر نهم در روی مبارک نبوی است آنرا میان زنان خود پاره
 پا و قسمت کرد و نیز حریر محض باشد و در مشوب بغیر اخلان است باج عدم حمل دست و حدیث
 نمی از ثوب محبت از تنه یف است در و افر شیم ناث است را حلال است و بر ذکر و ایشان علم
 خدا چون بر بنده خود انعام می کند دست دارد که اثر نعمت خودش روی بیند و از پوشیدن
 قسی و مصفر نمی آمده قسی آنکه روی حریر باشد بر مثال آنچه مصفر آنکه سرخ رنگ بود و مصفر
 و حله حریر سرخ محبت بود و نه خط و آذین جاست که چون بران عمرو و جامه مصفر دید فرمود املک
 امرتک بهذا یعنی ما تو را پوشیدن این جامه امر کرده باشد اما در قراتی بگوید رسالت
 بیرون آورد و حبیب و بهر دو آستین و هر دو کتای و گی اودانیش پس دخته بود و میا و این

نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة
وقد فنته القبر وعذاب النار رواه مسلم گوئیم این موضع در نحو و ضبط است تا که ایمان پاییز از
ولیس ذلك علی الله بعزیز و آمده که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحینا و حیننا
و شهادتنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انشانا اللهم من احييته منا فاحیه علی
الاسلام و من قفیته منا فتوفه علی الايمان اللهم لا تحرمنا اجره و لا تضلنا بعد
رواه مسلم و الاربعه و فرمود چون نماز کنید بر مرده دعا کنید او را باخلاص و شتابی کنید چنانچه
چرا که اصلح است خیر نیست که پیش میفرستید او را بسوی آن و اگر سوای او است پس بدست که
می نمید آزا اگر در نهاس خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران او را یک قیاط
و هر که حاضر شد او را تا دفن و یار و قیاط است گفتند و قیاط چیا باشد فرمود همچو دو کوه بزرگ
در روایتی آمده تا آنکه نماده شود در یکد و هر که همراه جنازه شد بر او ایمان و احتساب
همراه ماند او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی و فرغت دست بهم داد از دفن او و ی بر میگردد
بر و قیاط هر قیاط همچو کوه احد باشد ابن عمر رضی الله عنهما و ابو بکر و عمر را دید که پیش جنازه
میروند و این مثل است و نهی کرد زانرا از دفن همراه جنازه و لکن عمریت نکرد و فرمود چون
جنازه را بنید یا لیتید و هر که بر سرش رو نشیند تا آنکه نماده شود یعنی بر زمین یا در یکد و او
افق است با حدیث عبد الله بن زید مرده را از پائین قبر و بر او دو گفت این سنت است
و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر بنید گوید یا سجد الله و علی حمله رسول الله
و فرمود شکستن استخوان مرده همچو شکستن است و حالت حیات یعنی در گناه برابرست سعد
بن وقاشن گوید برای ما حد سازید و بران شتهای خام لیتا ده کنید چنانکه با آنحضرت کردید
و بلند کرده شد قبر او بر زمین با نازده یک شب گوئیم قد رشح بر فوق است و مرفوع همان است
باشد و نمی فرمود و از گنج کردن قبر و انشتن بران و از بنا ساختن بالای آن و نماز کرد

سه جامه سفید خولی از پنبه یعنی منسول یا ساخته زمین و در آن قمیص و عمامه نبود و عبدالمعین
 آنی بمرد پیش قمیص نبوت اند برای کفن وی بخواست باو بخشید یعنی تکفین و قمیص مشهور
 و فرمود جامه های سفید پوشید که بهترین ثیاب شماست و مردگان را در آن کفن کنید و
 چون برادرے را کفن کنید تحسین کفن نماید یعنی تمام در پاک باشد و بود آنحضرت که جمیع
 میکرد میان دو مرد از کشته گان احد در یک جامه وی پرسید که کدام یک ازین مرد
 گیرنده ترست قرآن را پس باها را مقدم میکرد در کعبه ایشان منسول نشاند و نماز کرد و برایشان
 و فرمود گرانی نکند و کفن که زود بوده می شود و عالتی را گفت که اگر پیش او من میرے
 غسلت و هم احکامت و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست اینجامست که فاطمه رضی را هدایت
 کرد و غسل خویش و بر غامدیه که در زمان حرم شده بود ام گزاون نماز و دفن او فرمود و بر سر کی
 که جان خود را بشقص یعنی تیرگشته بود نماز کرد و در قصه زنی که مسجد را جابجا روبری می داد آمده که
 فرمود چه امر را خبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گور را پارتا می
 بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند نماز من بر آنها و آنی نمی شنود و نجاشی را در روز کعبه
 مرده بود نمی کرد و باصحابه مبطله برآمد و صف بست و چهار تکبیر بروی برآورد و تنفق علیه میفرمود
 هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ تنقی را با خدا شریک نمی گردانند استند
 مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در باب او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود و نماز
 جنازه برابر وسطا و لیستاد و بر هر دو پس برضا و مسجد نماز کرد و زمین ارقم بر کی از جنازه
 پنج تکبیر برآورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین تکبیر می گفت رواه سلم و ابوالقاسم علی رضی
 برهن بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت
 در تکبیر اول سو و فاتحه می خواند و اسناد این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه
 خوانده و گفته تا بدانید که این سنت است و این مزد بخاری است و از او عیونیه است بر یک
 جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له و ارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

کتاب در بیان زکوة

آنحضرت ص را بر همین فرستاد و فرمود فرض کرده است او اقبال بر ایشان صدقه در اموال
که از تو اگر ان گیرند و بر فقر اباد گردانند آنس گوید ابو بکر او را کتاب زکوة و بیکه بسو
بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحيم این است فرضیه صدقه
که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرده است و چنانچه از
شتران و آنچه کمتر ازین است یک گویند دست در هر پنج شتر یک گویند باشد و چون برسند
بست و پنج تاسی و پنج پس واجب در آن یک بنت مخاض است ماده یعنی آنکه یک سال
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال همین نام دارد و اگر بنت مخاض
نباشد این لبون می باشد یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم و رآن و چون لبون
شش تا چهل و پنج برسند در آن یک بنت لبون می باشد و در چهل و شش تا شصت
یک حقه بود که در شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم و در شصت
یک تا هفتاد و پنج یک حقه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و بای و پنج گذشته
و در هفتاد و شش تا نود و بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در نود و شش
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز
چهار ابل ندارد و روی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواد و گو سفند آنیکه بیرون می چرند
و تنیکه چهل تا یک صد و بست باشند یک گو سفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد
و گو سفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد است گو سفند باشد و چون برست صد بیفزاید
هر صد یک گو سفند واجب باشد و اگر درین سانه از چهل گو سفند یک گو سفند کم است پس
در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تنفرق جمع کنند و میان جمع تنفرق
نمایند و خود صدقه و آنچه میان دو غلیط باشد هر دو با هم تراج برابر می کنند و در اخراج صدقه

بر عثمان بن مطعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاده بود و چون
از دفن بیت فایغ شدی بر قبرش ایستادی و گفستی آمرزش خواهید از برای برادر خود
و سؤال کنید از برای او ششیت را که وی درین دم پیر سیده میشود و این نزد او بود و دست
بالتصحیح حاکم ضمزه ابن حبیب گوید صحابه و دوست می داشتند که چون برادر کرده شود قبر برادر
و مردم از و سه برگردند نزد گور او بگویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل
ربی الله و دینی الاسلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مردی شده
و فرموده می کردیم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکر آخرت و فرمود
دنیا است ۵ کیکی بگو غریبان شهر سیری کن + همین که نقش المهاجر باطل فاده است
و در مقرر احوال روایات مختلف آمده از عروش تا فرش نشا نهاداده اند راجع آنست که ارواح
مؤمنان در علیین است و ارواح کفار و کجین در برزخان زائرات قبول لعنت فرموده همچنین
نار و دشته و از ام عطیه بر عدم نوح بیان گرفته و فرمود مرده را عذاب کنند در قبر بنا بر نیت
بر روی در دفن دختر نبوی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گورش نشسته دید که هر دو چشمش زلف
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب دفن نکنید مگر آنکه مضطرب دید و در لطفیت که زجر
کرد از اقبال و شب تا آنکه نماز کنند بروی و وی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر
طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد برآمدن بسوی مقابر این دعا می خواند
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا ان شاء الله بکم الاحقون نسئل الله
لنا و لکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و روایان آورده فرمود السلام علیکم
یا اهل القبور یرفع الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن بآلاته امر و زگر از رفته حریفان
خبری نیست + فرمود است درین بزم ز ما هم اثری نیست + و فرمود و شما هم ندیدید مردگان را
چه رسیدند با نچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایازند بهید زندگان را ۶ و شما هم ندیدید که طاعت
باشند ۴ ندیدید معلوم اهل ندیدید معلوم +

می کشد و در آنچه آب داده شده است بکشیدن نصف عشر است و در روایتی بجای عشری
بعل آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان عطف است که گذشت و در آنچه آتش داده شده است
بسوئی یا بنفع نصف عشر است ابو موسی اشعری و معاذ فرمود که بگیرید صدقات را اگر ازین چهار جنس
جو و گندم و مویز و خرماد از خیار و خربزه و انار و نه صدقه را احاط کرد و در سندی ضعیف است
و قسم بود چون انمازه کنید انگور و خرمالپس بگیرید و ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید
ربع بگذارید و انگور را اندازد کنید چنانکه خرمالپس بر درخت خویص می کنند و بگیرند و زکوة آن
زیبب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندی القطاع است زنی پیش آنحضرت صل
آمد همراهِش دخت او بود و دوست دخترش دو دوست افتار بود از طلا فروز و زکوةش
می دهنه گفت فی فرمود مگر خوش دارم که بپوشانند ترار و زقیاست و دوست اشار از
آتش و زخ آن زن آن هر دو مسکه می کنند و سناش تولیت ام سلمه و صامی از زکوة پخته
آنحضرت را گفت این گنج است فرمود اگر زکوةش دهی گنج نباشد و حمزه بن جندب را امر کرد
بر آوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندی لین است و در تلخیص
گفته که در سندی جهالت است استی پس در ایجاب زکوة و اموال تجارت بخت نیز و آری
در رکاو خمس است و در کاذم عدل است یا فیه جاهلیت و ثانی اولی است و در با و مردی که
گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه مسکونیافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد
یافته است پس در آن و در رکاو خمس است و از معاوی قبطیه که ناحیاز سال هجرت صدقه تا

باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صل زکوة فطر را یک صاع از خرمالپس یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خرد
و کلان از مسلمانان و امر کرد ادا می آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز
گردانید ایشان را درین روز از کوچکی و بزرگی و درین و در بدرشتافتن آب و سید خدیری گفت یا صدقه

کمال سال و عین یار روز ندم مگر آنکه مصدق بخوابد یعنی ستانده صدقه و در نیم خالص
 چهل یک است و اگر نبود مگر یک صد و نود و در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و هرگز نرسد
 او از شتران صدقه جعده بود و و سه جعده ندارد بلکه نزد او صدقه است از وی همان صدقه بپذیرند
 و همراه آن دو گو سفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست در نیم بستانند و آنکه صدقه ندارد و جعده دارد
 از وی همین جعده قبول کنند و مصدق او را دو گو سفند یا بست در نیم بدرد و او را انجاری جناب
 نبوت چون معاوی بن حیل را بمن فرستاد امر کرد که از هر سه گاوی که سالانه زیاده و از هر چهل
 گاوی که سالانه از هر تخم یک دینار یا برابر آن جامه معاف می گیرند و در قروض صدقات مسلمانان
 بکوهای ایشان گزیده شود و او را خود لفظی آمده که بگیرند از آنکه در خانه های ایشان نیست بر مسلمان و بنده و
 اسب او صدقه مگر صدقه فطر و در هر ساله ابل و چهل همار یک بنت لبون است شتران را
 از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقه دهد یا میدا اجرا را اجرا باشد و هر که نهد یا از وی بگیریم
 و نیکه مال او فطر نیست از فطر نیست ما سه پر و در گاویا و حلال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ
 و در دو صد در هم که کجول بران گذشته است پنج در هم است و هیچ نیست تا آنکه بست و دینار
 بود و دیگر سالی بگذرد پس در آن نصف دینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب
 واجب گردد و نیست زکوة و هیچ مال تا آنکه کجول بگذرد و همچنین در مال مستفاد تا آنکه سال
 بگذرد و راجع وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کاری کنند صدقه نیست و این
 نیز موقوف است بروی علی السلام و وکی تیمم را میرسد که تجارت کند و مال تیمم و ترک نهد با آنرا
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسنادین حدیث ضعیف است اگر چه شاهی مرسل دارد و آنحضرت
 را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم و تنفق علیهم و عباس را حضرت
 داد و تعجیل صدقه وی پیش از حلالان حول و قمر و نیست و دیگر از پنج اوقیه از صدقه و نه در
 کمتر از پنج و نه و از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از صدقه و نه در کمتر از آن و در آن صدقه
 و هر چه با آسمان و چشمه آب داد یا عنتری است در آن عشرت عشری آنکه آب را بر گما نهد

یعنی هر كه مستحق تر باشد با و از زانی دار و فرمود زنی كه نفقه كرد از طعام خانه خودش بدون
 انسا و اورا هجر باشد بدان نفقه و زوج او را هجر باشد بنابر كتاب و خاندان را مثل آنها بقبض
 ایشان از ابر بعض چیزی كه نگردد اندر تریب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما امر
 امر بصدقه كرد یعنی زنان را و زوم زبور من است شما قسم كه آنرا صدقه كنم ابن مسعود زعم كوكه
 وی و فرزندان وی حق كس هستند كه تصدق كنم بر ایشان فرمود ابن مسعود راست گفت
 شوی تو و فرزندان تو حق كس اند كه بر آنها تصدق كنی گویم این تصدق عام است از
 فرضیه و تطیع و در باب و سائل ایشان فرمود كه مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنكه می آید و زنی
 ذیست در روی و سب پا را انگشت و هر كه سوال كند مردم را ما لها سب آنها بقصد بكثر و سب
 نمی طلبد مگر اخگری از آتش پس بگو كه كم طلبد یا بسیار خواهد و اگر كسی از شمار سن خود گیرد و
 پشت به میزم بر پشت خود آرد و آنرا بفرودش را و تقالی بدان آبروی او را بگهارد و بستر
 او برای او ادا داند كه مردم را سوال كند و هندیان زنهند و فرمود مسئله خراش است می خراشند
 روی خود را بدان مگر آنكه سوال كند از پادشاه یا دركاری كه ازان چاره كار نیست

باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مرغنی را مگر پنج كس ایكی عامل بر صدقه دیگر هر كه صدقه را بمال خود
 خریده سوم قرض داجارم غلغنه و در راه خاییم سكینی كه بروی تصدق كرد و اندودی ازان
 صدقه چیزی بتوانگر سب هدیه كرد و كس نزد آنحضرت صلوات الله علیه صدقه خواستند بگو ایشان
 گردانید و هر دو را حسب یافت فرمود اگر خواستند شما را به هم اما غنی و قوی كسب را در آن حظ است
 و فرمود حلال نیست صدقه مگر بكيه را از سب كس یكی مردی كه حامل حامله است حلال است او را سب
 تا آنكه بمان برسد و دم مردی كه جائحه آمد و مال و دلاهاك ساخت كه وی را تیر مسئله حلال است
 سوم مردی كه او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنكه بقوامی اغیش برسد و جزین

می دادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از غریا یا صاعی از جو یا صاعی از زبیب یا صاعی از اقظ پس همیشه همان برآرم که در زمن نبوت می برآوردم و در روایتی آمده که نبرآرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوة فطر از برای طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای مساکین پس هر که پیش او نماز داد زکوة تصبوت و هر که بعد از نماز داد پس صدقه است از صدقات

باب در بیان صدقه تطوع

بغت کس اندک جاسید هر ایشان را خدایتعالی در سایه خود روزی که جز سایه او سایه دیگری نیست ایشان مردوست که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نفقه کرد و زمین او و قریه او هر آدمی در سایه صدقه خود دست یعنی بر روز قیامت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه فیصله کند میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمان دیگر را جامه بر بر شنگ بپوشاند او را خدایتعالی از جمله سبز بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را بر گرسنگی بخواند او را خدایتعالی از سوی ما بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از حق مغموم و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه میدهد پائین آنکه میستاند و قبول غیر ذک و فرموده آغاز کن با نفاق بر کسی که عیالداریش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت تو آگزی باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاه دارد او را خدایتعالی از احتیاج ب مردم و هر که مستغنی شود از سوال مردم ب نیاز سازد او را خدایتعالی و آمده که فضل صدقات بمثل است و بدایت کن بعیال و فرموده صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود جان خود صدت کن گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدت کن گفت نزد من دینار سه دیگر هست فرمود بر زن خود و صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم خود و صدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزد من یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان دنیا تره

بسم الله الرحمن الرحیم گفت آری فرمود گواهی می دهی بحدیث رسول الله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال
 در مردم بگو که فردا روزه گیرند و فرمود هر که نکرده است روزه در شب پیش از فجر اصطیاء است
 و در لفظ دارنده که نیست صیام کنی که فرض نکردش از شب آنحضرت صلعم روزه
 بر عاقله و را آمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم بار دیگر
 آمد پرسید عاقله گفت مادر حائس در بدیه آمده است فرمود بنما که من صائم برخاسته ام
 و از آن حائس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی نکنند در گذاردن روزه واجب عباد
 بسوی خدا تعالی ایشان است و روزه و سخن خوری که سحر برکت است و افطار کنید بر تر و اگر نیاید
 پس بر آب بکشایید که آب طهور است و نهی فرمود از وصال مردی گفت تو موصلت می کنی فرمود
 کدام یک از شما شل من است من شب می کنم و حالیکه طعام می دهم مرا بر من و آب می نوشانی
 مرا چون باز نمانند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پتدیدند لعل را فرمود
 اگر تاخر می کرد لعل می افزودم شما را و این سخن را بطریق محال بر ایشان گفت چون دید که وصال
 با نسی استند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل باطل و جبل گذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام
 و شراب انیست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عاقله را و می صائم بود و بسیار شتر می کرد
 او را و حالت صوم و نکلن الملک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد و حال حرام
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و می حجامت می کرد و در رمضان فرمود حجامت و محجم هر دو
 مفطر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بده رخصت و آنحضرت صلعم صائم را و حجامت
 و حجامت می کرد آنس و می صائم بود و تر کشید جناب رسالت در رمضان بحالت صیام
 و سندنش ضعیف است و ترندی گفته لا یصح فی شئ و صائمی که اکل و شراب کرد بنیان وی
 صوم خود را تمام کند و این اطعام و تعقی و از جانب خداست و در بقیع در رمضان بنیان قضای
 و نه کفار و این خبر صحیح الاسناد است و همچنین نیست قضای بر کسی که غلبه آورده و در تعقی و هر که خود تعقی
 کرد بر وی قضاست آنحضرت صلعم چون در مال فجع بماه رمضان بسوی که برآمد روزه گرفت

سه احوال حرام است و سائل حرامزار و زینا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات
 چه کمای مردم است و در لغظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گوئیم از با شمی بهایشتم هم دست
 نیست تا بدیگر سه چه رسد جیسر بن طعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند
 که بنی مطلب را از نفس خیر دادی و ما را گدازشتی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم بنی مطلب
 بشافرو و جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گوئیم مراد بنی هاشم درین جا آمل
 علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و جیسر و عثمان آل نوفل و آل عبد
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا نکرد و مراد بر صدقه بنی مخزوم گذاشته بود و
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه بر بنی می گفت آنحضرت را
 پرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم است و ما را صدقه حلال نیست یعنی پس تمام
 روان باشد و هر شخصی الصدقه را عطا یا میداوی گفت محتاج تره را از من بده فرمود بگیر و
 مال داشته یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو نه شرف هستی و نه سائل آنرا است
 و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم دو و صوم نکنید مگر مردی را که روز روز و او باشد که وی در آن
 یوم روزه می تواند گرفت و صاحب در روز نشک عاصی ابوالقاسم است قاله عمار بن یاسر
 و فرمود روزه گیر بر بدیت بلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازد ماه کنید یعنی
 سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که المکملی العدة ثلثین و در نطق دیگر
 المکملی اعدا ثلثین مردم بلال می بستند این هم آنحضرت را صلوات الله علیه کرد که من آنرا دیده ام
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در
 دین محل و یک بار باد نیشینی نزد آنحضرت صلوات الله علیه و گفت من بلال دیده ام فرمود شهادت میدی

بند که صائم شود در راه خدا اگر آنکه در کند خدا از روی او نهار را هفتاد ساله راه و خودش در
 ی گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکند و افطاری کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت
 و دیده نشد که جز رمضان استکمال صیام کدام ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شده این او
 در ماه شعبان بود و امر فرمود و بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این را
 ایام هضی گویند و فرمود و حلال نیست زن را که روزی که در شوهر او حاضرست بگذارد و این
 در غیر رمضان و از صوم و روز فطر و عمره نمی نموده و فرموده ایام تشریق ایام غر و نوکوش
 و زیاده ذکر خداست عز و جل است و نیست خصمت هیچ یک از صوم ایام تشریق مگر کسی را
 که مری نیافت و آن تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و آن تخصیص روز آدینه بصیام
 میان ایام هضی آمده مگر آنکه در روز صوم کسی بقتل رسد یا بیمار در جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه
 یک روز پیش از آن یا پس از آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روزی که
 امام احمد استنکای این روایت نموده و فرمود روزی که یک روز در شب مگر روزه فرض و اگر نیاید
 یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و خشت همان را بخاید و در سندان اضطراب است و مالک
 از کاش کرده و ابو داود گفته منسج است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شتر روزه بر فوطه بکشند می گرفت و میفرمود که
 این هر روز روزیوم عید شکران است میخواهم که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم
 عرفه نمی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم را بکرد و در فطری لا صام ولا افطر

باب در بیان عتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد بر او ایمان و احتساب بخشیده شد و اگر آن پیشین او چون شتر فوطه بکشند
 در آمدی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خود استوار است و شب را زنده داشتی و کسان خانه را بیدار ساخت
 ۵۰ شام را بشیم کلی نوازش کن و نیم غایه ساد و زیدین است محبت و تندر داراده عتکاف
 نهار صبح گزارده در جامی عتکاف در آمدی آن عتکاف و صلی الله علیه و آله و سلم و شتر و اخرا از رمضان بود تا آنکه

آنکه کمال عظیم رسید و مردم هم صائم بودند قح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم
 برای بریدن آنرا خوشی گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند و خود اینها فرمان آنرا
 دو بار بلفظ اولئك العصاة ارشاد کرد و در کفلی آمده که این قبح را بعد از عصر وقتی بیاشاید
 که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظار فعل شنای بر نزد خزانة اصلی گفت ای رسول خدا
 در خود قوت بر صیام در سفر می یابم برین گان هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این نخست
 از طرف خداست که آنرا بخند که خوب کرده که روزه گرفتن دوست گرفت بروی جناح نیست
 و نخست داد شیخ که برادرانکه افطار کند و عوض هر روز سکینی را بخوراند و نیست قضا بر او
 و کسی آمد و گفت بلاء کشیدم فرمود که بلاء که گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمودی یا
 کدام بند که آنرا از او کنی گفت نه فرمودی توانی که دو ماه پیشانی روزه گیری گفت نه فرمود
 سکین را توانی که بخورانی گفت نه و نشست درین میان زن سیلی از زنا نزد آنحضرت صلوات
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفایت خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لایعینه
 سنگستان زمین اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تر از آنحضرت صلوات بخندید تا آنکه
 و دنا نهایی بیشتر نمایان شد و فرمود بر و اهل خانه خود را بخوران رو او سلم و صباح می کرد و جنب
 از جمیع پست غریبی بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بر او بروی صوم است
 ولی او از طرف دی روزه بگیرد

باب در بیان صوم تطوع و صیام منعی عنه

آنحضرت را صلوات از صوم یوم عرفة پرسیدند فرمود کفایت سال گذشته و سال آینده است
 و صوم عاشورا کفایت یک سینه ماهیه است فقط در روز و شنبه پیدا شد و سهوت گردیدم فرمود
 برین دمی یعنی باین جهت درین روز صوم بگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و خوش روز را
 از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهر باشد یعنی بحساب الحنة بعشرة اقلها و نیست

باب در بیان فضل حج و بیان کیسکه حج برومی ست

آنحضرت فرمود صلعم عمره تا عمره کفار و خنیزه است که میان این هر دو دست و حج بروی است
 مگر خنیزه که عیم بود که است که در آن مرکب مناسب و معده دریا نشود یا آنکه بجناب الهی پذیرا
 گردیده یا آنکه بهتر از آنکه رفته است برگشته یا در آن اطعام و اطعام و افشای سلام نموده
 حالت پر سید که بر زمان هم جاد و واجب است فرمود آری جهادی است که در آن قتال
 نیست و آن حج و عمره است تا و نشینی آمد گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنه بهتر باشد
 ترا و راجع وقف است بر جابر و آتم جابر مرفوعاً روایت کرده که حج و عمره و فریضه است
 و تسبیل اجاب نبوت تفسیر نژاد و را عاید فرموده و راجع ایصال اوست و سواری چند را
 در مقام روحا و دید فرمود که است این قوم گفتند سلیمانیم تو کیستی فرمود رسول اللہ زنی
 از ان میان کودکی را برداشت و گفت این راجع باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل
 بن عباس روایت رسول خدا صلعم بود زنی از ختم آمد فضل بسوی او مگر لیکن گرفت و ک
 فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه
 خدا بر عباد او درج پذیریم که بر ما در یافته است دوی بر اهل نمی تواند نشست از و س
 حج برگزادم فرمود آری و این درجه الوطاع بود و همچنین زنی از بنی ندر آمد و گفت مادر من مذکر کرده بود
 که حج کند مگر نگذاشت آنکه برد از و س حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر او تو و ام میبود تو آنرا
 نمیدادی بجز اری و ام خدا را که او تعالی احق است بوفای این هر دو حدیث و دلیل است بر جواز
 نیابت درج از قریب بر اری و قریب نادر از جنبه برای اجنبی و غریب و هر کد که حج کرد باز بالغ
 شد بروی و واجب است که حج دیگر بگذارد و هر بنده که حج نمود پسر آزاد شد بروی حج دیگر
 محفوظ و وقف این حدیث است بر ابن عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد ب
 بیگانه مگر آنکه با او ذمحم باشد و سفر نکند زن مگر همراهی محرم مردی بر خاست و عرض نمود

وفات یافت و بعد از وی زمان او نیز چنین گردید عاقل گوید رسول خدا سفر در این روز
 و وی در مسجدی بود و من آن را نشانه می کشیدم و منی آمد و خانه مرا از برای حاجت وقتی که
 متکلف می بود و گفت سنت بر متکلف آنست که عیادت مرخص نکند و جزا را حاضر نشود
 و زن را رس ننماید و نه بیاض او شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لا بدست و نیست
 احوکاف مگر بصوم و مگر در مسجد جامع و صحیح و وقت آخرین حدیث است بر عاقل و این عاقل
 گفته نیست بر متکلف صیام مگر آنکه بر جان خودش واجب کند مردی چند از یاران نبوت
 شب قدر را در خواب دیدند که در وقت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلواتی که می گویم که خواب
 شما مطابق واقع افتاده است در باره صبح او آخرین بکره تخری آن شد و همین صبح او را
 جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب است و بهتم از رمضان است و راجع وقف است
 بر معاویه بن ابی سفیان حافظ گفته اختلاف کرده اند و تعیین لیلة القدر بر حمل قول که
 در فتح الباری آورده ام انتی و این اقوال شیعی زائد در مسکلت تمام مذکور است عاقل پرسید
 اگر دانم که شب قدر فلان شب است چگونه فرمود *اللهم انک عفو تحب العفو فاعف*
 عتی سه گریه بجشای بر حال ما نه که هتم اسیر کند هوا ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلوات
 فرمود لبسته نشود پالانها مگر بوسی سه سجده یکی سجد کرام دوم برین سجد یعنی مسجد مدینه و طیب
 سوم سجده قصه یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است او سفر و این حدیث متفق حکایت
 و آنکه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز و داشته اند سفر را
 دیگر بلیل های دیگر و احدی در تلف از برای زیارت توفی فاضل یا مفضل سفر اختیار
 نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب مؤذن است با آنکه احوکاف در
 مسجد باید اگر چه بانثار سفر از برای مساجد فاضله چنان بود

تنهیا جامع بود بیان حج و عمره وی جلال نشد تا آنکه روز آخر آمد یعنی پس از روز جلال شد
و از احرام برآمد

باب بیان احرام و در آنچه بدان تعلّق دارد

اهلال نکرد رسول خدا صلعم گراز نزد سی ذی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت اگر من صحابا
خود را برنخ اصوات با هلال و خروش برهنه شد از برای اهل اهل غسل بر آورد و بر سیده شد
از لباس محرم پس فرمود که بنوشید قمص و نه عمام و نه سراویلات و نه برانس و نه خفاف
یعنی پیرهن و دستار و باجاسه و کلاه سر پوش و نه سوز و گزافه کیکی پا پوش نیاید پس نزد
فرود تر از لعین برود و جامه زرگین بر عفران پوشد و زن نقاب بر روی کند و دست از کار
عاشت آنحضرت صلعم خوشبوی مالید پیش از احرام و قبل از طواف بیت و منی کردیم
از آنکه نکاح خود یاد گیر که بکند و خطبه نماید و در قصه صید حاروشی که ابی قتاده بدون احرام
صیدش کرده بود آمده که آنحضرت صحابه محرمین را پرسید که کی ای شما اولاً صید
یا اشاره بدان کرده است گفتند نه فرمود بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جثامه در
مقام ابواء یا و دان گوخری در بدین فرستاد از ابروی باز گردانید و فرمود واپس نکردیم
آن جهت که محرم به تیمم و جبه توفیق آنست که صعب از برای آنحضرت صلعم صید کرده بود پس آنرا
نگرفت و بخورد و ابی قتاده براس آنحضرت صید کرده بود پس مرا بل آن فرمود و قیل
غیر ذلک پنج و ابی اندکمه فاسق اندخته میشوند و چل و حرم زناغ و غلیظ و آخر و پوش
و سنگ گزنده و جامت کرد آنحضرت صلعم و وی محرم بود کتب بن مجرور را برداشته پیش وی صلعم
بردند و سپشمار روی او می افتاد و فرمود گمان نداشتم که این ای تو با من حد رسیده است
گوشتی می یابی گفت نه فرمود سه روز روزه گیر یا شش مسکین اطعام بخور آن
مسکین این صیاع و چون یکم مظهر فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

که زخم کج رفته است و نام در فلان غزو نوشته شده فرمود بر دج کن همراه زن خود
 و یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شبرمة فرمود شبرمه کیست گفت برادر من یا خویشاوند
 من است فرمود از خود ج کرده گفت نه فرمود ج کن از خود پسر از طرف شبرمه کن و راجع
 وقف است بر این عباس و هر چه باشد نیابت ج بعد از ج خود است نه قبل از آن و آن هم
 دیکه از طرف خویش برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که
 حق قتاله بر شماست نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب
 شده است فرمود اگر من گفتم در هر سال است واجب می شد و لکن ج کیست یعنی
 در تمام عمر و آنچه بران بیفزاید تطبیق باشد و در حدیث اشاعت است باینکه احکام شرع موقوف
 بر رای بنای ختمی پناه صلعم و الله اعلم

باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان محضه را و
 از برای نجدیان قرن سنابل را و اهل بین را علیهم مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی
 علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العمرة و هر که و اهل این جاهاست و می حرام نبند
 از جای که انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از مکه بر بندند و اهل عراق از اوقات عراق
 داده و در تجاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق
 آنحضرت صلعم عتیق لایققات ساخته و الله اعلم

باب در بیان وجوه صفت حرام

عائشه گوید بر آدمیم با آنحضرت صلعم در عام حجة الوداع پس بعضی از اهل مال میبرد کردند و بعضی
 اهل مال حج و آنحضرت اهل مال حج کرده بود پس هر که مهمل بعبود حلال شد و هر که مهمل بود حج

مینی هشتم و یکچ مردم توج منی شدند جناب مهوت سوار شد و دوشی ظهر و عصر و مغرب
 و عشا و فجر ادا کرد و اندکے وزنگ کرد که آفتاب طالع شد پس روانه شده و از مزدلفه برگشته
 بعفره آمد و دید که قبر را بنمروده اند آنجا فرود آمد و بجای زوال همراه بقصووار فرمود آن را
 پالان بستند پس در بلین وادی رسیده مردم را خطب کرد بلال اذان و اقامت گفت پس
 ظهر گزارد و اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شد و بقوه
 آمد و شکم ناکه را بسوی صحرات برگردانید و جل شاة را رو بر گرفت و در قبله شد و استاده
 تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندکے زوی و دوشینی چون قرص مهر غائب گردید روانه شد
 و زمام قصووار کشیده بود تا آنکه مهرش ببالش پیش پالانش میرسید پس بدست راست
 اشارت میکرد که اسے مردم آهستگے کنید و مکینه و رزید و بهر کوه که می آمد اندکی رخا و عمان
 ناکه می کرد تا بالا میرفت تا آنکه مزدلفه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت
 گزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد و باز بخواب شد تا آنکه فجر طالع گردید پس فجر را بنوین
 صبح گزارد با اذان و اقامت و سوار شد بمشعر حرام آمد و در قبله شد و دعا و تکبیر و تکبیل
 نمود و تا آنجا بایستاد که صبح سخت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و بطن عسر سه
 و در اینجا ناکه را اندکے بچندانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید سالک شد و جمره
 را که زیر درخت است بهفت سنگ ریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر برآورد این سنگ ریزه
 برابر حصای خدفت بود مینی بقدر ادا با قلا و این رمی از بلین وادی بود پسر بنجر بنیشت
 و قربانی کرد و سوار شد و بجا تکبیر آمد و ظهر را بیک گزارد و راه مسلم مطولا و چون از تلبیه فلان
 شدی از خدا عنوان جنت خواسته و بر حمت او اذان را پناه جستی و سندی ضعیف است
 و فرمود بخردم اینجا و به منی نخرست شما در حال خود نخر کنید و توقف نمودم اینجا و تمام
 غزوه توقف است و اینجا استادم و همه مزدلفه جای توقف است و راه مسلم و در کمانجا
 اسطی در آمد و از طرف اسفل بیرون شد این عمر و چگاه بکام نیامدے مگر شب بڑے طوسے

او متعالی حبس کرد از که پیل را و رسول خود و دوستان را بران تسلط ساخت و هیچ کس را پیش
ازین حلال نشد و مراهم بر اسبی ساقی از روز حلال شده ست و بعد ازین احدی
حلال نشود پس صید او را نخبانند و غار آنجا را نبرد و حلال نیست ساقط آنجا نگرند و او
هر که را قفسی کشته شد او را بهترین و وفظرت یعنی فدیہ گیرد یکشد عباس گفت مگر او خمر
که با او غذا نهاد و گور با بکاری بریم فرمود مگر از خرا بر ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای
اہل که دعا کرد و من مدینه را حرم ساختم چنانکه ابراهیم که را حرم ساخت و دعا کرد و مدینه و صاع و
مدینه و و چند از دعا س ابراهیم از برای اہل که و مدینه حرم ست از غیر تا شور

باب در بیان صفت حج و دخول مکہ

جابر رضی اللہ عنہ گفته رسول خدا صلعم حج کرد ہم کاب او بر آمدیم چون بذی الحیفہ رسیدیم
اساد دختر عمیس زن ابی بکر بنحو زاید آنحضرت فرمود غسل بر آ و جای خون را بجا سه برگرد
احرام بند و خودش در سی نماز گزارده بر ناکه قصوی سوار شد و در بید آمد و اہلال کرد و توجید
و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملك
لا شریک لک چون بخاک کعبہ رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بسید و جمید و رقبا
سه بار و شتی کرد چهار بار و آمد ب مقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پسر بسوی رکن برگشت
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا بر آمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من
شعائر الله ابدأ ما بدأ الله به و بالای صفا بر آمدہ خاک کعبہ را دید و رو بقبلہ شدہ و توحید
تکبیر کرد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله
الا الله الخ و عدل و نص عبدہ و هزم الاحزاب وحده گفت و در میان این او کار
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروہ فرود شد چون در میان وادی رسید بدوید تا آنکه ببلند
بر آمد پس شتی کرد بسوی مروہ و آنچه بر صفا کرده بود و در بخا ہم بر مروہ بجا آورد و چون در نزویہ

والذی کاله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه واین می
روز نحر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بعد از زوال مهر کرد و ابن عمراول رمی حمرة
دنیا بهفت حصاة می کرد و بر پنه بر سنگ نیزه کبیری می برآورد و بعد به پیشتر در زمین نرم می
رو و بقبله و بر تری استوار و دست برداشته و عامی کرد پسر حمرة وسطی را می بیند و جواب
چپ در زمین هل آمده و رو بقبله استاده — و تا دیر دست برداشته و عامی کرد پس
حمرة عقبه را و بطن وادی سنگ نیزه ای انداخت و نزویش و قوف نمی کرد و بر می گشت و
می گفت که آنحضرت صلعم را دیدم که این چنین بجای می آورد و راه البخاری و فرمود اللهم
ارحم المخلوقین ائمتنا و المفضلین یا رسول الله در کیت سوم و المفضلین فرمود و این
دلیل است بر انصافیت خلق بر تو در حج و ذبیکه واقف شد در حجة الوداع یعنی دعای ازجا
مردم از وی صلعم پرسیدن گفتند کی گفت نزلتم پس خلق کردم پیش از تو حج فرمود و حج کن
و نیست حج و گویی آمد و گفت نخر نمودم پیش از رمی فرمود رمی کن صریح نیست نخر خدا نهر
مقدم و نخر که در آن روز بر سبیل شد همین افضل و لا حوج ارشاد کرده و بعد احمد و حدیث
متفق علیه است و لکن خود نخر پیش از خلق فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون رمی خلق
نمودید حلال شد شمارا خوشبو و هر چیز گرزانان و سببش ضعیف است و فرمود میت بر زن
خلق چنین قصه بکنند عباس بن عبد المطلب اذن خواست در میتوت مکه شبهای منی بنابر ستاف خود
او اذن داد و در عا و ابل را در شب بانی از منی بصدقت فرمود و گفت رمی نمایند و نخر باز می
گفتند روز فردا برای دور و زلیتر بر و زلفی پنی کوچ بری پر و از نذر خود دور و نخر خطبه
و هم در روز رؤس که ثانی یوم نخر است و فرمود الیس هذا اوسط ایام التشییق و عاتک را
گفت که طواف تو بخانه وحی تو میان صفا و مروه پس می کنند ترا از برای حج و عمره و این لیل
بر کفایت یک طواف بسعی از برای قارن و دو طواف افاضه زل نکرد و نماز ظهر و عصر و نماز
و غشا گزارده اند که در محصب بخواب شد بعد ه سوار شد بخانه کعبه آمد و طواف نمود مگر عا

گذرانید س تا آنکه صبح دم غسل بر آوردی و این را داد آنحضرت صلوات الله علیه یعنی که وی صلوات
همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حاکم
این را مرفوع آورده و امر فرمود صحابه را بر این در سه شوط و بمشوی در چهار شوط در میان هر دو
رکن دست سلام نمی کرد از خانه مکه بعین دو رکن یا فی را غیر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد
و گفت میدانم که توسلگی در میان می کنی و نه سود و اگر نمیدانم رسول خدا را صلوات الله علیه می بوسد تا
منی بوسیدم تا و این تحقق علیه است و زیادت از رقی که علی مرتضی بجا ایش پر داخت
مقام این روایت صحیح نیست و اندر شد و همدان بیان مقصود این هر دو بزرگ بون بان است
طریقه بنالغریض العذول بذکره فحقن بباد و العذول بباد ابو الطفیل آنحضرت صلوات
را دید که طواف بیت می کند و دست سلام رکن یحیی سر کج می نماید و آن محج ای بوسه و بود که
طوافت می فرمود با ضبط طبع و رجاء در سبزه یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف
او را بر دوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر تهی و مگر انگار کرده نمیشد و بن عباس را
در نقل یاد رخصه از جع یعنی مزد لفظ شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر خصلت
در عدم استکمال میت بزد لفظ از برای زنان و اطفال و جوانان و مانند آن چون سوده خدیجه علیها
در شب مزد لفظ دستور را روا نگه پیشت از جناب نبوت خواست و وی صلی الله علیه و آله فرمود
بود او را از آن داد و ابن عباس را گفت که جبره عقبه را می نگیرد تا آنکه آفتاب بر آید و در پیش
انقطاع است و ام سلمه او در شب مخفی فرستاد تا می جبره پیش از فجر بکند وی رفت و طواف
افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی بزد لفظ و استماع با تا آنکه روان شویم
و در پیش از این وقوف نموده است و در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرا که خود در
کرد مشرکان تا آفتاب نمی بر آمد اجماع روایتی شدند و اشرقی می میگفتند جناب نبوت
بر خلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تا می جبره عقبه نمود و بسک گوین
ماند و در می خانه کعبه را بر لب رودنی را بر زمین گرانید جبره را هفت سنگ ریزه انداخت این خود گفته

و مردم بدان چراغ افروزدند فرمودند این همه حرام است بکشید خدا بیود را چون حرام کرد و اهل
 شجره مردار را ایشان که اعتقاد آنرا و فرقه کنند و بهای آن خود نداده و فرمود و قبل از این
 با هم اختلاف کنند و میان این هر دو مینه نیست پس سخن سخن رب سلمه است یا هر دو آن
 هیچ را ترک دهند و تنی کرد از شمشیر و مهری و حلوان کا بن جابر بن عبد الله بر شتر می
 سوار می رفت خواست که آنرا سلب بگرداند درین اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید و او را دعا کرد و شتر را
 بر او پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را بیک اوقیه بدست من
 بفروشد و آن بوزن چهل درجم باشد وی گفت نمی فروشم باز فرمود بفروشد پس یک
 اوقیه بفروشت و سواری خود تا خانه خود شتر کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد
 شتر نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی او را پس از فرستاد و گفت گمان می کنی که گوی کرم
 و شتر نکر دم بگیر شتر خود را و در ارم لکه این تراست و این حدیث صحیح است و صحت فخر
 در بیع و نصرت و محل نزاع و سیاقش در اینجا از این مسلم است اگر چه تفیق علیه آمده یکی از صحابه بنده
 خود را بعد از خود آزاد کرده بود و بجز آن چند مال دیگر داشت آنحضرت بنده را طلب داشت
 بفروخت و این دلیل است بجهت بیع مدبر و بر منع فحش از تصرف در مال وی متوجهی در سن
 افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود موش را و آنچه کرد اگر او است بپندازید و من آنخورد
 و در لفظی من جامه آمده و در روایت دیگر است که اگر جامه است ماحول و بپنجه و اگر لقمه
 نزدیک او نشوید و از شتر گریه و سگ زجر فرموده مگر سگ صید و عاقله را و باره بریره
 گفت که بگیر او را و شرط کن و لا از برای آنها زیرا که نیست و لا مگر از برای آزاد کننده گاشه
 همچنان کرد و بعد از آنحضرت صلعم مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد حال مردم
 چیست شتر طامی کنند که در کتاب خدا نیست و شرطی که در کتاب نیست باطل است هر چند شرط
 چنانچه و حکم خدا حق و شرط انچه حق نیست و لا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی که بفروخت و نه
 مسلم این است که خریدن و آزاد کردن و شرط کن از برای ایشان و لا و تنی کرد و عرفا و قیاسی

والله اعلم بالصواب فمن دینی آمد و میگفت آنحضرت صلی الله علیه و آله در اینجا فرود آمد بنابر ساحت خروج این منزل بود یعنی نه بنابر آنکه از مناسک حج است آن عباس گفت مرد ما مو را زبانه آخر خدا نشان بخاک کعبه باشد مگر بر جان حق تعالی گرفته اند و از طواف و داع است و فرمود نماز درین مسجد بهتر است از هزار نماز در غیر او مگر مسجد حرام و نماز در مسجد حرام افضل است از نماز درین مسجد من بعد نماز راه احمد و محمد ابن حبان

باب در بیان فوات احصار

محض شد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیه پیش موسی سر تراشید و باز نان بجاست کرد و بدی را نخر نمود تا آنکه بل آینه عمره بجای آورد و ضیاع دختر زیر گرفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و بیارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آتیا ما حسب کنی خطاب با و تعالی است و فرمود هر که کسورش پایلی و یا انگ گردید وی حلال شد بر وی حج است و سال آینه و سال اعلم و هذا آخر العبادات من مسائل بلین المرام قال مؤلفه رح فرغت منه فی ۱۲ ربیع الاول سنه ۱۰۲۰ و هو آخر العبادات و یتلوه الجزء الثاني کتاب البیوع ^{نقده} یعنی فی العلامات ان شاء الله تعالی وقد حرمنا ذلك فی من من الرجوع من کلکة الی بلد بهیال المحمية فی اخر ربیع الاخر من شهر سنه ۱۰۲۰ الجزء علی صاحبها افضل الصلوات ^{والحمة}

کتاب البیوع

باب در بیان شروط طبع و انچه از آن منہی عنیت

آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که کلام لب الطیب است فرمود عمل مرد پرست خود و هر چه سب و ر و در که بسال فسخ ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باوه و مردار و خوک و تان گفته اند در باره پیوسته مردار چه میفرمائی که بدان گشته بار اطلاق کنند و پیوسته را روغن زنند

حسین بن محمد ثلث و ربع و آنرا بنی استثنای بعضی مال از بیع بنا بر غیر یا جمالت اگر آنکه مقدارش
 براند و در روایت دیگری از مخالفه و ملاسه و منابذه و مزائمه آمده مخالفه بیع شمار جوئیست
 پیش از ظاهر شدن خوبی و صلاح آن و ملاسه سودن جامه دیگری است بدست خود در روز
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دیدن بیع
 و تفسیر مزایه گذشته و این بیع را تفسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سک اتمام و
 نیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته است و بی فرموده از تلقی رکبان و آن
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سسار و دلّال و هتانی در بیع نشاء و تلقی جلب و معنی تلقی
 رکبان است و لهذا از آن هم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخیر چون مالکش در بازار آمد
 خیاردار یعنی خواه آن فرخ بفروشد یا نه و جایز نیست بیع یکبار بر بیع دیگر و نه خطبه یکبار
 بر خطبه دیگر و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آوند است نگون کند
 و همچنین سوّم مسلم بر سوم برادر خود و فرموده هر که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی کند
 خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت و لکن در سندش مقال است و له شاهد
 علی مرتضی و و غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و آنحضرت صلّم ذکر کرد و فرمود در آ
 آنها را و سپس ستان و مفروش آن همه دو را که یکجا در مینه منوره فروخت گران شد
 آنحضرت صلّم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود سعه و قاض و با سطور از حق خداست و
 من اسید و ارم که طاقی شوم خدا را و بیچ کی از شما در مظلمه خون و مال مطالبه من نکند
 و آمده که اشتکار نمی کند مگر غاطی و آن تصریّ ابل و غنم منع فرموده یعنی شیرش نند و شد تا
 خریدار بازی خورد و دانند که حادثش همین قدر شیر دادن است و هر که بعد این تصریه خرید
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دوشیدن شیر یعنی مخیر است خواهد
 نگاه دارد یا برگرداند و صامی از ترمه بدو در مسلم است که این خیار تا سه روز است و در
 بخاری آمده که صلح از طعام بدین از سمر و تفر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

اهمات اولاد و گفت فروخته نشوند و محبوب و مورد ثمر و نگرند استماع کنند با آنها ما دام که
مناسب نماید و چون خداوندش فرمودی آواز شد و رفیع این خبر و هم ستاجا برگشته
ماکنیکان خود اهماست اولاد را می فروخته و آنحضرت صلوات الله علیه بود باکی درین معنی ننید
و از بیج فضل آب نمی نمود و همچنین از بیج ضرب نعل و در روایتی از عسب فعل
یعنی اگر او دن نریخت کشتی و از بیج جل الجمله و این بیج و جاهلیت بود که شتر را می خریدند
تا آنکه ناکه بزیاید با آن زیاید و بزیاید و همچنین از بیج و بیس و لا و بیج حصاة و بیج غرضی و بیج
و گفته هر که طعام خرد و فروشد آنرا آنکه به پیاید آنرا بکلیل یعنی بیج پیش از قبض جان نیست
و بیج در یک بیج نمی عنه است و هر که این چنین کند او را او کس آن هر دو بیج باشد یا را
مرا و فروختن چیز نیست لکن آیین قسده و زیست با نقد و قیل غیر ذلک و حلال نیست سلفه
بیج یعنی کسی را تو ختم بر و با چیزی را برست و بی زیاد و این آن چیز بفروشد و همچنین جان نیست
و بشرط در یک بیج مثل فروختن جامه به کسی بشط و قصارت و خیاطت و جز این نیز گفته
و حلال نیست مگر چیزیکه غیر ممنون است و بیج چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و بیج
نمی عن بیج و بشرط آمده و مهم نمی فرمود و از بیج عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در
حساب دهد ورنه نزد بائع بگزارد و بی در اصل از برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده اند
علای اصول نقد و اما ایشان و فروختن سلفه یا تیکه آنجا خرید کرده است منعی عنه است
تا آنکه تجار آن را بجال خود بیا رند و این عمر را فرمود و فروختن بدینار و گرفتن و را هم و عوضش
و فروختن بدینار و گرفتن دینار در بدیش مضایقه ندارد اگر بیخ آن روز بگیری ما دام که شما
هر دو جدا نشده اید و میان شما چیزی هست یعنی استبدال این نقد و بیکدیگر بشرط اتفاق بیفتد
مجلس جائز است تا بیج نقد بنسبه لازم نیاید و را بگذرد و او را علم و بی فرمود از بیج یعنی بی بختن
بیخ از برای غریب دادن و دیگری و منع فرمود از بی حلقه یعنی فروختن کشت به پیانه او گنم و از
مرا به یعنی خریدن میوه تازه بپوش و بیخ و بیخ و از بیخ یعنی از کله دادن زمین حصه

کرده اند عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته و او مسلم
 باجماعی بائع و مبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشود و اگر آنکه صفت خیار باشد
 و جدائی خوف استقلال نیست و در رواسته آمده تا آنکه جدا شوند از جایی خود مردی
 در بیوع بادی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلا به یعنی قریب نیست

باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن ربا و موکل و کاتب و هر دو شاها و فرموده
 هم سوء و گفته ربا بهقا و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را
 و طی کند و افزون ترین ربا آبروی مرد مسلمان است و نفروشید ز را بر زگر بماند بمانند
 و نفرا بید بعضی آنرا بر بعضی و نفروشید سیم را بسیم گر بماند بمانند و نفرا بید بعضی آن را بر بعضی
 و نفروشید غائب را از آن بنا جز یعنی نسیر ببقه و این تحقق علیه است و در حدیث عباد
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم لفظاً و نفرو بقره و گندم بگندم و جو بجو و خرباز بخرما و نمک
 بنمک مانند بمانند سواء لبواء دست بر دست است و چون این اجناس مختلف شوند پس نفروشید
 چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست به دست باشد گوئیم در سائر احادیث این است
 ذکر همین شش چیز که پس بس و قصر بران ارجح احوال است و حدیث دلیل است بر تحریم نفوس
 در و جنس متفق ازین اجناس شش گانه مخصوص علیها و در روایت دیگر آمده زربز و زن
 بوزن مثل مثل و سیم بسیم و زن بوزن مثل مثل است و هر که از خود یا افزون خواست پس آن
 رباست مردی را عامل کرد بنسیر وی خرما سه سره آورد آنحضرت پرسید چه تخفیر بخشید
 گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تمرد و دو را بده می خریم فرمود چنین مکن همه را به را هم
 بفروش با آنرا به را هم بخرد و در باقی ترا از دنیا همچنین ارشاد کرد و فرمود و کند لک الیزان یعنی حکم کیلا
 مثل تمرد و نوات مثل در گویم کیسان است و نمی کرد از بیع تو و لک تمرد کیلش معلوم نیست کیل

گو سفند مفضل یعنی نادر و سفید خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد و در اول کف
و بر توده از طعام گذارد و دست اندران نمود انگشت تهری یافت گفت ای صاحب طعام
این چیست گفت آب آسمانش رسیده است فرمود چرا بالای طعماش نگردانیدی تا مردم
سیدیدند هر که ما را بازی دهد وی از ان نیست و هر که انکو را بزمان چیدن او بند کند تا بهت
خمار بفرود شد وی دیده و دانسته در نار آمده و تخرج بطنان است یعنی دخل و غله و میباید
مالک رقبه است که ضامن دست نه از ان مشتری عرو به بارتی را دینار سه و او تا بدان
ضمیمه یا شاة خرید کند وی دو گو سفند خرید و یکی را بدیناری بفرودست و آن شاة و دنیا
را آورد و او را دعای برکت در بیج کرد تا آنکه اگر خاک خرید سه سود کردی و درین حدیث
دلیل است بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و علماء ادران پنج قول است که در مسکال انجام
نمکوست و نمی فرمود از خریدن چیزی که در شکم چار باهاست تا آنکه بندد و از بیع آنچه که در
پستانهاست انعام است و از خریدن بند که گریه پا و از شراء منافع تا آنکه قسمت پذیرد
و از خریدار سه صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخیر میایی
در آب که آن غرر است و صواب و وقف اوست برانی مسعود و هر دو فرخت نشود و غیر آنکه
خورد نشود و نه بشیم بر پشت و نه شیر در پستان و راجع ارسال است و در اسنادی ضعیف
نهی از بیع مضامین و ملائح آمد یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر پشت بای آنهاست

باب در بیان خیاب

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند و برگردد و خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید و او را
و این موافق قرآن است هل جزاء الا حسن الا الا حسن و و کس که با هم خرید و فروخت
کردند هر دو خیاب دارند ما دام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکی بستاند یا یکی دیگر را بخیار
پس اگر بخیار شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

در هر یک گیرند کسان خانه با نمازده آن از تمر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که نخست فرموده در بیع عرایا اندازه اش از خرمای خشک و در کمتر از پنج و متق یا در پنج و متق و نهی کرد از فروختن شمار یعنی سیو با تا آنکه صلاحش نمایان شود بآل و مبتاع هر دو را ازین بیع نمی نموده و خریده صلاح نماز آن زبان باشد که آنفش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از بیع شمار تا آنکه سرخ و زرد شود و از بیع آن گویا تا آنکه سیاه شود و از فروختن و انها تا آنکه سخت گردد و اگر کسی بیست برادر خود میوه دخت فروخته است و آنرا جاکو رسیده پس گرفتن ثمن آن حلال نبوده چه قسم مال برادر را بغیر حق می تواند ستاند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جواج و تجلی که بعد پیوند کردنش بخزند ثمره آن بآل و راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

باب در بیان سلم و قرض و هین

آنحضرت صلی الله علیه و آله و ایشان سلف می کردند در شمارنایک سال و دو سال فرمود هر که سلف کند و تمر و در لفظی و چیزی پس باید که در کلیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم باشد چنانچه انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و سوز و روغن تا اجل سلف می کردند و نهی پرسیدند که آنها را زرع هست یا خبر آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که گرفت مال مردم را داده او او ادا کند از وی خدای تعالی و هر که ستاند آن را باراده اطلاق تلف کند او اجدایتی مالی بر آزی از شام آمد آنحضرت خواست که دو جامه زوی بنسبه تا میسر بگیرد کس نزد او بفرستاد وی بنسبه ندا و در نیجا دلیل است بر صحت بیع بنسبه و تا جیل تا آنکه و قرض و پشت مرکوب است بنفقه خود و یکجه مرهون باشد و لبن در مشروب است بنفقه خود و قتی که مرهون بود و نفقه اش بر راکب نشاء است و بندگان نه می شود مرهون از رهن یعنی آن شی مرهون بوجله مرهون از ملک رهن بدنی و در و مرهون مستحق آن نمی گردد بلکه او را مستغنم او و بروی است عزم او و این روایت مرسل است و آنرا در وی نشتری جوان را استسلاف فرموده بود چون بل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که

مسمی از قمر و طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قتضاله بن عبید بن روضه
 یکس که بکند و از زده و دینار خرید در آن مهر با سه جواهر و زرب و آن را جاهد اگر در زیاد و از دوازده
 دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلا و تا از وی آن زر و گوهر
 را جاهد بکنند و در نیاید لالت است بر بطلان عقد و جواب تبارک و تعالی فرمود از بیع حیوان بکلیه
 بطریق نسید و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بیعتی و گیرید و همای گادان و وضایه
 بکشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و غواری را و بکنند آن ذل را بیع
 شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و حدیث یکس عین فروختن کالاست بقیمت معلوم تا یک بریت
 باز خریدن آن از مشتری بکتر از آن و یکس یک شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش
 هدیه رسید و پذیرفت پس درآمد دس کلان را از دها سه را و در سندش مقابل است
 و گفت کرد رسول خدا اصل بر ارشی یعنی دهنده و بزم ترشی یعنی ستاننده و ابن عمر بن صام
 را امر فرمود با شنگی سامان لشکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آیدن ناقهای صدقه
 بکلیه پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و در نیاید دلیل است بر
 جواز اقراض حیوان و نهی فرمود از مزاینه و آن فروختن میوه و ترهستان است بمیه و خشک شلا
 اگر نخل است آن را بخر بخر بخر بخر بخر و اگر انگور است آنرا بکلیه بخر بخر بخر بخر بخر
 و اگر گشت است بکلیه از طعام بیع سازد پس ازین همه بانهی نمود و از خریدن خرمای خشک
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر از خشک شدن کمی گردویان بگفتند کمی شود پس نهی کرد از آن
 و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسید و نهی بدین و سندش ضعیف است

باب در بیان خصصت دعایا و بیع اصول و آثار

خصصت و او آنحضرت صلعم دعایا که فروخته شود بخخص از روی کیل و در چه همان مزاینه است
 که بکلیه ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری و او در روایت دیگر آمده خصصت و او

گشتہ اسلٹ و حلال نیست سہلہ گر کیے لازماً کہ کسی کے مردی کہ تحمل حال شد پس اور اسوالات
تا آنکہ وہاں برسد پھر باز ماند و دم مردی کہ آتے باور سیدہ و مال اور مالک ساختہ است اور سہلہ
حلال باشد تا آنکہ بقدری از عیش برسد کہ سہلہ اور نافقہ رسیدہ تا آنکہ سہلہ از دانتندان جگر
او بگوشہ نکد اور نافقہ رسیدہ است پس حلال است اور اسلٹ رواہ مسلم

باب در میان صلح

صلح جائزست در میان مسلمانان اگر صلحی کہ حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان
بر شرط خاصے خود اندگر شرطی کہ حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمودن کلمہ ہمسایہ ہمسایہ بخود
از خطائیدن چوب در حد را خانہ خود ابو ہریرہ چون این حدیث را روایت می نمودی گفت
ہاکی اسلام عنہما معوضین و اللہ لا یصلح بین اکثافا کہ متفق علیہ کہ هیچ کس را حلال
نیست کہ عصا سے برادر خود بنمیزد مثل او بگیرد

باب در میان حوالہ و ضمان

فرمود رنگ کردن غنہ یعنی در ادای و اتم مست و چون در پے کردہ شود یکے از شمار
شخص اسودہ و تو را کہ پس باید کہ در پے او رود و در نقطے دیگر آمدہ کہ این حوالہ را پس پذیرد یکے
مردہ بود بعد از غسل و غوطہ کفن پیش آنحضرت صلواتم آوردند و تکلیف نماز جنازہ کردند کہ چند
کعبہ فرمود و بر سید کہ بروے دمی است گفتند و دو پیار برگشت و نماز کرد ابو قتادہ بن آن
دین نمود و گفت این دو دین را بر زوئے من مست فرمود ثابت شد حق ترضخواہ و مردہ اذان
بری گردید و بروے نماز کرد از سے ترض از تربیہ مردی از خدمت مراہب کہ این را گردان
بود سبک ساخت مراہب چون مردے مردہ را کہ بروے ترض می بودی آوردندی پرسید کہ ترض
وام کہ داشتہ است اگر می گفتند کہ وفای دین خود گذارشتہ است نماز می کرد و الا فلا دے فرمود

این را از حدیث ابو ہریرہ
روایت کرده اند
و این حدیث را
ابو قتادہ بن
دینار روایت
کرده است
و این حدیث را
ابو قتادہ بن
دینار روایت
کرده است
و این حدیث را
ابو قتادہ بن
دینار روایت
کرده است
و این حدیث را
ابو قتادہ بن
دینار روایت
کرده است

تقاضا بکنند و گفت جز نیازی بایم فرمود همین ابل خیار به که بهترین مرد هم ایشان
تقاضاست و فرمود هر قرصی که منفعت کشد ریاست و اسنادش ساقط است و شاید
دارد ضعیف و مرقوم

باب در بیان تفلیس و حجر

هر که مال خود بعینه نزد مردی مفلس بیابدی احق است بدان مال از دیگران و در لفظ دیگر آید
هر که متاع خود بفروخت و خریدار مفلس شد و فروشنده چیزی از ثمن آن نیافت است بلکه همین سرمایه
خود بعینه دریافت پس وی احق است بدان متاع و اگر شتری ببرد صاحب متاع اسوه غراما باشد
یعنی مال او بپایم مساوی در همه فرض خوانمان قسمت پذیرد و روایت دیگر این است که هر که مفلس
شد یا ببرد مردی متاع خود بعینه یافت پس وی احق است بدان و سندش ضعیف است و
فرمودی واجب حلال می کند آید و قهوت او را مردی میوه خرید و بود بروی آفت رسید
و دین بسیار شد و مفلس گردید آنحضرت صلوات فرمود برین کس تصدق کنی. مردم صدق قمار داد
بوفاسه و امیر رسید غراما را ارشاد کرد و هر چه نزد او یا بید بگردد نیست مشا را جزین فتدر
یعنی هر چه حبس او می رسد و بر نماز بن حیل مال او را بجز کرد و در قرصی که بروی بود بفروخت
این عمر گوید معروض شد بر رسول خدا صلوات و زاحد و بن پس چهارده سال بود پس اجازه نمود
و ما بزرگ و زندق عرض کرده شد دم و پس پانزده سال بود پس اجازه نمود و در رفق مغزوه و این
تفق علیه است و لفظ بیقه این است فله یحیی و لم یونی بلغات گو یا حد بود پس پانزده سال
عظیم قرطی گوید معروض شد بر آنحضرت صلوات و زندق پس هر که بروی خانه رویانیده بود کشته
و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و بن در کسانی بود که می رویانیده پس راهم خالی کردند
گویم این علامت دیگر است از براس حدیث و جواز نیست زن را نشیند چیزی مگر به ستوری
شوی خود و در لفظ دیگر آمده جان نیست زن را حکم و مال خود و متی که شوهر مالک عصمت او

طاهر و زکین و موی
درین باب است که هر که
پانزده ساله باشد و بن
از بیع و فروخته و بگوید
سکال نام

و حدیث دلیل است بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود و در همه کار و بار از عرض مال و بن

باب در بیان عاریت

برودت است آنچه گرفته است یعنی از دیگر کسی تا آنکه داد کند و بدو باز پس دهد و بعضی واجب و عاریت مضمون است برست میز و فرموده ادا کن امانت را به کسی که امین کرد ترا و دنیا مکن کسی را که خیانت کرد ترا گوئیم بلکه اولی شامل عاریت و ودیعت هر دو است و همانا بنیاب دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنایسه افرمود چون بیایند ترا رسول ایشان راست نرود بدو می گفت این عاریت مضمونه است یا موداة فرمود بلکه عاریت موداة است و آنکه خوان بن امیه روز خنین چند روز دستار گرفت وی گفت ما بطریق غصب یگیری فرمود بلکه بطریق عاریت مضمونه

باب بیان غصب یعنی مال لیس است

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از دستم طوق گردان بخدا و گردن او آزار روز قیامت از بهشت زمین و آیین حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است بر هفت طبقه بودن زمین و مویا اوست تو لا تعالی و صن الارض مثل لهن لکن مرفوعه صحیح صحیح در باب بودن اودام و دخا اتم درین طبقات ارض نزد ائمه محدثین و اتفاقات اثبات ایشان ثبوت نرسیده آنحضرت نزد بعض زنان خود عائش یا زینب تشریف می داشت یکبار اموات المؤمنین طعامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکاب بی رایش گشت آنحضرت صلعم گردش آورد و در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحیه بار نموده و آنکه را نگاه داشت و در رواستیه آمده که فرمود طعام عوض طعام است و او نمیدانست و این دلیل بر عدم تفرقه در میان شل و قیحه و فرمود هر که زنج کرد و در زمین قومی بغیر از آنها اوارا را زنج

شما بر یا خود نماز بگذارید یا میک حق تعالی بر وی فتوح کرد و فرمود من اولی ترم پنهان
از جهانهاست آنها پس هر که بمیرد و بر وی دین است قضایش برین است و در لفظ آمده که
مرد و وفا گذاشت قضایش برین است گویم این حدیث نامح حدیث اول است و این
کیه از افادات مبتکوه حضرت شوکانی است ضعیفی است و فرمودیت کفالت و در حد
سندش ضعیف است یعنی در حدی از حد و مثل زنا و سرقه و جزدان بلکه لابد است از
دفع حد بر سختی وی نه بر کفیل

باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من ثالث و شریکیم ما دایم یک کیه دیگرے را خیا
نمند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخرومی شریک جناب
نبوت بود و قبل از نبوت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کنشایش با و برادر
و شریک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شریک شدن ما بن مسعود و عمار و سعد در آنچه
روز بدر بر میانند جا بر خواست که بسوی خیبر رود و نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل
مرا بیائی یا نژده و سق از وی بگیر و این دلیل است بر شریعت و کالت و حدیث عروه باری
در باره خرید و محیه پیشتر در باب شروط بیع گذشته و آن وال است بر صحت وکیل و غیره
را بر صدق گذاشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض دکره و خود نش صلعم شصت
قرابانی کرد و بیع باقی را بطله مرتضی سپرد و این توکیل است و در قصه ضعیف آمده که انیس را
فرمود با ما و او بکار اقرار کند آن زن بزنا حش بکن غرض که وکالت در همه کار و بار درست و
نافذ است حتی در نکاح و طلاق

باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق گوهر چند تلج باشد و در لفظ آمده که قل الحق دل علی نفسا

عبد علاء بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کرده برین شرط که بیع میان
هر دو باشد و این موقوف بصحت رسید

باب در بیان مساقاة و اجاره

معنا را که آنحضرت صلعم با اهل خبیر که یهود بودند بر نمیدان آن چیز که پیدا شود از زمین و کشت و در انظار
آمده که سوال کردند ما ندان خود را و خبیر برین شرط که کفایت کند عمل بخبار را و باشد از بره
ایشان نبی پیدا و ارمیه پس فرمود مقرر سیداریم شمارا برین اقرار دادی که خواهیم یعنی ندان
پس ما ندان و خبیر تا آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخروی است که داد آنحضرت صلعم
یهود خبیر را نخل خبیر و ارض آن بر شرط اعتماش از اموال خود نشان و نصف یهوده را ایشان را
باست و خطبه بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزرگیم پرسید گفت باک نیست مرم
عهدیات اجاره بر مایات و اقبال جداول و چیز با از زراعت می کردند پس گلهای این ملک
شدی و آن سالم ماندی و گاه این سالم ماندی و آن تباه گشته و جزین اجاره دیگر نبودند
ازان زجر فرمود و امانت معلوم مضمون پس بدان اندیشه نیست مایات آنچه بر کناره نه و گاه
روید و جدول نه خورد را گویند و درین حدیث بیان اجمالی است که در اطلاق نمی از کرای زمین
آمده و حتی فرمود از مزارعت و امر کرد بمواجرت مراد بزارعت آنست که ارض و تخم ادکیه باشد
و عمل و گاو و دیگره و حجامت کرد و اجرت داد و اگر این اجرت حرام بودی ندان
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمده که کسب حجام
خبیث است و این نزد مسلم است و وجه تطبیق آنست که عطا جاره است و اخذ کرده و در حدیث
قدسی است حق تعالی میفرماید کس آنکه من خیم ایشانم روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد
بنام من باز شکست آنرا و دم کسی که آنرا در فروخت و دشمن آن بخود سوم آنکه مزد و گرفت و از
استیفاء کار کرد و مزد را و نداد و رواه مسلم کذا فی البلوغ و لکن بعضی سبط حافظ گفته اند هاهو فی البخاری

هیچ نباشد همین لفظ و است یکی در زمین دیگر نه نخل نشانه بود آنحضرت زمین بنمیدار
 داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را از انجا بر کند و گفت رگ تنگ را رایج حق نیست
 و در سندش صحابی مجهول است و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و حر و دین است که
 دینی را و در نخل این خطبه خواندند و ماء که و اما الکمر و اغراض که علیه حرام که حرامه
 بی حکم هذانی بلد که هذانی شمس که هذانی استفق علیه و مدلول حدیث واضح است
 چه هرگاه این چیز با حرام شد تصرف در آن بطریق تعصب بالاولی حرام باشد

باب در بیان شفعه

تضا فرمود بشفعه در هر آنچه که هنوز قسمت پذیرفته است و دریکه واقع شد و در دو برگردانید آید
 را بهای شفعه نیست متفق علیه در لفظ دیگر آمده که شفعه در هر شرک است چه زمین و چه خانه
 چه باغ نمی سازد که بفروشد آنرا اما آنکه بیشتر یک خود عرض کنند و روایت دیگر این است که حکم کرد
 بشفعه در هر شئی یعنی خواهی منقول باشد یا غیره منقول و آمده که جارا حق است بدار
 و لفظ دیگر آنست که جارا حق است بصفتب خود یعنی بشفعه خویش هر که حقوق و اتصال احتلاط است
 و روایت دیگر دارد شده جارا حق است بشفعه بخوا خود انتظارش برسد اگر چه غائب باشد
 و قبیله طرین هر دو واحد است و آمده که شفعه همچو کشتان یا بند شتر است و نیست شفعه از برای
 غائب و سندش ضعیف است

باب در بیان قراض

سپهر است که در آن برگشت باشد فروختن نامدنی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آن مخفی
 گندم یا بوازی براسه خانه خود اندازد برای بیع و سندش ضعیف است حکیم بن حمزہ چون مردی را
 مال خود بقاضی می داد بشرطی کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و در بیا
 بار نماید و در سید گاهی آن مال فرود نیاید اگر چیزی ازین کار را بکنی ضامن مال من باشی

تصدق کرد باین شرط که اصلش در بیع و ازش و هبه نرود و قمری و رقاب و ابن سبیل
 ضیف از ان بخورند و در راه خدا صرف شود و بر متولی آن اگر مبعوث انان بخورید و بی را
 بخوراند گناهی نیست مگر بدان تمول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فروخته
 و در هبه نرود لکن میوه او صرف نموده آید و در ثمنه خالده آمده که وی ادراع و انختد و غنی
 نرود و سامان خویش را در راه خدا وقف ساخته و حبس نموده است

باب در بیان هبه

بشیر پس خود نعمان را پیش جناب نبوت آورد و گفت من این سپ خود را غلامی بخشیده ام که را بود
 فرمود هبه پس بران را این چنین داد و گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر
 خواست که آنحضرت صلوات الله علیه برین خله فرمود بر رسید از خدا صل کند میان او و
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود خیر مرا برین عطا کرد
 گیر باز فرمود ترا خوش می آید آنکه همه در نیکی با تو برابر باشند گفت آری فرمود فلا اذن
 حالا تخصیص بعضی بکن بلکه همه را برابر ده تا در برابر باشند عاقله در هبه همچو سگ است که
 قی میکند و با تو بخود نیست ما را مثل بدیه که عودی کند در هبه بخود وی همچو سگ است که بیگردد
 در قی خود نیست حلال مرد مسلمان را که بدهد باز رجوع کند اندران مگر پدر که او را و عطای ولد این
 رجوع رواست آنحضرت صلوات الله علیه از مردم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجناب صلوات
 را داده داد او بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاده کرد و گفت را
 شدی گفت نه باز بیفزود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و آخرین خنده
 آمده لقد همت ان لا اقبل الا من قوشتی او انصاری او ثقتی و فرمود عمری کسی است
 که بخشیده شد او را لکه بارید بخود ما ما می خود را و تبا کند آنرا چه هر عمری کرد و کسی است
 که از برای او کرد در حیات و مات و از برای عقب اوست و در روایت دیگر است که آن عمری که
 رسول خدا صلوات الله علیه از اجازت داشته است که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این تراست

فی البیوع و فی ابن حاکمة فی الاجارة انتهى و فرمود و احی چیزیست که بران اجرت گرفتند گفت
خداست یعنی بر رقیبه بدان و فرمود بدیدید و با چیزی پیش از آنکه خوبی و خشک گردد و چون اجیر
گیرد و راجع را نام برد و در سندش انقطاع است مگر بهیچ آنرا از طریق امام ابی حمزه ضعیف ضعیف است

باب در بیان اجماع اموال یعنی آباد کردن زمین ویران

فرمود هر که آباد کرد زمین را که از آن کسی نیست و بی حق است بدان عمر فاروق هم دخالت نمود
بدان قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین مرده آن زمین مراد است و نیست جمعی مگر ادب برای
خدا و رسول او می بینی را گویند که از برای مویشت صدقه گرد آرند تا در آن بچیز نیست و ضرر و آن
و گزیند رسیدن و نه ضرر گرفتن و هر که زمین را احاطه کرد آن زمین او است و هر که چاه کند و
چهل گز باشد از برای عطن باشد یا در سندش ضعیف است و اهل بن حجر از مینی و حضرت
انقطاع کرد یعنی در جایگزینشید و بریر را تا دیدن سبب قطع داد و بی سبب خود را روان کرد
تا آنکه بایستاد پس تا زیاده خود انداخت و فرمود تا جائیکه سوط رسیده است آن مقدارش بنده
و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سه چیز کاه و آب و آتش

باب در بیان وقف

چون آدمی بمرد عمل و انقطاع شد مگر سه چیز یکصدقه تجاریه دوم علمی که بدان منتفع شوند سوم
و نه صلاح که از برای او دعا کند و این نزد مسلم است مرفوعا از ابی هریره و سیوطی بدان چیزی را
افزوده و در اثنای صحیف و ریاضه و حقه بر و بتنا و بیت از برای غریب و تحمل ذکر نشان داد
سه مورد آنکه مانند پس از دو سه بجای است و چل و مسجد و چاه و محال است و عمر فاروق را زیاده
غیر بدست آمد از آن حضرت میشود و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس از آن نزد من
نبود و دوست فرمود اگر خواست آن را پس کنه و آنچه از آن حاصل شود آنرا صدقه گردانی عمر آن را

وارث نمی شود و مسلمان کافر را و کافر مسلمان را امر دے بمرد و فخری و دختر پسری و خواهر
 بگذاشت آنحضرت صلاقم فرمود و فخر انصف است و فخر پس را سدس برای تکلمه و ثلث با
 خواهر راست رده و اجاری و فرمود و ارث نمیشوند از یکدیگر ایل دولت مردی آمد و گفت
 نبیره ام بمرد مرا از میراث او چه میرسد فرمود سدس چون برگشت اورا بطلبید و فرمود یک سدس
 دیگر است چون پشت داد باز اورا بخواند و گفت این سدس یک طهر است گویا کن یک کرا در تقصیب
 چه زائد است بر اصل فریضه و مقدر کرد از برای جد ه سدس اگر زبیدی مادر است و دیگر نباشد
 گویم جد ه عام است از آنکه مادر پدر باشد یا مادر و خال و ارث کسی است که او را و ارث نیست
 مراد بخال برادر مادر است و خدا و رسول مولای کس اند که او را مولی نیست ع الله مولانا و
 لا مولی لک و هر مولودی که آید از کوه و ارث می گردد و قابل را از میراث هیچ نمی رسد
 و هر چه پدر یا پد فرام کرده اند از برای عصبه ایشان است هر که باشد و و لا لمح است بمهر
 الحنفی سب نه در بیع رود و نه در ربه و فرمود و افرض شما زید بن ثابت است رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی داند و می خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که دو شب بسر برد
 مگر آنکه وصیت دے نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا من
 مال دارم و خریک و دختر دیگر دے و ارث من نیست و ثلث مال صدقه کم فرمود نه گفت نبیره
 مال فرمود نه گفت ثلث مال فرمود ثلث و ثلث بسیار است و ثلث اگر تو را بگذاری بهتر است از آن
 در ویش گذاری و کف کند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگهان بمرد و وصیت نکرد
 و گمان می برم که اگر خنمی کرد چیزی بے تصدیق میشود اگر از طرف وے تصدیق کنم او را اجزا
 فرمود آرس و گفت حق تعالی هر ذی رحم را حق تعالی موافق نیست وصیت او برای و ارث مگر آنکه
 در نیت بخواند و فرمود تصدیق کرد خدا بر شما ثلث اموال شما نزد وفات شما از برای

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گرد و فرمود رقی و عمری کنی چه هر که تویی یا
 کرد آن از برای و رشت اوست عمر فاروق یک را اسپاده بود در راه خدا وی آن را ضلک
 عمر گمان نمود که مگر از آن بفروشد از حضرت صلح پرسید فرمود غریب کن اگر چه به یک مردم بد
 و فرمود به فرستید یکدیگر دوست دارد یکدیگر را بدیه میکش کینه را و ای زنان مسلمان شما
 نشموزن همسایه بدیه زن همسایه را اگر چه یک سم گوسفند باشد و هر که چیزی به یکدوست
 احق است بدان مادامیکه بران مکانات نکرده است صحیح وقف اوست بران عمر

باب در بیان لقطه

آنحضرت صلح بر یک خرم که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیم که از صدق باشد
 آن را می خوردم مردی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظن و سر بند او را
 باز شناسان آنرا نیکال پس اگر صاحبش بدنبال او نباشد و آردی گفت ضاله غنم را چه فرمائی
 فرمود تراست یا برادر ترا اگر گراگفت ضاله اش ترچه چال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه
 و سه سقاده و خدا وی است بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکه مالکش بیاید و هر که جاو
 گم شده را وی گمراه است تا آنکه تعریفش نکرده است و هر که لقطه یابد باید که بران و عید
 را گواه گیرد و آوند و رشت او را نگاه دارد و نبوشد و غائب نکند اگر مالکش آمد حق است با
 و نه مال خداست میدهد هر که اینها را لقطه حاج نمی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در نزد خدا
 و در نه خرابادی و نه لقطه از مال معایب مگر آنکه از آن استغنی شود یعنی پس حلال باشد

باب در بیان فرائض

فرمود بحسب پائید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست بابل آن و آن شش و بیست
 که قرآن تعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثلث و ثلث و شش و آنچه
 باقی ماند یعنی بعد از تادیه فرائض پس آنرا بدو سه مرد قریب بیت است که ذکر ما شد و

نفس واحد تا قیام دوم اتقوا الله حق تقاته تا آخر سوم اتقوا الله وقرئ اقل لا سدید لیا عطیما
 و سفیان ثوری و دوم را اول و ثانی را اتقوا الله الذی تنساء لون به و الا س حکم تا رقیبا و ثانی
 را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث فخر و مکرر آنکه
 اتقوا الله الذی را اول و حق تقاته را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر است
 مرفوعا هر که خواست کاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی نکاح پس آن
 که بکند و مردی را که تزویج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود برو و بین او را و این
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و آن خطبه بر خطبه برادر مسلمان نبی نموده تا آنکه مخاطب اول
 آن را ترک کرد بدینا ذل فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را بتو بهیبه می کنم آنحضرت فرمود تمام بسوی او
 نگرست و بلند و پست او را دریافت و هر نگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده
 نشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا در وی حاجت نیست
 بزنی من ده فرمود و نزد چیزی هست گفت لا والله فرمود برو و نزد کسان خود و همین که پیش
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود و نظر کن اگر چه خاتمی از حدید باشد باز
 و برگشت و گفت لا والله و نمی توانی ز آن من و لکن این از این است راوی حدیث گوید بنود اول
 رد اینی چادر پس زن را نصف آن برد آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانی که اگر تو
 پوشی زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشد ترا هیچ نبود آن مرد تا در نشست باین نشانی
 تا برو و چون او را نمود دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین می خوان
 سوره است پرسید از ظهر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو و ترا مالک این زن کردم آنچه
 از قرآن با خود دارسی و این دلیل است بر صحت عقد بلفظ تملیک و در لفظی دیگر آمده بر
 که تزویجش بتو کردم و از قرآن بیاموز و در روایتی چنین آمده که شکر من ختم ترا بر سوره
 بنابر آنچه باست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یاد می داری از قرآن گفت
 سوره بقره و سوره که متصل است فرمود بر خیز و بستان آیه با و بیاموز تا هر ضحکه همین آموختن قرآن

زیادت در سنات شما و سندی ضعیف است لکن بعض طرق و سعه مقوی بعض است

باب در بیان ودیعت

هر که بناد و ودیعت خود نزد کسی نیست ضمان بروی و سندی ضعیف است یعنی اگر بدون خیانت و جنایت اوتلف شده است و باب قسمت صدقات و در آخر زکوة گذشته و باب قسم فی وغنیعت عقب باب جهاد و بیاد انشا الله تعالی

کتاب النکاح

و هو دای گزده جو انان هر که از اجتماع می تواند کردن و ستی تزویج کند که این اعضا است بصرا
و حصن است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را و جاست یعنی حصن
ش را و هر که درین نمازی گزارد می خواند و دروزه می گیرم وی کشایم و زمان را نکاح میکنیم
هر که روگردانید از سنت من وی از من نیست و گوید که امری فرموده بارتق و سخت نمی سیکند
از قبل و می گفت بزی گیرید زن و دستدار و این را که من مکاشرم بنما انبیا را و روز قیامت
و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر بنوهر
حرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او و روزات و قوم خود سوم جمال یعنی سبب حسن
صورت که موجب حظ نفس و فرح خاطر و شکر نعمت الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح و عفت
معاوان شود باشد بر تقوی پس فحتمند شو بزن دیندار و پاک و دودست تو و چون
یکی را مبارکباد نکاح فرمودی گفته بآرك الله لك و بآرك عليك و جمع بینكما فی خیر
ابن مسعود گفته رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم این است ان الحمد لله
نحوه و نستغینة و نستغفره و نعوذ بالله من شره و انفسنا من یهداه الله فلا مضل
له و من یضل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و بخواند آیت و رسل السلام گفته آیات این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم

سہ طلاق داد مردی دیگر اور با زنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زوج اول خواست کہ با وی تزویج کند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نہ تا آنکہ بچشد آن شوے دیگر از شدک او انچه شوی اول چشیدہ است

باب در بیان کفارت و خیار

بعض عرب کفو بعض اند و بعض موالی کفای بعض مگر حاکم حجام و در سندش را وے غیر سیست و کند ابو حاتم استنکارش نموده و شاہدے دار و قطع اجماع ۵ اعتبار ثنن آدمیان از سبب است بہ تحقیق نسب آدم و حوا کافیست ۶ مگر بحسب رضا بخلق و دین خا طلب است پس بس فاطمہ قریشیہ بنت قیس را از مهاجرات اول بود و فرمود نکاح کن اساسہ بن زید و او غلام بود و دین نزد مسلم است و فرمود اے بنی بیاضہ نکاح کنید ابا بند را و نکاح کنید بسوی او و وے حجام بود و سندش جید است و غیر شد بریرہ بر زوج خود وقتی کہ آزاد کردہ شد و زوج او عبد بود و در روایتی آمدہ کہ جر بود حافظ ابن حجر گوید اولی ثبوت و در بخاری از ابن عباس صحبت پیوستہ کہ وی عبد بود و قیر و زوالمی گفت مسلمان شد م اے رسول خدا از یرین و خواہر اند فرمود ہر کدام را کہ خواہی طلاق دہ غیلان بن سلمہ اسلام آورد و اورادہ زن بود و ہمہ ہمداد او مسلمان شدند او را امر کرد کہ انہا ایشان چہا زن را بگرداند ابن جہان و حاکم تصحیح این حدیث کردہ اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم علی بنیہ نموده ابانجاری و ابو زرہ و ابو حاتم اعلال بن حدیث کردہ اند و سخن سخن ایشان است و اسد اعلم کن احتیاط در ہر حال اولیست و استدلال مبتنی و ثلث و رابع بر منع زیادت بر چہا خلاف محاذ عرب عباد است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول آمد بر بان قاطع و حجت ساطع کجا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خنود را برای العاص بن ربیع بعد از شش سال بہمان نکاح نخستین باز کرد انید و نکاح تازہ نکرد و این دلیل است بر آنکہ تفریق سہ زیر کافرجون اسلامش از اسلام

مهر آن زن گردانید و همین است حق زیرا که تعدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارد نشده و
 فرمود اعلان کنید نکاح را و نیست نکاح مگر بدلی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر استحلال فرج او و اگر با هم آماج را کنند
 سلطان ولی کسی است که نیست ولی مرا و از نکاح کرده نشود زن شیب تا آنکه مشهور و خوانند از
 وجه و شیره تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و در
 روایتی آمده شیب حق است بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت
 اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با شیب حکمی و اختیار سه تیمیه استیار کنند و تزویج
 کنند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شمار نفی آمده و آن چنانست که یکے دختر خود را
 بزنی مردی بد بهرین شرط که وی دختر خود را بزنی اینکس از زانی داد و دیان این هر دو هیچ صلقت
 یعنی کاین نبود بلکه بهمین مبادله مهر باشد و تحرکی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش
 او را بنا خوشی او در زنی داده است او را بخیر گردانید و حدیث مرسل است و زنی که دو ولی اول
 تزویج کرده اند آن زن از بر سه اول ترجیح باشد و هر چند که بغیر اذن اهل یا موالی خود نکاح
 کرد وی عاقر است یعنی زانی و منع فرمود از جمع میان زن و عده و خالاک او و فرمود محرم نکاح
 نکند و نه نکاح دیگر سه و نه خطبه کند و نه خطبه کرده شود ابن عباس گفت آنحضرت صلعم میفرمود
 نکاح کرد و محرم بود مگر میوه می گوید که نکاح وی و خیالی کرد که حلال بود و این ارجح می نماید
 اهل البیت ادسای بمانی البیت و آجت شرط که بدان و فامی توان کردن شرطی است
 که بدان فرج را حلال ساخته اند و در خصوص فرمود در سال و طاسن ستمه تاسه روز بارزنی کرد
 از آن در سال خیر علی مرتضی گوید یعنی کرد از ستمه زنان و از اکل خزان آبادی و در روایت
 دیگر آمده اذن دادم شما را در استمتاع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا و روز قیامت پس
 هر که نزد او چیزه انسان باشد را داد و خیالی کند و آنچه را داده است چیزه اذن است مانند
 و لغت فرمود بر محلل و محمل و فرمود نکاح نمی کند زانی محلود مگر مثل خود را مردی زن خود را

ند آید قدترین مردم نزد خدا و زقیاست مرویست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او
 برسد پیستر از او را فاش کند معاویه بن حیده گفته ای رسول خدا حق زن یکی از ارجحیت فرمود
 بخوراک او را چون بخوری و به پوشان او را چون بپوشی و مزن بر روی وی نسبت بقیع کن او را و
 جدا ساز او را اگر و خانه بیو میگفتند مرد چون زن خود را در قبل از طوط و بر بیاید و دل احوال شود
 یعنی کار چشم گردد پس این آیه فرود آمد نسأؤک حرث لک فاقوا حرثکم فی سنتکم یعنی به کسوف کنواید
 و هر وضع که بیدارید زن را بیاید بعد از آنکه آمدن در موضع حرث و صام واحد باشد که بار توخیز از آنجا برینما
 و هر که خواهر که اهل خود را بیاید یا که بسم الله اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما نلفقنا بگوید اگر
 میان هر دو ولدی مقدرست هر از او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فواحش
 خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب دوشم گذرانید فرشته تکان بران زن تا صبح دم
 لعنت می کند و در لفظی آمده که خشکین میشود بر وی کسیکه از آسمان است یعنی او سجان و قمار
 و هر زن که پیوند کند موی خود بموی دیگر و دیگرے را بان امر فرماید و سوزن و خار در پوست
 خاند و از دیگرے این کار خواهر وی ملعون است و فرمود خود خواستم که نمی کنم از عیله یعنی جماع
 کردن با زن در حالت رضاع گویدیم که روم و فارس همچنین می کنند و ضررے با و لا و ایشان پیستر
 و فرمود عزل و اذغی است گویم و آن کشیدن مرد است ذکر خود را از فرج زن بعد از ایلاج اندران
 تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا دایم هست که از آن عزل می کنم حمل او را
 ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و یهودی گویند که عزل بود و صغری است
 فرمود دروغ می گویند یهود اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا برگردانی جا بر گفته عزل
 می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزی نیستی عت می بود و قرآن ما را از آن نوحه
 می کرد و در لفظ آمده که رسید این معنی تا حضرت صلوات بر نبی نکرد ما را و بود و جناب نبوت که
 طواف می کرد بر زنان خود و بیک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کابینان

متناظر باشد یا جود انقضای عدت و طول مدت جائز است و لکن احدی باین جانب نرفته
 با آنکه احمد و حاکم تصحیح کرده اند و در روایت دیگر آمده که نکاح جدیدش رد کرد و ترمزی گوید
 اول از اول اسناد دست و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و در نخستین
 او آمد و گفت من مسلمان شدم و این زن اسلام من است آنحضرت مسلم زن را از دست شوهر
 بکشد بی زوج اول و او صحابن جان و احکام آنحضرت مسلم عالیه را از بنی غفار تزویج کرد چون بیک
 و آمد و جاهد خود و بندها در پیلوش بیاضه دید فرمود البسی ثیابک و الحقی با هلاک و حکم داد
 بآدم هر دو بیخا دلیل است بر تدریج بیعت لکن در سندش جمہولی مست عمر بن خطاب گفته هر که زنی را
 بزنی گرفت و بر روی در آمد و او را بر عیای یا مجذوم یا مجنون یافت از برای او صدق است بسبب
 مسیس او این صدق از کسی بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاد و کرد و او بیخا
 فرو جها یا بخرا فان صها فلها المهر ما استحل من فرجها و در بار چنین حکم کرد و کیسا
 ملتش دهند و این هر دو توفیق است بر فارق رضی الله عنه و رجالش ثقات اند

باب در بیان عشرت زنان

هر که زنی را در بر آمد وی ملعون است و فرمود بنی بنید خا البوی مردی که مردی یا زنی را در بر آید
 و هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت وی یا زنی یا مردی خود را و بنید ببرد و صیت خیر در حق زنان
 که آفریده شده اند از اتخوان بپلوه و عوج شی و ضلع اعلاست اوست اگر وی که راستش سبزه
 بشکند و اگر بگذارد ای همچنان که کج ماند پس بول کنید و صیت خیر را در باره زنان و در روایت دیگر
 آمده اگر خواسته که بوی متع شوی متع شو با وجود عیج و اگر وی که راست کند بشکند او را شکن
 او طلاق دادن است جایز گوید و غزوه همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بهدینه آمدیم بخانه داران
 خود استیم فرمود رنگ کنید و شب بنگام بخانه در آید تا زن نزد وی مومت نکند و قتیبه استره
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یک روز از شما غیبت دراز گردد باید که شب بنگام بر اهل خود

و انداخته و از زعفران و برکت و دهر ترا خدا و لیمه کن اگر چه بیک گو سفند باشد و چون میوه شود
یکه از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایت آمده که چون دعوت کند یکی را از شما برادر
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند
و انکار نمایند را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی محصیان کرد خدا و رسول را
غرض که نزد دعوت اجابت است اگر صائم است نماز گزار دایا دعا کند و اگر مسافر است بخورد و در حفظ
آمده اگر خواهر بخورد و اگر خواهر ترک دهد و ولیمه و زاول حق است و روز دوم سنت و روز سوم
سمعه و هر که بشناخت نماند خود را بشناخت و رسوا کند او را خدا تعالی و سندی غریب است اگر چه کتاب
دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در احادیث
دیگر همین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلعم ولیمه کرد بر بعض زنان خود و بر وندار و بر وند
کرد میان خیر و بدین سه شب بنا بر بنا الصفیة و دعوت شدند مسلمانان در ولیمه او و نبود در آن
خبر و نه لحم همین امر گسترده قطع فرمود و بر آن خرماء و اقطوسن انداخت و چون دود ای فراهم آید
در وازد هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر کیس سابق گردد اجابت وی کند و سندی ضعیف است
و فرمودنی خورم که زده و عمر بن ابی سلمه گفت ای کودک نام خدا بر و بدست راست بخور و از
پیش خود تناول کن و فرمود از جانب قصعه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت در وسط فرمودی آید
و هر که عیب طعامی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نه بگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شایان
بهین شمال می خورد و در آشفایدن آب نفس می آید نزد و در آن ندم

باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود بعد از وی گفت خدا و نما این قسم من است و آنچه
مالکش بهتم پس ملاست مکن برادر آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه
محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدور نبوده است بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل و

آنحضرت صلعم ضعیف را آزاد کرد و همین عتق را صدق او مقرر فرمود و مهر از دواج مطهرات دوازده
 اوقیه و نصف بود و آتیه چهل درهم سنگ را گویند و دوازده و نیم اوقیه را پانصد درهم باشد علی تصف
 چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزد من هیچ نیست فرمود نزد
 خطیبه تو کجا است یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب است و هر زن که نکاح کرده شود مهر بر او عطا
 بر و عده پیش از عصمت نکاح آن چیز اوست و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست
 که باو بخشیده شد و آن حق چیزی که بران اگر ارم مرد کنند دختر و خواهر اوست یعنی ما کم و در اصحاب
 همین خسرو خسرو پوره اند پس پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام
 نبرده و بروی دخل نشده تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زنان قوم اوست بی کم و بیش و بروی
 عدت است و او را میراث باشد بمقتل بن سنان اشجی برخاست و گفت جناب رسالت صلعم
 درباره بروی عدت داشت که زنی از ما بود و بموکلک تو حکم فرموده ابن مسعود باینیت خوشنودند و
 گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنودندم چند آنکه باین موافقت قضای خودم بقضا
 نبوی و لشاد گردیدم آری سه فی اجماع نسبتی بتو کافیه بود مرا پدلیل همین که قافیه گل شوکت
 هر که مهر زن سویق یا تمرد وی آن زن را بر خود حلال ساخت، و این موقوف است بر جای
 و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر و نعل و تزویج کرد مردی را بر زنی بر خاتم حدیث و
 این حدیث که مهر کمتر از ده درهم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و بهتر
 صدق آنست که آسان تر بود و عمره دختر چون چون بر آنحضرت دخل کرده شد تعویذ نمود از او
 صلعم فرمود لقد عدت بمعاذ و اطلاق داد و اسامه را امر کرد که مکتوب باو بد و در پیش
 راوی متروک است اما اصلش و صحیح آمده

باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبدالرحمن بن عوف اثر صفت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر وزن

کتاب در بیان طلاق

البعض حلال نزد اطلاق است این عمر زن خود را طلاق داد و وی حاضر بود پدرش عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را صلیم پرسید فرمود حکم کن او را بر حجت بگذارد او را آنکه پاک گردد از حیض با حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از سیس طلاق و بدین عدتی است که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگوید اگر برگردد باز طلاق دهد در حالیکه طاهر است یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک طلاق و لکن حاسب بنعین نیست غالباً این حسابان از این عمر باشد و آنچه جاست که جمعی از ائمّه حدیث قائلند بعدم وقوع طلاق بدعی و تکیه دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود این عمر در آن گفت تو یک طلاق یاد و طلاق داده آنحضرت صلیم را امر کرد که مرا حجت کنم و نگاه داشتن اقامت آنجا که حیض دیگر بسیار دیا تو او را سه طلاق داده پس مرد را در باره طلاق زن خود عاصی شده و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر در آنحضرت صلیم آن زن را برین و آن طلقه را چیزه ندید و فرمود که بعد از طهر طلاق ده یا نگاه دار گویم و این صحیح است در عدم وقوع بدعی و اسد اعلم ابن عباس گوید سه طلاق بر عمد نبوت و عیدانی بگرد و سال از خلافت عمر یک طلاق بدعی نیست اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را و این مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و همضا کردند بنوعی که بعد گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده میشود بکتاب خدا و من سیان شما را میگویم آنکه مردی گفت اگر بفراوانی او را بکشتم او بکتاب من را طلاق داد و او را فرمود در جوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود و نهم برگرد و در لفظ آمده که سه طلاق داد و در یک مجلس بران نگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که او بر کانه سهیم زن خود را طلاق البسه داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر و سه باز گردانید

تسویہ در جماع شرط نیست کہ در دوزن داد و مائل ست بسوی پچی از انہا بیاید روز قیامت
 نصف بدن او افتادہ خمیدہ و ساقط و مائل باشد و سندی صحیح ست مرا و میل و قسم انفا
 نہ و محبت و از سنت ست کہ چون بکر را بر شیب یک روز ہفت شب نزد او بماند پتر قسم کند و اگر شیب را
 بزنی گیر دس شب نزد او بماند با قسمت نماید و لہذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمہ تسہ شب بسر برد و فرمود
 تو بابل خود خوار نہ اگر خواہی نزد تو ہفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود ہم ہفت شب
 بگذرانم تسودہ بنت زمرہ یوم نوبت خود بجا آت بخشد پس آنحضرت صلعم دس شب نزد او بسر برد
 و بعضی زنان را بر بعضی فضیلت و قسم نہ ہمارے بکثرت نزد ایشان و کم روزی بودے مگر آنحضرت
 بر ہمہ زنان نشان گشتے و از ہر زن نزدیک شدی بنیر سیس یعنی جماع تا آنکہ زن نے میر سید کہ
 او بودی پس نزدش شب بسر برد و در روایتی آمدہ بعد از گزاردن نماز عصر بر زنان دوزر کردے
 پتر از انہا نزدیک شدی و در محض موت پر سیدی کہ فردا کی باشم را دہ یوم عائشی کہ از ولوج
 مطہرات اذن دادند کہ ہر کجا کہ خواہد بماند پس بجائے عائشہ ماند و نزد سفر در میان زنان قمر
 اندختی سہم ہر کلام کہ برآمدے ہان را ہمراہ بردے فرمود و نیز یکی از شمار زن خود را ہجوزن بندہ

باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت اے رسول خدا تعالیٰ بنی کم بروے و خلق و دین و لکن
 ناخوش دارم کفر را در اسلام فرمود با عجمی و را برے بازمی گردانی گفت آبرے فرمود و اقبل
 الحلیقۃ و طلقھا تطلیقۃ رواہ البخاری و در روایتی آمدہ کہ امر کرد اورا بطلاق زن
 وعدت وے یک حیض گردانید و ثابت مردے کرو بود زانش گفت اگر خوف خدا نبودے نزد
 در آمدن وے بروے اوقف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاہر امر بطلاق مفید
 و وجوب ست اگر چه از برائے ارشاد گفته اند بلیل قولہ تعالیٰ اصساک جمع و فت او
 منہ یج با حسان و فصل نشأت می کند بآنکہ حاکم را امر بجمع میرسد

مرفوع است و این موقوف و چارها حکایت است نه توقیت مردی ظهار کرد با زن خود و بر سر
 بیقاد نزد آنحضرت صلوات الله علیه و گفت قبل از تکفیر بر سر افتادم فرمود نزدش مرد و آنکه حکم خدا
 بجا آرے ایست کفار و ده و در لفظ گفته و لا تعد آمده مسلم بن صخر بخوف رسیدن
 بزنان در رمضان ظهار کرد بشی چیز از بدن آن زنان نمایان شد بر وی بیقاد آنحضرت
 فرمود بروه آزاد کن گفت جگر گردن خود پیچ ندارم فرمود دو ماه پیاپی روزه گیر گفت
 نرسیدیم بانچه رسیدیم مگر از همین روز گرفتیم فرمود شصت مسکین از بنیله از غنایم بخوران
 این کفاره ظهار است

باب در بیان لعان

یکی آنحضرت صلوات الله علیه بفرما کرد که از انان خود را بر فاشی یا چپه کار کند اگر می گوید بگو بگوید
 با من عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشی آن ع گویم شکل و اگر گویم شکل با هیچ
 جواب نداد و روز دیگر آمد و گفت انچه از تو پرسیدم بدان بتلاشتم پس ایات سوخه فرود آ
 و آن را بران مرد تامل کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا آهون است از عذاب
 آخرت وی گفت سو کند یکسکه ترا بحق فرستادم بران زن دروغ زبانه ام آنحضرت صلوات الله علیه
 طلب داشت و وعظ کرد و سه گفت قسم یکسکه ترا بحق بر نگفتم وی دروغ گوشت ناچار شروع کرد
 کرد و وی چارگوا سه بنام خدا داد باز شروع نمود بزنان و میان هر دو جدائی ساخت و در
 روایت دیگر آمده که سلا عتین با فرمود حساب شما هر دو بخداست و کی از شما کاذب است
 اکنون ترا راهی بسو آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفتی برو
 پس ثل در عوض تحلال فرج اوست و اگر بر وی دروغ بسته پس رجوع مال از وی و در صورت
 و فرمود بینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروخته مویار پس آن شوی دست و اگر شمشیر مویار
 بیچیده موسی کوتاه قد آرد پس آن کسی است که با وی بدنام شده مردی دیگر را مکرر که نزد شما

و آمده که سبیز است که جد و نزل آن هر دو جد است نکاح و طلاق و حجت و در لفظ بجای
حجت عناق آمده و در روایت دیگر واد شده که جائز نیست لعن و طلاق و نکاح و عناق هر
اینهارا گفت و حجت باشد و فرمود بنی شهبه تجاوز کرد خدا از امت من حدیث نفس اما دادم که بدین
عمل نکرده است و حکم نموده و سنا و این است خطا و نسیان را و آنچه بران مستکوه شده است
و حرام ساختن زن بر مرد و چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان لکم فی رسول الله استق
حسنة بکمالین تحریم همین است کفار و آن بد و دشمن چون بر آن حضرت و نزل کرده شد
و آن حضرت با وی نزدیک گردید اعیان با الله صندک گفت فرمود لقد عدت بعظیم الحقی
بأهک لا حق نشو به کسان خود و این کنایه است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از نکاح
و عتیق مگر بعد از ملک و در روایتی آمده نه نذر در غیر ملک و نه عتیق در آن و نه طلاق در آن و قلم فرغ
از کس نالم تا آنکه بیدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ شود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان حجت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواه نمی گیرند پرسیدند گفت بر
طلاق و بر حجت او گواه گیر این عمر چون بدل خود را طلاق داد آن حضرت عمر را گفت صریحاً و فیله

باب در بیان ایلام و طهارت و کفار و آن

ایلا کرد آن حضرت مسلم از زمان خود و حلال به احوال مسلمانست و کفار و یمن داد این عمر گوید موسی
بعد از نصف چاراه توقف کند و نمی افتد طلاق تا آنکه طلاقش دهد و مسلمان بنیای چند و ده
کس از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا بیع کند یا طلاق دهد و او را
این عباس گفته این ایلام در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد حق تعالی توقیت آن
بچاراه فرمود اگر این مقدار کمتر باشد ایلام نبود گویم سحاض است ایلام نبوی تا یک ماه و آن

گوید باکی نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه در پیش قریحت نکند تا آنکه پاک
 گردد و او بر سر ریه حبس مسند معلول دارد و مطلقه شده را سکنی و نفقه نبود و آحاد او نکند زن
 هیچ بیت زیاده بر سر روزگر بشوهر که چهار ماه و ده روز سوگواری نماید و چنانکه زمین نباشد
 گویا عصب یعنی بچه چو نری و سر نکند و عطر نکند مگر چون از حیض پاک شود پاره از قسط
 یا انظار اگر بکار برده مضایقه نیست و در لفظ آمده که تضایق کند و نشانه نکند آتم بکند بعد از
 وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر بر روی رانی افروز و نمکنی آن را
 گوشت شب و در روز و در کف و نشانه بوی خوش بکن و نه بکار که این خضاب است گفت پس
 که ام شانه کثرت فرمود کنار و حتر زنی را شوهر مرده بود و پیش بر داده وی آنحضرت صلوات
 از سر کشیدن پرسید فرمودش خاک که جابر مطلقه شد خواست که میوه نخل خود بر مرد مرده
 از بر آمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بلی خرمای خود را بر شایه صدقه دهی یا نه
 نیک بجای آنکه شوهر فریاد و غم مالک و دستجوی بندگان خود برآمده بود و او را کشند فریاد آنحضرت
 را پرسید که کسان خود برگردم کنوی بن مسکنی در ملک نکند آشته است و نه که ام نفقه فرمود
 آنکه چون برگشت و در حین خانه رسید آواز زن او و فریاد بمان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب
 بهمت خود برسد وی بپنهان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عمد خلافت خود
 فاطمه نیست قیس شوهر و سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کشته بمان
 بپن و آید او را اگر پس بک نقل مکان نمود و قدرت ام و دل بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز
 باشد و در سندش انقطاع است و اقرا نزد عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق
 داده و طلاق باشد و عدتش حیض بود پسند ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان از
 بخدا و روز آخرت آنکه خوشاند آب خود بخت دیگر بر سر مراد و طی باذن باردار است و حیض
 و آل است بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن فقیر و الزوج تر لیس چار نال و بعد آن عبت
 چهار ماه و ده روز نشان داده و در نفع آمده که زن فقیر و زن آن فقیر دست تا آنکه بیان بیایا

خاص است بر دهن او نهند که آن موجب است یعنی فراق زن را و جب می کند و در قصه
 متاعین برایت و گیر آمد که چون مهر و از تلعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بستم
 رسول خدا اگر اکنون نگاهش اید و طلاق و اوقبل از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه بر او فرماید مرد
 دیگر آمد و گفت زن من دست لیس کننده را در دهنش فرو برد و گفتم می ترسم که جانم
 در بپزد او را و فرمود متع شو بوی و در لفظ آمده گفت صبر کنی تو انم که دوازده فرمود نگاهدار
 او را و دو گونه ریخ و عذاب است جان بخون را نه بلا صحت لیلی و فرقت لیلی و آتش در
 لغت یعنی سودن و گاییدن هر دو آمده اما مرادش که ام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر است
 که مراد اول باشد چه ابقا بر ثانی دور از شرع اسلام و هدی شایع علیه السلام بینماید و چون
 آیه لعان فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از امت خدا و در
 چیزی نباشد و افعالی و از هزارها بر پشت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند بگو
 او یمنی می داند که فرزند او است و در پرده شود خدا از او و رسوا نماید او را بر سر خلافت و در اولین و
 آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم ندون او را نمی نسی میرسد یعنی انکارش بعد از
 اقرار مفید نیست مردی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود ترا شتر اند
 گفت آری پرسید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگند فرمود دران میان او رقی یعنی
 سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رنگی آرا کشیده باشد فرمود
 پس شایان پسر ترا هم رنگی کشیده باشد غرض که آن مرد را تمیز کرد بخی لکن آنحضرت او را درین
 امر خصصت نفرمود

باب در بیان عدت و سوگوار می استبر و خبر آن

حسبیه اطمینان شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلوات الله علیه از آن نگاه داشت
 او را و زن را و در لفظ آمده که بعد از چهل شب از وفات می خود خوش بنیاید هر که

بران و آزار و تضاع زن آتی نمی فرموده و این مرسل است

باب بیان نفقات

همدراز که ابی سفیان گفت ای رسول خدا ابو سفیان مردی بخیل است آنقدرم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند شود و دیگر آنچه از مال ادبی دانستن و سه بگیرم و بستانم بر من درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه تداو و اولاد ترا کفایت کند ببرد و بگوید طارقی محاربی بهدینه آمد و دید که آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم و دیگر مایه محلی است و باریت کن بیعالت مادر و پدر و خواهر و برادر خود تمام آنک را دناک و فاکده این ترتیب ظاهر است مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار نگیرد و حق این آنست که چون بخورد و او را بخوراند و چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشر نیکان گذشته است و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما مان و جامه است بپوش و مرد را این قدر بزه پس باشد که هر که را قوت می دهد وی را ضایع گرداند و در لفظ دیگر آمده که حبس کند قوت را از مملوک و حاملی را که نشوی او مرده است نفقه نیست و بی علیا بهتر از بی نفلی است و ابتدا به کسی کند که عیال داری او می کند زن می گوید که بخوران مرا یا بگذار سید بن سبیه گفته هر که نفقه نکند بر زن میان او و زن دی جدائی می باید کرد و گفته که سنت است و نه امر علی عمر فاروق با هم کرمی جناد و در باره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مؤاخذه کنند بر اینکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زن حبس نیستند و شدش حسن است و قوی آمد و گفت ای رسول خدا نزد من دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر فرزندی خویش صرت کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر زن خود خرج نهاد گفت دیناری دیگر است فرمود بر خادم خود صرت کن یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر است فرمود انت احلم و در لفظ تقدیم زوج بر زاده و معاوی بن جبهه گفته که رسول خدا نیکی با کتم فرمود و در تو گفتم باز فرمود همان در تو گفتم باز فرمود و ما تو گفتم باز فرمود و پدر تو است الا قرب فالافتر

مسندش ضعیف است پس هر دو در خود احتیاج نبود و فرمود شب نگذارید هیچ مرد نزد زن مگر
 آنکه با یک باشد یعنی زوج او یا ذومحرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بار
 سبایای او طاس رشا کرد و که حامل موطا نشود تا آنکه بار نهد و غیر حامل تا آنکه یک حیض
 آر و فرزند از برای فراش است و عامر را حجر یعنی هرمان یا رحم و حدیث دلیل است بر ثبوت
 نسب و ولد الحرام بفراسش

باب در بیان ضاع

مکیدن یک دو بار حرام دیگر داند آنحضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما ضاعت نیست
 مگر اگر سنگی گویم و این در فرد سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر دو نیم سال نزد بعض
 مردم سه ساله دختر سهیل گفت اے رسول خدا سالم غلام ابی حذیفه با ما و خانه می ماند و مبلغ
 رجال رسیده فرمود او را شیر خود نشان حرام گردے بروی آفتاب بر او را بی اطمینان بعد از
 نزول آیه حجاب بر عائشه و آمدن خواست وی نکاح کرد و آنحضرت ذکر نمود فرمود او را بی
 خود او را آن بد که هم تست یعنی از ضاعت در کتاب عزیز اول عشر رضعات معلوم
 میشود فرمود آمد و بود و پسر بمجلس عیالات منسوخ شد آنحضرت صلوات کرد و این آیه در کتاب
 خوانده میشود خواستند که آنحضرت صلوات فرمود و از بنی گبر فرمود وی مراحل نیست دختر را
 رضاعی نیست و حرام می شود از ضاعت آنچه حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از ضاع
 هیچ قسم مگر آنچه بشکافد رود و دای کود که را و پیش از نظام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع
 مگر دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده ضاع نیست مگر آنچه استخوان را توان باخت
 کند گوشت بر و یا ز عقبة بن حارث ام یمن بنت ابی اهاب را زوج کرده بود و زنی آمد و گفت
 من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود و کیف و قد قیل بین عقبة
 او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت در دنیا دلیل است بر قبول شهادت واحد مضعه و وجوب عمل

گویم و این نمی باشد مگر کفر نیست و ابتداء در لفظ دیگر آمده کی زانی محسن که سنگ زده آید
دوم مردی که مسلمانی را اعدام بکشد و در قصاص سکه کشته شود و متهم مردی که بدر رو در آید
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا نفی کرده شود از زمین و اول حکم که
سیان مردم روز قیامت کنند خونهاست و هر که بکشد خود را بکشد و هر که بکشد خود را بکشد
قطع کند نفوسش بر نرد و هر که او را خصم سازد و یا خصمی نیند و کشته نشود پدر عرض پس در حق
مضطرب است ابو جحیفه قضی را کرم الله وجهه گفت نزد شما پیغمبر از وحی غیر قرآن هست فرمود
لا و الذی خلق الحجة و برأ النعمة الا فم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن مافی
هذه الصیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و ربانی سیرت
و آنکه مسلمانی عرض کافری کشته نشود و در لفظی ده که خونهای مومنان بر سرش نشانی و در قصاص و دیت
و همی می کند بزم ایشان اولی موس و ایشان دست یکدیگر اند بر غیر خود کشته نمیشود مومن
عوض کافر و در عهد در عهد خود دختر را یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را
پرسیدند که این کار بتو که در فلان و فلان تا آنکه ذکر کی یهودی کرد و نشان را بکشد کرد
که آری او را گرفتار آوردند و او را قرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بکوبند یعنی
جزا و سینه سینه مثلها و لکن آخر آن قتل بر شمشیر بود و لا غیر یکی غلام مردم که گوش
غلام مردم تو نگریه بود و آنهار نزد آنحضرت آمدند از دیت هیچ ندانید و این دلیل است بر آنکه
بر عاقبت فقر رسید و واجب نیست مردی که دیگر کی را زانو خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت
ما قصاص گیر فرمود تا آنکه تند رست شوی باز آمد و گفت افند نی پس قصاص گرفت از وی
باز آمد و گفت تنگ شد م فرمود ترا نمی کردم مگر تا فرامانی کردی پس دور انداخت او تعالی عز
و باطل شد لنگی تو بعد نهی فرمود از قصاص زخم تا آنکه بر شود صاحب او و این مرسل
دوران از قبیل ذیل با هم قتال کردند و کی سنگ بر دیگر انداخت وی و آنچه در شکم او بود
کشته شد خصوص نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچرخه محمد یک و ولید است و دیت زن

و این ترتیب مام ماڈنہ نزاع ست در بارہ نققات ذوی القربنی

باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اسے رسول خدا این پس من ست شکم من اور آؤند بود و پستان من اور
شک و کنار من اور اجای مانن و پدرش مر اطلاق داده است و می خواہم کہ از من اور بکشد
فرمود تو حقی با و ما د ام کہ نکاح نکنے زنی دیگر گفت زوج من می خواہد کہ پس مرا بر جلا کند
و سے مرنفع داده است و از چاہ ابی عنبہ آہم نوشتانید و شوہر وی نیز آمد آنحضرت فرمود
اسے غلام این پدر ترست و این مادر تو دست ہر کلام کہ خواہی بگیر و سے دست مادر گرفت
اور ابوہریرہ بن سنان اسلام آورد و زنی از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلاہا و برا
یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان ہر دو نوشتانید وی میل بسوی مادر کرد و فرمود
اللہم اھد ہا پس ماہل بسوی پدر شد پدر اورا گرفت درین حدیث دلیل ست بر ثبوت حق
حضانت از براسے ام کہافرہ چہ اگر اورا حق نمود سے صبی امیان ہر دو نوشتانیدی و نیز دلیل
برائیکہ صبی تابع بغیر ابوین ست دروین و دختر تہ را بخالہ سپرد و فرمود خالہ بجاسے مادر ست و اور
روایتے باین لفظ ست کہ دختر نزد خالہ خود ماند کہ خالہ والدہ ست تا دم کیے چون طعام آرد
اگر اورا بخود نوشتانند ہاری یک دو لقمہ اش بدو تعذب شد زنی در بارہ گوئی کہ آن را بند
کر دہ بود تا آنکہ بمرد و بدوزخ شد نہ خوش اولاد و انید نوشتانید و نہ رہا کرد کہ خوشی من
از خشتش یعنی ہوا زمین بخورد

کتابے بیان جنایات

فرمود صلاہ نیست خون مرد مسلمان کہ گواہی دہد بے لاکہ الا اللہ وانی رسول اللہ مگر یہ کیے
از خصیلت کیے ثیبانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و فحار ق جماعت مسلمین

ویده و دانسته وی تو دوست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا بقتول رضا دهند یعنی بدیت یا بقتل
 کشتن نفس بدیت صد شتر باشد و بدینی اگر از پنج بریده شود تمام بدیت مذکور است همچنین در
 زبان و در هر دلب و در ذکر و در هر و و خایه و در شکستن پشت و در هر و در چشم و در یک
 پاسه نیمه بدیت و در مامومه که پرست مغز رسد ثلث بدیت و در جائفه که درون شکم رسد
 ثلث بدیت و در مثله که استخوان را بجا کند یا زده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پا سه
 ده شتر و در دندان پنج شتر و در ریح که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و در
 مقتول می شود عوض زن و بر ابل طلا هزار دینار است و این حدیث مرسل است و حرمت
 خطا بطور انما حس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست مبت نخاض و بست بنت لبون
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن نخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول قول
 و قفش اصح است از رفع و در روایت دیگر سه جذعه و سی حقه و چهل خلفه که اولادش
 در لطن آنسا باشد و او ر شده و جابرترین کن بر خدا سه کس اندکی کشته
 کس در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر عقل جاویدت یعنی بطور ثار طلب
 مکافات و خطا شبه عمد آنست که بتازیانه یا چوبدستی بود و ششصد شتر است از آنکه
 چهل حامل باشند و قصه و بهام برابر اند در بدیت و در ریه ایته آمده همه انگشتان یکسانند
 و ران و همچنین برابر اند و نهاد بدیت و دندان بیشین و کمر سه کسانند و در لفظ
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع راده شتر بدیت است و هر کطیب
 شد بتکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جاسی یا مادون آن شده و سه
 ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی است از وصل و در مواضع
 پنج پنج شتر است و عمد انگشتان برابر اند ده از شتر بدیت هر انگشت باشد و عقل اقل
 نصف عقل مسلمانان است و در لفظ دیگر بدیت معاهد نصف بدیت هر آمده و عقل زن
 شش عقل رجل است تا آنکه ثلث بدیت خود برسد و عقل شبه عمد مغفلت شش عقل عمد و

بر عاتقا و نہاد و اولاد اور لوگ سانی را کہ باہنا جو ذر وارث آن زن گودانید درین میان حل
 بن نابغہ نہ لی گفت اے رسول خدا کیف یغرم من کلا شرب ولا اکل ولا نطق ولا
 استھل فتمثل ذلک یطل یعنی دیت طفل کہ نہ خوردہ و نہ آشامیدہ و نہ حرف رانہ و نہ آواز
 کردہ یعنی جہ بلکہ بچہ این جان را یگانہ باشد آنحضرت فرمود انما ہذا من اخوان الکھان
 یعنی ہر یک سوار بزرگواران کا ہنہاں ست و این بنا بر جمع بندے او ارشاد کرد و در لفظ دیگر چنین
 آمد کہ عمر فاروق پرسید کہ کسے بہت کہ قضا آنحضرت صلعم را در بارہ چنین حاضر شدہ باشد
 حل بن نابغہ برخاست گفت من ہوم در میان آن دو زن کہ کیے و گیرے را بزرگتر جمع و غیر
 عوانس بن مالک و دندان چنین و تترکیہ از انصار شکست عفو خواستند انصار را کھار نمودند
 ارش عرض کردند نیز یہ نقد نہ دہ آنحضرت صلعم آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود
 انس بن نضر گفت ای رسول خدا اگر تیرہ رجب شکست شود سو گند بکیہ تما بقیہ فرستاد و ذرا نش
 شکستہ نشود فرمود اے انس کتاب خدا ہمیں قصاص ست درین میان قوم رضا بن عوف و آنحضرت
 فرمود ان من عباد اللہ من لی اقسم علی اللہ لا یرہ و یرقتول در عیایا میری بجز با سوط عیایا
 عقل خطاست و در قتل عمد تو دہا شد و بیکسیہ حائل شود میان این تو و لغت خدا ست
 و اگر دے مردے دیگر انگاہ داشت و گرفت و دیگرے آنرا کشت قاتل کشتہ شود و
 مسک مجوس گرد و دہ آنحضرت صلعم کیے مسلمان را در قصاص معا قتل کرد و گفت من ولی ترم
 بوفاز و نہ او و حدیث مرسل ست و انما و حملش واسطہ کو کی بفریب کشتہ شد عمر بن خطاب گفت
 اگر شریک می شدند اہل صفاد روی ہمد را عرض او می کشتم و این مذہب و سیت رضی اللہ
 و بعض سلف موافق اویند درین حکم و این موقوف و بجزای ست و در مرفوع آمد کہ یک کشتہ
 او را قتیلہ بعد ازین مقالہ من پس کسان او میان دہ اختیار اند دیت گیرنیا بکشدند۔

باب در بیان دیات

آنحضرت صلعم کتابے بسوی اہل بین نوشت در وی این بہت کہ ہر کہ غنی را بی جنایت کشد

آنحضرت صلعم فرمود هر که بداشت براسلام وی از ان نیست و هر که برون شد از فرمانبر
و جدا شد از جماعت و در پس مردن جاهلیت است و فرمود بکش عار بن یا سرگشته
و وی همراه مرتضی بود در عرب معاویه و لکن بن ابی باغی طا از اسلام برون نمی برد بلکه وی
خاطمی عاصی و طاعی است و این جنگ خالی از شائبه عصیست و محبت جاهلیت نبود مگر با حق
کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه و اندر علم
و فرمودی دانی ای بن اعم عبیست حکم خدا را باو که سیکه باغی شد از این است و گفت
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام نکنند و اسیر را نکشند و بار بار طلبند و بی
بخش نمایند و هیچ وقت اوست بر علی و وی ضعیف است اصل است و احکام این باب
در روایت اعتماد در مسائل فنی و کارروائی آن و مرفوع درین باب اقل علی شین است
بلکه خود موجودیت آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید شما را و کاشما فراموشست و می خواهد که عات
شما را بپا کند کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و مرتد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهادت علی بن ابی سیه با امری بگوید
یکی دست دیگر بگوید وی دست خود از زدنش بر کشید و زمان پیشین او بیضا و صورت
پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست بر او خود همچو شتر زنی آید و بر او که تراویت نیست
حادثه دلیل است بر آنکه بنیادی که بر محبتی علیه سبب او واقع شود و از براسه دفع ضرر بود و است
دران قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد و در بر تو بغیر اذن و توان را سنگ زنی و زنی چشم
او را گور کنی بر تو گناه نیست و این متفق علیه است و در لفظ آمده که نیست و دست و قصاص
و این نزد ائم حدیث بر ظاهر خود است و تاویل دران فرع کذب باشد و ائم علم و حکم کردند
آنحضرت صلعم تا که حفظ حائط و در روز بر اهل حائط است و حفظ ماشیه در شب اهل ماشیه و در

صاحبش کشته نشود و آیین چنان باشد که شیطان بجد و میان مردم خورزیها شود و بغیر حد او
و بغیر حل سلاح هر کسی در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلیم بروی دیت و دوازده
هزار در هم بنهاد و آفرینش با پسر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است
گواه شو فرمود آگاه باش که دس جانیست نمی کند بر تو و نه تو جانیست نمی کنی بروی **س**
گفت بود مرد مستکار را چه تا طایان زن و طفل بیچاره را بد و این موافق قرآن است
لا تزدوا ذمات و ذرما اخری

باب در بیان دعوی خون و قیمت

عبداللہ بن سہل و محیصہ بن سعد بن ابی جہد سے کہ با ایشان رسیدہ بود بخیمبر رفتند محیصہ آمد گفت
کہ ابن سہل را کشتہ در خیمہ انداختہ اند نزد یہود آمد و گفت والد شما او را کشتہ اید انہا انکار کردند
و گفتند و السلام او را کشتہ ایم محیصہ با برادر خود ولید و عبدالرحمن بن سہل نزد رسول خدا صلیم آمد و
خواست کہ سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان حال را و سخن مقدم کن پس اول محیصہ
سخن کرد باز محیصہ آنحضرت فرمود یہود دیت صاحب شما دہند یا جنگ بر خیزند و درین با
خطبائے آنوقت یہود فرشتند کہ و السلام او را کشتہ ایم آیین ہر سہ را فرمود شما سو گند بخورید
و مستحق خون صاحب خودی شوید گفتند فرمود پس یہود حلف کنند گفتند انہا مسلمان شدند
آنحضرت صلیم دیت از نزد خود داد و صد ناقہ فرستاد سہل گوید فلقد مرا کضلتی جنہا
حماء یعنی ناقہ سرخی از انجملہ الملت و این حدیث متفق علیہ است و باجماع آنحضرت صلیم
را برہان قاعدہ جاہلیت مقرر داشت و میان انصاریان در بارہ قتل و دعوی بر یہود و کفار
حکم فرمود و آن پنجہ سو گند است کہ اناہل غلبہ بتا نہ پس اگر حلف کردند بری شدند ورنہ ورنہ

باب در بیان قتال اہل بعی

از مسلمانان و مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده‌ام آنحضرت از دوسه
 روگردانید آن مرد در بر او آمد و گفت من زنا کرده‌ام با ناعراض فرمود تا آنکه تکلمه را کرد
 چار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون است
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محسن شده گفت آری فرمود بر پر او را و سنگسارش کنید
 و این تکلمه را قرائت هر طرف زانی بطو خود بود نه بطلب آنحضرت پس تحت نبرد بلکه اقرار یک بار
 کافی شود و همچنین ماعز بن مالک را فرمود شاید بوس گرفته یا بدست یا چشمه و ابرو اشاره
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او گفت آری پس امر فرمود بر جم و آویجا همین یک
 اقرار است پس بس عمار و قرضی بنی نعنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بچنین
 و بروی کتاب فرمود آورد و در آن آیه رجم بود ما آن را خوانیم و یاد اگر قسیم و فیدیم و رجم فر
 آنحضرت صلواتم و رجم کردیم و علی الصلوة والسلام و می ترسم که اگر از نشه و مردم رازان
 قائلی بگویم که ما مجرم در کتاب خداییم و گواه شوند برک فریضه خدا و بی شک رجم ثابت است
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام مینه یا وجود جنبل یا اعتراف
 متفق علیه و اگر ظاهر شود که داده یکی زنا کرده است پیرام واحدند و سرزنش کنند باز اگر دنا کند
 همان حد زنده و ملاست نفرماید باز اگر زانی شود کثرت سوم وی را بفرود شد اگر چه برشی از مو
 باشد و به الفظ علم و فرمود بر پاسا زی حد و در برابر مالیک خود زنی از جمینه که بار و راز زنا
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد را بر یکن حد برین آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود
 با و سه احسان کن و چون بار نهادن بیا و سه همچنان کرد حکم بر جم و داد وی جاسما
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلواتم بر وی نهادند و او را در کمر گفت تو بروی نهایی
 دوسه زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مینه
 قسمت کنند همه را بجنبه ای یا بسمت فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا بخته رواه مسلم
 و همچنین جیم کرد مردی را از اسلام و مردی از یهود زنی را که همین غامد است و قصه رجم هر دو

پیر کیا ملف کردانید و شرب بر اہل مانیہ ست معاویہ بن جہل دحق مردے کے سلمان شدہ
 یہودی گردید گفتمہ از پشیم تا آنگہ کشتہ شود حکم خدا رسول اہل بے کشتہ شد و در روضہ
 آمدہ کہ پیش ازین از وی تو بہ خواستہ بود و دوا مرہ کہ ہر کہ تبدیل کنندین خود اور ایکشید
 یعنی فی الفور بلا ہمت حاصل کنیجہ بر سر مرہ بکشند و گویند برگرد پس اگر برگرد و در دم
 اور ایکشند با یکساںے را ام ولد بود کہ آنحضرت صلوات اللہ علیہ را و ششامی داد و در جناب او ملی تھا
 اسی اور امنیجہ میگردے بازی آمد شبی بر قول برگرفت و در شکم او خلانید و بروی ہنہست
 و اور ایکشت این خبر بہ جناب رسالت رسید فرمود آگاہ باشید و گواہ شوی کہ خون آن
 زن ایگان ست و آہن دلیل ست ہر آگاہ سب نبی صلوات اللہ علیہ ست بچہ شرعی و دم او
 ہرست اگر چہ سلمان باشد چہ این سبب سبب دت او گشتہ

کتاب الحدود باب در بیان حد زانی

مردے از بادینستان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سگوئند خدائی ہم کہ مرا حکم کتاب
 خدا کنے دیگر کہ از وی فہیدہ تر بود گفت آری میان ما کتابا حد حکم فرما و مرا دستوری بخنی
 فرمود و گو گفت پس من فرود این کس بود با زن و سے نہا کرد مرا گفتند کہ بر پس ہم ست
 من صد گو سفند و دختر کے بعد ادا دم و علما را پر سیدم گفتند بر پس من صد تا زیانہ و میران
 کردن از شہر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سگوئند یکسکیکہ جان من روست اوست حکم
 کنم و بیان شما ہر دو کتاب خدا و دختر گو سفند و اہل ست بر تو و بر پ تو صد تا زیانہ و
 تعزیر یک عام ست اسے انیس بار او پیش زن ایکس کن و اگر اقرار کند جہش کن و فرمود
 گیر یا زن گیر یا زن او قائلے از براس زمان لاسہ نمودہ و در زمانے بکر ایکصد تا زیانہ
 و نفی کی سال یا تعزیر یک عام ست و در زمانے شب یا تعزیر صد تا زیانہ و جرم ست مردے

کتاب الحدود
 باب در بیان حد زانی
 مردے از بادینستان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سگوئند خدائی ہم کہ مرا حکم کتاب خدا کنے دیگر کہ از وی فہیدہ تر بود گفت آری میان ما کتابا حد حکم فرما و مرا دستوری بخنی فرمود و گو گفت پس من فرود این کس بود با زن و سے نہا کرد مرا گفتند کہ بر پس ہم ست من صد گو سفند و دختر کے بعد ادا دم و علما را پر سیدم گفتند بر پس من صد تا زیانہ و میران کردن از شہر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سگوئند یکسکیکہ جان من روست اوست حکم کنم و بیان شما ہر دو کتاب خدا و دختر گو سفند و اہل ست بر تو و بر پ تو صد تا زیانہ و تعزیر یک عام ست اسے انیس بار او پیش زن ایکس کن و اگر اقرار کند جہش کن و فرمود گیر یا زن گیر یا زن او قائلے از براس زمان لاسہ نمودہ و در زمانے بکر ایکصد تا زیانہ و نفی کی سال یا تعزیر یک عام ست و در زمانے شب یا تعزیر صد تا زیانہ و جرم ست مردے

دست و زانو برنگرد چپام وینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود در پنج دینار فصاحت
 و نزد احمد باین لفظ است بریده در پنج دینار و سیرید و یکتر از آن و جریه آنحضرت صلیم در سیریه
 که بهای آن سه درم بود و آن پنج دینار است و قمر و لغت کند خدا سارق را که می دزد و بیضه را
 پس بریده می شود دست او می دزد و دین را و قطع می گردد و او و مرا و خدا رسد و در دست و دین
 و آسان بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حد و خدا و برخواست و خطبه خواند و گفت ای
 مردم! کشتند کسی که پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در آنها دزدی می کرد و او را می کشتند
 و چون ضمیمه می دزد و بر روی حد بر پامی نمودند زنی بود در غرم متاع مردم بهایت می گرفت
 و انکاری نمود آنحضرت صلیم حکم بقطع یا فرمود و گفت نیست برخان و نه بر غارتگر و نه بقتلس قطع
 و نه در سیه بردخت و نه در سیه فرما دزدی را که مقر بود بزدی پیش آنحضرت صلیم آورد و نزد او
 متاع بود فرمود گمان نمی کنم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بر روی همان سخن را و او باریاسد
 اعاد فرمود و هر بار اقرار می کرد بسه قه ناچار کرد بوی پس دست او بریدند و او دزدانه فرمود
 آمرزش خواه از خدا و تو بکن بسو او می گفت استغفر الله و اقرب الیه فرمود اللهم تب
 علیه سه بار و در روایتی آمده که برید او را و برید دست او و داغ و سید آن را و فرمود
 تا و آن نزد سارق را بعد از اقامت حد بر دس و سنده قطع و قیل منکر آنحضرت صلیم از سیه
 آنحضرت برخاست پرسید نگفت هر که رسید آن را بهین خود از حد جندان و بکنار گرفت بروی
 هیچ نیست و هر که بخیزد از آن بیرون آمد بروی تا و آن و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر
 بعد از جای دادن خرمن بدر برد و بنجمن رسید بر روی بریدن دست است یک چاه صفوان
 بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلیم امر بقطع یا کرد و صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کن
 فرمود چو پیش از آوردن من عفو نمودی سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفتند و دست
 فرمود دست او برید چنانچه دستش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند باز
 سوم آورد و شد باز همان فرمود و همان کردند کثرت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

دسکینه عزت عاشق رضی الله عنهما فرو آمد آنحضرت صلعم بر منبر است تا خطبه خواند و ذکرش نمود و قرآن
خواند چون فرو آمد بر دو یک زن حکم کرد پس ایشان را حذر زد و اول لعان که در اسلام بود
آنت که شریک بن سحار را لعان بن سیه قذف کرد و زن خود آنحضرت صلعم فرمود گواه بیار
یا حذر بر پشت خود پذیرا کن آبن عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و بن عبد الله ایشان را در قیام
نبردیم که ملوکی را در قذف بزنند مگر چهل نازایان یعنی حد عبد بنی حد درست و نه هر که قذف کند ملوک
خود را و ز قیامت بر دوی حد زنند مگر آنکه بیعتان باشد که دی گفته است

باب در بیان حدسرقه

آنحضرت فرمود تا از این نه چیز بپرهیزد و هر که در حدی از حد و در اقامه کفیه وی البیئات را لغزش نماید
 آنرا نکند و سخطی مرتکب نشود بر پانچویں حدی پس بسیر و در نفس خود چیزی را از آن بیایم
 که شارب خمر اگر اتفاقاً بمیرد و پیش بر هم و بهر که مقتول شد نزد مال خود و سه شهید است و فرمود
 باشد نذقیتهای پس باشد در آن بنده خدا کشته شده و با شش کشته شده در وی دلیل است بر ترک
 مقالمه و هم در جواب مدافعه از نفس مال نزد ظهور فتن و تخطیر است از دخول اندران گویم این
 زمان حق است باقتضای این امر و فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و تو او را از آن نداده پس
 شکارینه نزدی او را بر تو گنبد نیست و در روایت دیگر آمده که بیست دینار و نه قصاص نامه
 بر او و عاظمه مدی در آمد و تباهاش ساخت آنحضرت صلعم بر اهل اموال حکم ب حفظ آن در روز
 و بر اهل مواشی ب حفظ آن در شب حکم فرمود

کتاب در بیان جهاد

جهاد و غیر آنکه در حدیث کرد بان نفس خود را در سه بر شعبه از انفاق میرود و فرمود جهاد کنید
 مشرکان را با مال و بیان و زبانها سه خود تا کشته برسید که بر زبان جهاد هست فرمود آری
 جهادی هست که در آن قتالی نیست و آن حج و عمره است و مدی آمده و دستوری خواست و جهاد
 فرمود مادر و پدر و تونزه اندک است آری فرمود درین هر دو جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش
 بجا آورد و روایت آمده برگرداند خواه از آنها اگر از آن دهند ترانها و نه نیکی کن با آنها و فرمود
 من بیزارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجع ارسال او است و فرمود نیست هجرت بکند
 فسخ کن یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد و نیست است و فرمود هر که قتال کند تا کله بکشد از این
 قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نشود و هجرت ما و هیچکس قتال کرده شود و دشمنان را درین
 بربوبت هجرت و بقا و تا یوم القیامه و لکن دانیست بر و خوب و ضرورت که مجبور مان باشد و در
 کجا بود و چه را و در چه کجا آنحضرت صلعم بر بی مصطلق غارت آورد و آنها غافل بودند پس

چنانچه قتل کردن شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

باب در بیان حد شراب بیان مسک

و دی شریکوار را نزد آنحضرت آوردند و شراب خور ما قریب پیل بار برد و ابو بکر نیز چنان کرد
چون عمر خلیفه شد از مردم مشهور و حبیب بن عبد الرحمن بن عوف گفت سبکترین حدود هشتاد و نوبست
پس عمر همان مقدار امر کرد و قضی گفته تا زیاده از آنحضرت صلعم چیل بار و ابو بکر چیل بار و عمر
هشتاد بار و عمر سنت است و این صاحب است بسوی من مردمی شهادت داد بر کسی که وی او را
دید که قتی می کند غمرا عثمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شراب خود داده که فرمود در باره شراب نمر که
تا نیاورد زنی او را چون باز نوشد باز عجله کنی چون بار سم نوشد باز تا نیاورد زنی چون بار چهارم
نوشد و گوشتش بر نیش و ذکر کرد ترمزد ایچ دال است بزرگ قتل و رکرت چهارم و ابو داود و انصاری
از هر بی روایت نموده و فرمود چون بکس از شما کسی را بزند باید که از روسته او بیرون رود و قائم
کرده نشود و در مساجد آنس گوید فرود آمد تحمیر و نیست در مینه شرابی نگار تر غرق گفت خراز
بیچ چیز نیست آنکو رو تر و غسل و گندم و جو و غمرا نیست که عقل را بپوشد ز باد و بیعت اگر است
این نیست که تلبه وی زد و سوسه عقل خیر دارد و آنحضرت صلعم گفته هر مسک خمر است و هر مسک حرام
و هر چه بسیار نوشد اگر داندش حرام است و ساخته می شد نمیدانند براس آنحضرت صلعم و شرک
پس امر و فرمود او پس فراموشی آشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشاند و
آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت و لا ارض من کاس الکوا و نصیب و فرمود
نماده است خدا شفا می شود و آنچه بر شما حرام ساخته است طارق بن سواد گفت خمر براس
و ابواب از فرمود آن دو نیست و لکن مدام است

باب در بیان تعزیر و حکم صائل

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بزد کرد و این دلیل است بر جزا استرقاق عرب و جود و چون
امیری کرد که را بر لشکری یافوجی وصیت می کرد خاص او را بقوی خدا و با مسلمانان که همراه او نیند
بجای می گفت خزانگیذ بنام خدا و راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و عهد شکنی
نمایید و مثل نکند و طفل را نکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شود بسوی یک از ستم
خصال دعوت نما هر خلعت را که بپذیرد قبول کن از انما و از انما از ایشان و بخوان ایشان را
بیسوی اسلام اگر بجا نماند جز بجزای بخوان ایشان را بسوی تنجیل از دوا و بسوی دوا و ما بجز
و ایشان راست آنچه معا جری است و بر ایشان سست آنچه بر آنهاست پس اگر با آنها نیند
از تنجیل پس خبر کن ایشان را که خواهند بدو پیوسته اعراب سلیم و جاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا
که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان و نفیست و فی خود اگر آله جهاد کنند همراه مسلمانان پس
اگر ازین هم انکار نمایند جز بجز خواهند از ایشان اگر اجابت کنند بپذیرد و از انکار اگر از انکار نماند
کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلعه را محاصره کنند و خواهند که ایشان را دزد
خدا و رسول در سینه پس مدد و لکن و نه خود و یاران خود بجز آب اگر بپذیرد خود و صحابه خود بشکست آسان
از انکار دزد خدا و رسول بشکست و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری کن بلکه بر حکم خود فرود آ
چون دانی که حکم خدا را در باره ایشان برستی یا نه و چون اراده خود فرمودی تو بریه غیر آن کردی
و چون در اول روز قتال نکردی قتال را تا زوال شمس و وزیدن باد و نزول نصر تا خیر نمود
و سزاوارتم از خون زدن بر شرکان پس بیا که در آن زمان و کو و کان هم ضلالت می رود فرمود
هم صهم میگوید در روز بدر همراه آنحضرت صلوات شد فرمود برگرد که من بشرک مدعی جیم و جبر
بعض مغازی زنی را کشته دید پس انکار کرد قتل او صدیقان را و هر که پوشید شیوع شرکان
و باقی داری کوکان ایشان را صحابه مبارز و در روز بدر با او پیوسته این آیه و لا
تلقوا بایده یکم الی التملکه در حق ما معاش را فرود آمده و این را بطریق رو گفت که یک
انکار کرد بر یک حمله آورد و بصف روم و رانند آمد و آنحضرت صلوات نعل نبی نصیر را بر پد و بخت

از شما آید و لا بر شما باد و نگردد انیم و هر که از ما رود و او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود
 هر که از ما رفت خدا او را در و را نکند و هر که نزد ما آید برای وی حق قماری زود و فرجی و مغربه دهد
 و هر که معاذ را کشت وی بوی جنت نشد با آنکه لایحه داد و ارجیل ساله راه می آید

باب در بیان سبق و رومی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از ضیاء ثانیة الوداع و تا وصله میان این دو جایی بخ یا
 شش میل است و پنجمین بدو اند اسپان غیر لاغر از ثنیة تا مسجد بنی زریق این عمر در میان آنها
 بود و فصل میان این هر دو جای یک میل است و قبضه کرد در اسپان و مرج یعنی پنج ساله فضیلت
 داد و رعایت و قمر و نیست سبق گرد خفت یا فصل یا حفر یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسب
 خود میان در اسب و راورد و از سبق گردید نش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون است
 پس قمار باشد و سندی ضعیف است و بالایی نمیدر تفسیر کرایه و اعدا و الله ما استطاعه
 صن قیة ارشاد کرد که الان القوة الی می این را سب با گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی است

کتاب در بیان طعام

حرام است اکل هر زی ناب از سباع یعنی وزنده در هر ذی غلبه نظیر یعنی هر خداوند چنگال قوی کرد
 از لحوم حرامی و در زنبیر در د ر لحوم خیل اذن داد و در لفظ خصصت داد و صحابه در غزوات جراد میخوردند
 بطول سرین خرگوشه فرستاده بود و بیزیرفت و از قبل چادر این منع فرمود موجب و گس شدند و نه
 و صر یعنی طور امار و تحم قتل است یا اکل و گفتار یعنی بخور و اصید قرار داد و قمار پشت یعنی سبایی
 بیش از نبات فرمود و سندی ضعیف است و از کاه و مزار خوار و شیر او نمی خورد و گوشت گوشت
 اگر ابی قتاده فرستاده بود و تناول کرد و درین اسپی ساختن کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود
 برائت وی صلح سلم و سوار خور و ند یعنی و منع نکرد و اگر کشتن نمک بنا بر و دانی فرمود

بر مسلمانان بعضی ایشان در لفظ آمده که کترین ایشان یعنی مجوزن و غلام و در روایت دیگرست
که ذمه مسلمانان یکسبت متولی می شود بدان اذنا علی ایشان و در روایت دیگرست یحیی علیه السلام قصاص
یعنی آنکه در ورزین ایشان است و حاصل همه الفاظ یکسبت و اتم بانی را فرموده قد اجرنا حسن
اجرت یعنی امان و اویم هر که را تو امان دادی و فرمود بدرگم یهود و نصاری را از جزیره عرب
نه آنکه نگذارم مگر مسلمان را و توبه و اموال بنی نضیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان
بر آن اسب و بهترند و انیدند پس خاص بود با حضرت لعل خود را ازان نفقه یک سال می داد و
باقی را صدقه فی سبیل الله در گنج و سلاح می نهاد و در آن صرف می کرد و در کبراع و اباب است
و بسلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از مدنی ملک و ریاست
دارند و آن را حبیب خاص خوانند از مهر علی است و السلام در غزو خیبر گو سفندان و غنیمت آمد
طاعت را از اهل غزای بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یک از اذنا تفصیل است و فرمود
من عندی شکم و مقاصدان را بندگان می نامیم و هر قریه که در وی آمده اقامت کردید یعنی بی تلاش
خالی نمودید ستم شمار وی است و هر قریه که عصبیان خدا و رسول کرد و خمس آن خدا و رسول است
بستر شما را یعنی بعد از خمس

باب در بیان جزیه و هدیه یعنی صلح

جناب نبوت صلح جزیه از مجوس هجرت نمود و در سندی القطار است و از مجوس آتش پرستان
چون خالکین و لیدر و گیدر و دمه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلح خویش و بر جزیه مصاحه فرمود
و معاویه بنی فرستاد و امر کرد که از هر عالم دینار سه یا برابر آن جائه معافری در جزیه بگیرد و فرمود
اسلام بالاست یعنی بر جمله دیان در هر امر و بالا کرده می شود یعنی هیچ دین و هیچ امر بر و فرمود ابتدا کنیز میبرد
نصاری را اسلام و اگر کسی را از آنها در راه پیش آید و از سبزی را سه تنگ خط سراسر میدوید و چو میرسد
فرمود بر وضع حرب تا ده سال تمام و امین شوند و بعضی از بعضی باز مانند دوران مصاحه این هم بود که هر که

باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلم در خمیده دو گوشت زعفران یا قیمتی سیاهی بسفیدی آینه شاخدار را پنج میلاد
توسیه و تکیه نمود یعنی بسم الله الله اکبری گفت و پایی مبارک خود بر پهلوس وی می نهاد و دست
شریف خویش پنج می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود تا گردن قحطاری شاخدار که در سیاه
می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گوشت را
بر پهلوی او باندید و پنج نمود و گفت بسم الله الله تعالی قبل من محمد و آل محمد و من ائمه محمد
صلعم و از شاد کرد که هر که دست دارد و ضحی نمی کند وی بمصلاے ما نزدیک نشود و راجع وقت
است برای هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید پنج کرده باشد وی بجای آن گوشت دیگر
پنج کند و هر که پنج کرده است وی بر نام خدا پنج نماید و فرمود جا نریست و ضحی یا چنان نوع
کو رو بیمار و تنگ و کلان لاغر که نر ندارد و این عیبه داران نمایان است و پنج کنید بگرسنه
یعنی دو ساله اگر آنکه دشوار شود پس خنده از پیش پنج باید نمود یعنی شش ماهه و زیاده و غنی
را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و گوشت و برید و گوش را از پیش یا پس گوش شکاف
را دراز باشد یا نشد یا قربانی نکند و گوشت و پوست و چل را بر ساکین قیمت نماید و جزار
را در مزد هیچ از آن نهد و صحابه همراه آنحضرت صلم در حدیث بدنه و بقدره از طرف بفت کس
نکر کردند پس این جائز است و الله اعلم

باب در بیان عقیقه

آنحضرت صلم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش و عقیقه پنج کرد و در اینجا دیکت
بر صحت عقیقه از غیر باب وجود پدر یا وصی بر او فرمود بآنکه از طرف پدر و گوشت بر او
از طرف دختر یک گوشت پنج نمایند و فرمود هر که دوگ گردست بعتقه خود روز هفتم اوجان باب

باب در بیان صید و بایج

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجزای هر روز یک قیطر و چون
 سگ را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بروی پس اگر سگ آن را نگذارد و صیاد زنده دریا
 پنج کند و اگر کشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ گری بلا بود کشته شد
 پس نخورد و چنانچه اندک کدام یک از آن هر دو را کشته است و همچنین چون تیر انداز یعنی شکار
 بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند و در آن جز اثر تیر خود نیافت اگر خوابد بخورد و اگر غرق در آب
 یا بخورد و آنحضرت مسلم را از صید معراض پرسید یعنی تیرنی پر که آن را از خوانند فرمود اگر
 بخورد رسید بخورد اگر بعضی رسیده کشته است و تین دست نباید خورد و اما که مری بهم غائب
 شده بدو نکرده است در خورد و اکل است عاقل گفت ای رسول خدا تو می اگر گوشت می آرند
 که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گوید و بخورد و او را به بخاری و این دلیل است
 حلت و بایج غیر مسلم و از آن ختن نگرفته بدو گوشت که آنرا خفت خوانند نمی خورد و فرمود که نه صید
 میکند و نشنی راخته میسازد و لکن ندان می شکند و دیده را گوی کند و فرمود چیز جاندار
 را نشانه نباید گرفت زنی گو سفیدی را بسنگی گلو بریده بود وی را با او اکل آن کرد و این دلیل است
 بر صحت تذکیر زن و هم بر صحت ذبح کبچ چون رگها بر در خون را روان سازد و کندا فرمود هر چه
 آنها رد کند و نام خدا بر او برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان آنخوان است
 و ناخن کار و نجش باشد و بیج داب را بصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شئی احسان نوشته است
 بی حین کبشید نیکو بکشید و چون ذبح نماید نیک ذبح کنید کار تیز باید کرد و بزی راحت باید
 و گاه چنین همان و گاه مادر است مسلمان را تا مش کافی است اگر تسبیح و بیج فراموش کرد
 نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و سندی ضعیف است و کینه پیدا آمد و بزی مسلمان حلال است ذکر
 کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت بزی و استقبال بزی شرط نیست -

و خدا بشقا و اذیت توکاری ندارد و اگر بگو که خار پوشد و سوار شود و سه روز و سه گیه و مینی در کفایت
 این نذر سعد بن عباد گفت برآمدم نذر بوی پیش از قضای آن بمردم فرمود از وی قضای کن
 مروی نذر نمود که شتری در بوانه بخزند آنحضرت صلا با پرسید فرمود انجابتی هست که آنرا می پسند
 گفت نه فرمود انجابتی هست از اعیان ایشان گفت نه فرمود نذر خود و فاکن که نیست و فاکن
 نذری را که در وصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در انچه در ملک بنی آدم نیست مردی
 دیگر در فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا مرا بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگزارم فرمود
 همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود مثانک اذ ن یعنی تودانے
 و کاتو و فرمود لا تشد الرحال الا الى ثلاثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد
 شقی علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم و در لفظ دیگر آمده انما یسافر الی
 ثلاثة مساجد و ابجد و فاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه آنحضرت و حدیث شیرست
 بمن سفر از بر سه غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت قبور متعب بلکه مسنونست
 اگر چه قبر غیر مسلمان باشد و حسن اذکمال و ضعیف مستند این همه لازم و قائل نبود که در زمین قدیم
 و حدیث بر سرش رفته و از سونهم علماء سودنوبت بتضلیل یکدیگر رسیده و نعوذ بالله من جمیع
 ما کوهه الله عمر فاروق در جابلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد احرام عتکاف کند آنحضرت
 فرمود و فاکن نذر خودی شبی در انجا بعتکاف بسر برد در حاشیه ام گفته بلغ کاتبه
 عبد الباسط قراءة علی شیخ الاسلام زکریا سمعه و لده محمد و الشیخ شمس الدین اللیثی
 و الشیخ عبد الله الابشیطی و الشیخ شهاب الدین بن العطاس و الشیخ محمد بن محمد الحلی
 واجاز بروایت و لله الحمد آید و این عبارت در انجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخ
 منقول از نسخ حافظ ابن حجر است رحمة الله علیه

جمع نمایند و موی سرش برآشند و نام نهند و بوزن موسه سرازریا سیصد کفند و نزد دولت
اوان در گوش راست وی بگویند و در یسری اقا است خوانند و این سبب است و الله اعلم

کتاب در بیان سوگند ها و نذر ها

عمر فاروق سوگند بید کرد و آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نمی کند شمارا از آنچه
سوگند کنید بید را هر که حلف باشد حلف کند بخدا و نه خاموش ماند و فرمود حلف آباء و اعمام
و اندا نکنید و سوگند بخدا نخرید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو بر آن
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمن بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفار و دهر و همان که بهتر از دست بجای آورد و در لفظ آمده فأت
الذی هو خیر و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که کفر عن یمینک ثم أت الذی هو خیر
استادش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بگوید یمن نیت
باین لفظ لا و صقلب لقلب و یمن غموس را در کباب شمرده و آن سوگند دروغی است که بدین
مسلمانی را گیرند و گویند که در کتاب خداست و بر آن مواخذ نمیت گفتن مرد است لا والله
و بلی والله و اوقالی را نو و نه نام است هر که احصایش کند و نخل شود و بخت و این اسما را تروی
و این جهان سوگ کرده اند و تحقیق آنست که سر و آن اولی است از بعضی روایات و بسط این
از کتاب ابی حاتم و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و در محسن
را جزاك الله خیر گفت پس بماند که در شفاء و از نذر یمنی فرمود و گفت خیری نمی آرد و یمن است
که از خیل مال می ستانند و کفاره نذر همان کفاره یمن است یعنی در طلق نذر بی تسمیه و یمن
کفاره نذر محصیت و نذر یک بر آن طاقت ندارد و یمن کفاره یمن است و راجع وقف این خبر است
بر ابن عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آنرا نکند و در لفظ آمده نیست و غازی نذر
و محصیت نذر و هر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا خانه کعبه برهنه یار و فرمود که برود و سوار شود

تومی که کار و با خود بزبان داد یعنی ولایت زن غیر صحیح است و هر که لا و تعالی ذالی با مرے از اسلمین
کرد وی از حاجت و فقر ایشان در پرده ماند پرده کند خدا از روح حاجت او و کفایت فرمود بر سر آینه
یعنی رشوت ده و بر ترشی یعنی رشوت رستان و حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بنشانند

باب در بیان گواهی

فرمود آنگاه که شهادت را به بهترین شود آنگاه گواهی باید پیش از خواندن و بهترین زن شهادت من است یعنی
عهد صحابیه پس از من کسی نیکه نزدیک تر بایشان یعنی زن تا بعین پیر آنگاه نزدیک بایشان یعنی تیج بعین
باز تومی باشد که گواهی دهد بنی طلب و نیانت کنند و امانت نمایند و نذر کنند و وفای سازند و ظاهر شود
در ایشان فروبی و آئین دلیل است بر غلبه شریک بعد از قرون مشهور و لما بنحیر و در آن و فرمود
و جاز نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر بردار سلسلانش و ندگواهی قانع از بر
صاحب خانه و ندگواهی بدوی بر قروی عمر گفت رضی الله عنه گرفتاری شد مردم در
عهد نبوی بروی و اکنون وحی نماند پس گرفتار کنیم شمار بر اعمال ظاهر و شما و آنحضرت صلوات الله
در وقوع را در اکبر کبار شمرده و قروی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر مانند شش
گواهی ده یا حرکت کن و سندی ضعیف است و حکم فرمود بعین و یک شاهد و اسانوش جید نیست
و اخذ بدانستین **۵** تا ضعیف شمر حاشقان باید که یک شاهد اقتضار کند

باب در بیان دعوی و بیینه

اگر مردم بجز دعوی خودشان داده شوند بسیار مردم دعوی خود را و اما لباس مردم کنند و کن
و جب است سوگند بر مدعا علی و در لفظ آمده بیینه یعنی گواه بر مدعی است و بعین بر شک آنحضرت صلوات الله
بر تومی سوگند عرض کرد آنما شتابی کرد فرمود تا قریب از نماز و بار و بعین تا که ام یک حلف
کند حدیث دلیل است بر شریعت قریه و همچو موردی که جدا کرد و بر مدعی مردی مسلمان بسوگند

قاضیان مستم از دور و دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق شناخت و بدان حکم گرد وے
 در جنت است و مردی که حق شناخت و بدان حکم نکرد بلکه جزو دوزخ و حکم وے در نار است و هر
 که حق را شناخت و قضا نمود در دوزخ و هر که حق را نشناخت و قضا نمود در بهشت که بسیارے
 از بزرگان دین از اختیار قضا در سلیمین برگزیده اند و باین رگبذرافتها دیده و تکلیفها برداشته
 جسم الله تعالی منهم احاطهم الا عظمت ابی حنیفه رضی الله عنه و درین حدیث کلمی نیست
 بر قاضیان و غنیان مقلد که حق را از باطل باز نشناختند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا
 می کنند بدان در موم انا لله وانا الیه راجعون فاما اصبرهم علی النار آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود
 هر که متولی شد قضا را وی مروج شد بر سیرکین و نزدیک است که شمار ص کنید بر امارت و آن
 نداشت باشد و در قیامت چه نیکو است شیر و بنده و چه بدست بازدارنده و راه انجامه یعنی
 اقبال و نه باخوش می آید و ادبارش ناخوش نماید پس این مشو و عشو و دنیا کاین مجوز و مکاره
 می کشند و محال می رود و حاکم چون حکم کرد و دلال اجتهاد نمود و صواب آورد و او را جواب داد و اگر خطا
 کرد و اجتهاد او را یک اجبر و دو این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم مجتهد باید نه مقلد پس قضاے
 مقلد و انقاسے او شک نیست که او را از قضاة ماری گردانند اجروهم علی الفتی و اجروهم علی النأ
 بعین سنی و ادله و اسد اهل حکم کردن میان دو کس در حال خشم منعی نیست و لهذا جناب مرتضی
 را فرمود که چون قضیه آرند ترا دو کس پس قضا کن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود و بیا
 که چه حکمی بایر کردن علی گفته فما زلت قاضیا بعد یعنی بعد از پنج قضا شک نکردم و همیشه حکم
 مادم و فرمود و شما خصوصت می آید بسوی من و بعض ششایع می باشد از بعض در جنت خود و من
 قضای کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چنینے از حق برادرش بدهم آن پاره از آتش و دوزخ
 که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود آتی که سیدیه او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آلهذا و خفی حساب بیند که تما کند که وے میان دو کس
 در تمام عمر خود کاش قضائی کرد و در لفظ آمده که در داند از ضرر حاکم نمی نمود و فرمود هرگز نتواند نشود

فرمود ایمان بخدا و جفا در راه او گفت کدام رقبه افضل است فرمود اگر آن بهادر و نفیس تر
 نزد اهل خود و هر که حمله خود در غلامی آنا ذکر دارا باشد و اگر که ثمن آن عبد می رسد پس بنده
 را قیمت بدهد و بکشد و شرکا را حصه دهند و بنده و بنده آزاد گرد و در نه آنچه از دوسه آزاد شد شد
 و حصه شرکا و هنوز در بندگی است و قدر و واسیته آمده که اگر مال ندارد بنده را قیمت بکند و اگر
 بلاختی و تکلیف بروی سعایت و دوا و دوش خواهند گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مریح است
 و یاد آن بنی و هیچ پسر را اگر آنکه او را ملوک یا بدو آزادش کند و هر که مالک شد خداوند
 هم محرم را دوسه آزاد است و راجع و قن است بر سمر بن جندب هر دوسه را شش ملوک بود و
 سوت بگمان را آزاد کرد و جز آن مالی دیگر نداشت آنحضرت ممالیک اطلب داشته سه صد کرد
 و میان آنها قرع انداخت و دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید و از سخت و درشت فرمود این شد
 دلیل است بر آنکه حکم ترجع در مرض همان حکم وصیت است که از ثلث نفاد می یابد نه از زیاده و کمترین
 بر صحت اثبات حکم بقدر تعیین غلام ام سلمه بود و او را آزاد کرد و این شرط که تا زنده است
 خدمت رسول خدا کند و نیست و الا اگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود و الا اگر
 هیچ بجز نسبت به فرج است و دونه در همه شود

باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد

مردی از انصار غلامی را از پس پشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر با آنحضرت صلعم
 رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نفیم بن عبدالمعز و از هشت صد درهم خرید کرد و در
 لفظ آمده که محتاج نشد نفیم و بر وی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفرخت آنحضرت صلعم
 هشت صد درهم با و داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده هست ما و ام که بر وی از کتابت
 دهی باقی است و بهتر آن که او را مکاتب است و نزد مکاتب مالی هست که ادای تواند کرد و آن زن را
 باید که از دوسه مدبر و مدبر شود و مکاتب بعد از یک از دوی آزاد شده است بحساب خبر است و بعد

و آجب که او تعالی بر وی ناز و محرم ساخت بر وی حجت مامردی گفت اگر چه اندک چیز بود و نه
 اگر چه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بر همین تابان مال مردی مسلمان جدا کند و و سه
 دران یمن فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را در حالیکه او سجاده بر وی خشناک باشد و در
 در یک و اخصومت کردند و هیچ کی را گواه نبود میان هر دو حکم نصف نصف فرمود و گفت هر که
 حلف کرد برین سبب برین یمن آتش وی گرفت جای نشست خود آن آتش دوزخ و سه کس از ملکن
 نکلند و نگاهد نفرمایند بسوی ایشان و پاک سازد ایشان را خدا را و قیامت و باشد از براسه
 آنما خدا اب الیم تکیه آن کس که بر آب زائد در پشت ست و مسافر را از آن منع می کند و دوم مردی
 که کالای خود بدست مردی دیگر بعد از عصر فروخت و سوگند کرد و بجا که و سه آن را بکذا و کذا
 گرفته و خریده است و خریدار و بیار است گویند داشت حالا که چنان نیست بلکه وی در دنگوست
 سوم مردی که حیث نکرد با ما مگر از براسه و نیای پس اگر امام از آن چیزی بپوشید و فا کرد و اگر زیاد
 و فا کرد و دوم در اخصومت شد در یک که هر کی گفت نزد من زاییده است و هر دو بتنه آوردند
 آنحضرت صلعم کیسه واد که و دوست او بود و آیین دلیل ست بر آنکه قبض دلیل ملک باشد و لا شاک
 این مسائل یمن را رد کرد و بطالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن مدعای علیه عاقله گوید و تمام
 رسول خدا صلعم و زی بر من شاد و ان می خورشید خطما روی مبارک او و گفت ندیدی که بخیزند
 نمونگی نظر کرد این دم بسوی زیرین حارثه داسا مدین زید و گفت هله اقلد بعضی خاصن
 بعض و آیین دلیل ست بر اعتبار قیافه و ثبوت نسب بدین متفق علیست

کتاب القیق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را بر باند خدا به خصوص از وی عضوی را از وی از آتش دوزخ
 و هر مسلم که آزاد کند و وزن مسلم را باشد آن هر دو فکاک و خلاص و از نار و هر دو مسلمان
 که آزاد کند زن مسلم را باشد فکاک و از نار آلوده آنحضرت صلعم را بر سید که امر عمل فاضلست

جماع و جماع یکے از جماع و بیهود و نصاری ابدایت اسلام کند و اگر در راهی پیش آیند بجا راهی
ایشان را بسوی راه تنگ و این حدیث بیشتر هم گذشته لکن این شریعت از عمری در آن بجا
منسوخ گشته هر که عطسه زد باید که الحمد لله گوید و بر او سلامش او را برحمك الله خواند و وس
در جوابش بحد یکم الله و یصلح یا لکمر گوید و فرمود آب را استاده نوشید و در نعل پوشیدن
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد
و تشنل و آخر بود و رزق و در یک پا پوش نخر امید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند ازید هر که جان خود
براه کبری کشد خدا بسوسه او نمی نگرود و هر کی از شما نزد خورون و آشامیدن بدست راست
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخور و بنوش و پوش و صدقه
کن و غیر اسراف و کبر

باب در بیان برتر و صله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او و یا باید که بصله رسم
پرد از وجه قاطع جسم بخت نمی برد و خدا حرام کرده است نافرمانی مادران را و زنده و مرگ و کفر
و خمران و بخل و گدائی نمودن را و مکروه و اذقیل و قال و کثرت سوال و اخلاعت مال را و
خوشنودی خدا و خوشنودی والدین است و خط خدا و خط و ناخوشنودی مادر و پدر و فرمود
والذی نفسی بیدایمان نمی آرد و بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر مسلمان خود
آنچه دوست می دارد از برای جان خود گویم در دست کل این شرع و میان اهل اسلام مجوز گشته
فاما لیتد این سعود رسول خدا را بر سید کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه خدا را ستاگردانی
حالا که وی تراء فریده است گفت باز کدام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشتن بخون آنکه با تو
بخورد گفت باز فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود و از که بترست و ششام دادن مرد و والدین خود را
و آن چنان است که مادر و پدر کس را دشنام دهی یا مادر و پدر این کس را دشنام گوید

رق موافق دیت عبدعزیز بن حارث برادر جویریہ ام المؤمنین گفتہ گذاشت رسول خدا صلیم نزد
 مرگ خود دینارے و درمی و نہ غلام و نہ کنیز و نہ هیچ چیز بگر بعلہ بیضا و مسلح و زمینیں کہ آن را
 صدقہ کردہ بود و درینجا دلیلست بر تشریف جناب مقدس او صلیم از دنیا و ازادان اسم اعراض او
 علوی قلبی قالب شریف وی از برای اشتغال با آخرت و چہ کنیز کہ بچہ آ و در از رسید خود وی آزادست
 بعد از موت سید و سندش ضعیفست و جمعی ترجیح و وقف او بر عمر کردہ اند و چہ کہ مد و کرد بجا بی
 در راہ خدا یا مقصداری را در عسرت وی یا مکاتبتی را در آزادی گردن او سایہ و بہا و اخذ ایتالی
 روزیکہ مسیح سایہ جز سایہ او سبحانہ نباشد اللہم اجعلنا منہم

کتاب الجامع

درین کتاب ذکر ادب و بر و صلہ و زہد و ورع و ترہیب از مساوے اخلاق و ترغیب بے مکالمات

باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیزست چون او را بیند سلام کند و چون ویرا دعوت کند بپذیرد
 و چون اندوی نصیحت خواہد اندرز فرماید و چون عطشہ زند و آلودہ گوید در جوابش برحک التذخراند
 و چون بیمار شود او را بپرسد و چون بپزدہا جنازہ او برود و قمر خود کسی را ببیند کہ فرود ترست
 از شما یعنی در دنیا و نہ ببیند بسوی کسی کہ فوق شماست یعنی در دنیا چاہین در خور ترست بآنکہ
 خدا را خواہد شہید بر حق خویشیست و اتم آنکہ در سینه خلد و اطلاع مردم بران ناخوش آید چو سن
 سکین باشند و کس با ہم سرگوشے نکنند بدون آن سوم تا آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این گوی
 مخزون می سازد او را و بر بخیزاند مردے مردے دیگر را از مجلس تا بخودش انجا بنشیند و لکن فرامی
 و گنجایش کند و چون طعائے خود دست نہاید تا آنکہ بخودش بلیسد یا دیگرے را بلیساند خود
 سلام کند بزرگ و گزرند بر پشت و اندک بر بسیار و سوار بر پیادہ و کثافتیست سلام یکے از

کا زنگی خویش از برای مرگ خود **س** برگ میشی بگو خویش فرست **س** کس نیار در پس تو میش فرست
 تا بقومی از آن آن قوم است ابن عباس روزی در پس آن حضرت بود فرمود ای غلام خدا را
 نگاه دار تا ترا نگاه دارد چون او را نگاه دارے رو بروی خودش یابی و چون سوال کنے
 از خدا کن و چون یاری خواہے از وی تعالی بخواہ **س** از خدا خواہم و از غیر نخواہم بخدا
 کہ نیم بندہ دیگر خدا سے دگرست نہ یاد آرد کہ وقتی پادشاہ و شوق بجاوار آمدہ بود نزد مقابلہ
 عدو یا خالک بن ابی لیث گفت شیخ الاسلام ابن تیمیہ رضی اللہ عنہ در آن سحر کہ تشریف داشت و
 مشتغل بود بغزو با بگ زد کہ چہی گوئی بگو ای ایاک نعبد و ایاک نستعین وی بچنین گفت حق
 دشمن را نہ بریت و سلطان را فتح داد و شد احمد مردی آمد و گفت اے رسول خدا مرا کار سے فرما
 کہ چون آنرا بکنم خدا و مردم مرا دوست دارد فرمود زہکن دروینا دوست گیر و ترا خدا و زہکن نہ بچہ
 نزد مردم است و دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میداد بندہ تقی غنی حنفی را بیۃ اطر
 کہ پرہیزگار و تو گمراہ گوشتیہ است از خلق **س** دو یا زہک از بادہ کمن و دینی نہ فراسخت
 و کتابے و گوشتہ چنے نہ من این مقام بدینا و آخرت ندہم نہ اگر چہ دریم افتند خلق انجمنی نہ
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفائدہ را و پر نکرد ابن آدم هیچ آوندے
 بہ ترا ز شکم **س** این شکم بے ہنر بیچ پیچ بہ صبر نزار کہ بسا زہ پیچ نہ ہمہ بنی آدم خطاکار و
 قصور و ارادہ بہترین ایشان توبہ کنندگانند و حسدش توبیت اللہ توب علی ع توبہ
 کنیم و بشکنیم توبہ دہے و شک کنیم نہ تا نوشی حکمت است و فاعل آن کہ تراند و این موقوف است بر
 لقمان حکیم **س** بخاطر هیچ مضمون بہ زلب بستن نمی آید نہ خوشی مینمی داد کہ دگر گفتن نمی آید

باب در ترسانیدن از خوبیہای بے

و در داریہ خود را از حسد کہ وی می خورد و نیکیہا چنانکہ نارد کہ ہنرم را می خورد و نیست پہلوان
 آنکہ مردم را بر زمین می افکند پہلوان کسے است کہ مالک جان خود است نہ غضب نہ خشم نہ ظلم نہ اکیہاست

و من خویش بر شنام میا لاصاب چه کین در قلب هر کس که دسب بازو دین و قمر مودحان نیست
 مسلمان را که جدا دارد و برادر خود را زیاده بر تشب ملاتی شوند سیکه گیر و ورگردانند این و آن و بهتر
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کنند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیکه را حقیر نباید گرفت
 اگر چه برادر مسلمان را بر وی کشاده ملاقات کند و چون شور بایزد آتش بهیزاید تا خبر میسلمان
 گیرد و هر که دوسر که دوستی از مسلمان دور کند غمی را از دوسه خدار و قیامت و هر که آسان کرد
 بر سنگدستی آسان کند بروی خدار و دنیا و آخرت و هر که پوشید پرده سلمانی در دنیا پوشت پرده او خدار و دنیا
 آخرت و خدار و دینده است مادام که بنده و در برادر خود دست و هر که راس بر نیکه نمود او را جبار باشد مثل
 فاعل او و هر که پناه جوید بخدا و او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی را بپوشید و هر که احسان
 نکند فاش بایزد اگر هیچ نیاید او را زمین دعا بایزد کرد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا و میان هر دو چیز است که مانند است سیکه گیر
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام و بسیاری از مردم آن زمانی دانند پس هر که بهر مرکز شبها
 را و دین و آب و سوسه خود را بری نمود و هر که در آن بیقادوی و حرام افتاد چنانکه شبان
 اگر دزدی محفوظ می چراغ نزدیک است که در آن بیفتد آگاه باشد که هر پادشاه را سیکه جمی است
 و حامی خدا حامی اوست و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد به تن نیک گردید و اگر تبا
 شد به تن تبا گردید آگاه باشد که آن دل است تعرض که در اصلاح و فلاح به تن و بدن در ظاهر
 و باطن حضرت دل سله الله تعالی است قرآن میگوید الا هن اقی الله بقلب سلیم و قمر مودحان دیندار
 بنده و در هم بنده جاگر داده شد خوش است و در ناخوش آنحضرت هر دو و شایان عمر گرفت و قمر مودحان در دنیا
 چنانکه گویا تو سافری یا رگداری و بودوی غولی غنمه که سیکه گفت چون شاکم کنی منظر صباغ شود چون صبح کنی گران
 شام باش و غافل از احتیاط نفس یک نفس باش شایع بهر نفس پسین بود و گفت بگیر و صحت خود را بکیمیا

و واضح است و قمر موجود است مکن برادر مسلمان خود را خوش طبعی مکن با او چنان وعده مکن او را
که خلاف آن بکند و تو خلعت است که جمع نمی شود در مؤمن بخل و بد خلقی و کس که یک دیگر را
دشنام دهند و بالش بر بادی است تا وقتی که مظلوم تجاوز نکند و هر که گزند رسد بکسی
اینی نبیجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا بقتل
و خدا دشمن می دارد و پیوده گوید زبان را و تنی باشد مؤمن لعان و طمان و نه فاحش و
بزرگ و قمر و مردگان را بد بگوید که رسیدند بآنچه پیش فرستادند و کسی در آید در بهشت چنین
و هر که بد کند غضب بخرد از او و خدا از وی عذاب خود را و قمر و مردگان را بشود بهشت و از پیونده
و بخل و نه بخل و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آما از وی نا خوش اند بریزد خدا و هر دو گوش او
روز قیامت آنگاه یعنی رصاص و قمر و خوشحالی باد کس را که باز داشت او را عیب او را
علیهما سه مردم گویم در زلزل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد
در نفس خود و یکبر و ناکرد در رفتار خویش پیش آید خدا را و دس بر روی خشمناک باشد و قمر
شستا بکاری نمودن از نظر شیطان است و تجوست بخلق است و کسبایعت کنندگان
روز قیامت نه شفیق کس باشد و نه گواه کس هر که سرزنش کند و عار چسپاند برادر خود را گناه
نیز در آنکه خودش بجا آورد و سندش منقطع است و ای بر کسی که سخن مد و غ میگوید تا قوم را
بخندد و ای است او را و ای است او را کفار و عیبت آنست که از برای او استغفار کنند و دشمنش
ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصوصت کننده است

باب در بیان ترغیب به خویهای نیک بزرگ

آنحضرت صلام فرمود بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی بادیست
بسوی جنت و مرد عبیدته راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نرسد بشود
نزد خدا صدیق یعنی بسیار را تشکود و در داری خود را از مد و غ گفتن که کذب راه می نماید بسوی فجور

روز قیامت فرمود پیروز استم کردن و بخل نمودن که همین پنج پیشینیان را ہلاک ساختہ است
 و از ایشانک ترین چیزے برین امت شرک اصغرست یعنی ریاسۃ کلید دروزخ است این
 نماز کہ در چشم مردم گزاسے دراز نہ و دخل ریاء در ہر عبادت برابرست جز صوم و نساۃ
 سچیزست دروغ گفتن و خلاف وعدہ نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن
 بسلامت منقہ است قتال و کفر و درواری خود را از گمان کہ دروغ ترین غمنا ہمین گمان بہت
 و فرمود مسیح بندہ نیست کہ خدا یتعالی زوی شبانی رعیت خواستہ و مردی روز یکہ ہر دو کو
 خان رعیت بود مگر آنکہ حرام کرد خدا بروی جنت را آنحضرت صلا فرمود ای خدا ہر کہ والی
 چیزے شد از امت من و گران آمد بر ایشان گران شو بروے و آئین دعاست بر والی ظالم
 و فرمود چون مقابلہ کند سیکے از شما بید کہ اجتناب کند از زدن بر روی سیکے وصیت خواست
 اجتناب نبوت ہر بار ہمین فرمود کہ ختم کن و فرمود مردمانے کہ خوض می کنند در مال خدا بغیر حق
 ایشان را آتش دوزخ ہا شد روز قیامت و اجتناب باریعالے روایت فرمودہ کہ اسے
 بندگان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آزمایان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر
 و آئین حدیث را شرحی درازست در کتاب ریاض المراض فی غیبت آنست کہ ذکر برادر سلمان
 بچیزے کن کہ او را ناخوش می آید اگر آن عیب درونی نیست این غیبت نشد بہتانست
 یعنی بر ترازو سے است و فرمود جسٹ نکنید و ہما چیزے نیفزایید و با ہم دشمنی نہایید غیبت نکنید
 در پس پشت یکدیگر نہایت بعضی شایع بعضی مانع بعضی بکنند بعضی بر بعضی با شہیدگان خدا برادران یکدیگر
 مسلمان برادر مسلمانست ستم نکنند او را و خواری سازد او را و خردنی شمارد او را و تقویٰ را سچاست
 و اشارہ کرد بسوی سیدہ بار یعنی جای تقویٰ دلست کہ در سیدہ بودہ است شہر لچسپ
 ہمارا دل ہے عرش وہ ہے یہ تری منزل ہے آذ بدی این قدر بسست کہ یکے برادر
 مسلمان خود را حقیر دارد بہ چیز مسلمان بر مسلمان حرامست خون او و مال او و آبروی او و
 از ادعیہ نبوت اللہ جنبی منکرات الاخلاق والاعمال والاهواء والادواء ومعنی

و فرمود بسیارترین چیز بر آنست که در آرزو داشتست رسیدن از خدا و حسن خلق است و چون
 نمی توانی که همه مردم را با اموال خود گنجید باری که از شما بطور وجه حسن خلق آنها را بگنجد متوسل
 آید به برادر مومن خود دست و متوسل محالط با مردم و صابر بر زاری آنها بهتر است از متوسل که محالط
 مردم است و نه تشکیک بر این است آنها و فرمود الله احسن خلقی نفس خلقی منی خیار کم است
 من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بسیار عجب روی خویش نیکو ساز خوی خویش را

باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرماید من باینده خودم تا باین می کند و هر دو لبش بذكر من می جنبند و هیچ عمل نکردی
 که نجات دهنده تر باشد از این دعا خدا بهتر از ذکر خدا و نشست قومی در مجلسی که در آن خدا
 کنند مگر آنکه اگر در می گردند نوبت بکسان ایشان باشد **س** آسمان همه کند بهر زمین که در و به یک کس
 یک دو نفس بهر خدایت نشیند و حق پوشد ایشان را رحمت خدا و یادی کند ایشان را در آن جماعت
 که زنده و بند و نشست قومی در جای که در آن نمانند و در و نفرستند بر نی صلاح که آنکه حسرت
 باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له و لا مدد به بهر چه است
 که چار جان انا و لا و اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله و الحمد له صد بار انداخته
 از وی خطا باری ادا کرد چنانکه در این باشد و جویری را گفت که بعد از تو چنانکه گفت که اگر آنرا
 با فقر تو امر روزی زن کنند برابرش آید سبحان الله و الحمد له بعد دخلقه و رضا نفسه
 و زنا عی شنه صلتی رحمت و صلاد کلماته اخبر محمد و آفرمود باقیات مساجات این است
 لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخبره الناس
 و احب کلام نزد خدا چنانکه است بهر کدام که شریعت کند زیانت نکند سبحان الله و الحمد له
 و لا اله الا الله و الله اکبر و الله سلم و ابو موسی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس راه ننایم
 ترا بر نری از کنوز جنت لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا حول و لا قوة الا بالله

نوخوسرا می نماید بسوی تبار و همیشه مرد و مرغی گوید و تحری دروغ می نماید تا آنکه نوشته میشود
 نزد خدا کتاب یعنی بسیار دروغ و دروغ دار بخود را از گمان بگمان اندک بدیست تشریف می دهد در راه گفتند
 چاره عیارم از مجلس خود که در آن سخن را نیم فرمود پس اگر از بی نیاید و می نشینید باری حق راه و اندک گفتند حق چو هست
 خود پوشیدن چشم و بازداشتن اوی و در سلام و امر معروف و نهی از منکر و هر که خدا با او می بخواند
 او را فقیه و فیم می گرداند درین مراد باین فقه نعم کتاب و سنت است لا غیر نیست چیزیست در میزان
 گران تر از حسن خلق و حیاء و شایسته از ایمان و آنچه در یافته اند مردم از سخن نبوت اولی
 از انجمل این است که چون شرم ندارد هر چه خواهد که بکن و چون قوی است ترست بسوی خدا
 از مؤمن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خواه قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه
 ترافع دهد و در دوجو از خدا عاجز نشو و اگر رسد ترا چیز است یعنی از آفت و تکلیف مگو که اگر چنان
 کردی چنین شدی و لکن مگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف کوی که گشت
 عمل شیطان را و حق کرد او تعالی بجناب نبوت صلیم تا آنکه تواضع کنند مردم تا آنکه بغی نکنند هیچ یک
 بپس هیچ یک و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که را کند آبروی بر او و مسلمان خود و پس پشت او
 رو کند خدا را را از روی او روز قیامت نقصان نکند هیچ صدقه و مال و نیکو و بد و بگوید
 از طرف خدا که عزت را و فروتنی نکند و احدی مگر آنکه بلند تر باشد که او را خدا یتا له و دیگران
 خاکساری است عالی مقام است چون چون بلند هم بودی پستی نظر پوی و فرمود ای مردم
 فاش گردانید سلام گفتن را و بخورانی طعام را و بیو ندید رحما را و نماز گزارید در شب و مردم
 خفته باشند و آید بخت سلامت از عذاب پس درین دید که شب زنده داغ و خفتنم که که
 تلخ کرد بر استخوان شیرین را و لکن حال ما این است که عیسای دل مرده اگر ارات کو جا
 تو کیا به چشم بیدار تو هست پر دل بیدارندین و الله و غفر او فرمود وین نصیحت و خیر خواهی کردست
 و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و الله مسلمانان
 و عاقله ایشان نصیحت گوش کن جانان که از جانان دست خود را در بند جانان عاقله اند پس پیر دلان

النشور يوشل أن شب بنكاهم نيزي گفت كن يا سي اليك النشور اليك المصير من فرود
 واكثر دعاء روى صلح بن بوسر بن اثناف في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
 الناس واذا عيت جناب مبارك روى صلح بن دعاء اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي واسراني
 في امري وما انت اعلم به مني اللهم اغفر لي جدتي وهنلي وخطائي وعمدي وكل ذلك
 عندي اللهم اغفر لي ما قدمت وما اخرت وما أسررت وما أعلنت وما انت اعلم
 به مني انت المقدم وانت المؤخر وانت على كل شيء قدير تفق عليه وحكي گفت اللهم اصلح
 لي ديني الذي هو عصمة امرى واصلم لي دنياي التي فيها معاشي واصلم لي آخري
 التي اليها معادي واجعل الحيرة مني اداة لي من كل خير واجعل الموت راحة لي من كل
 شر اخرجه سلم عن ابى هريرة رضى الله عنه وحكي گفت اللهم انفعني بما علمتني وعلمني ما ينفعني و
 اسرني عما لا ينفعني ودر روايته وغيره انه ذكره في آخرة شئى گفت وزد في علمك الحمد لله على
 كل حال واعوذ بالله من احوال اهل النار وعاشه رضى الله عنه لاي دعا يا مننت اللهم
 اني اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر
 كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم اني اسألك من خير ما سألك عبدك
 ونبيك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبيك اللهم اني اسألك الجنة
 وما قرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من النار وما قرب اليها من قول او عمل واسألك
 ان تجعل كل قضاء قضيت له خيرا اخرجه ابن ماجه عن عائشة رضي الله عنها عن جابر بن عبد الله
 بن ابي هريرة رضى الله عنه روايت كروها انه گفت من مود رسول خدا صلح دو كلمه انك محبوب الله
 بسوى من سبك هستند بر زبان گران اند و ريزان و آن دو كلمه اين است سبحان الله
 و بحمد الله سبحان الله العلي العظيم **قال** في الآخر اخرج الكتاب قال مصنفه الشيخ
 العالم العالم العلامة قاضي القضاة شيخ الاسلام اضع الله وجوهه الا ان افرغ
 منه ملخصه احمد بن علي بن محمد بن حجر في حادي عشر من شهر ربيع الاول سنة

ص الله الا اليه وقومو دوعا بهين عبادت مست و در لفظی آمو که دعا منزه عبادت است و هیچ
 شی بزرگتر بخدا از یمن نیست و دعا کی که میان اذان و اقامت کنند مرد و نمیشود و دست
 شرمناک و جواد دست شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بردارد آنها را خالے برگرداند
 و آنحضرت صلاچون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو نموی آورد آنها را تا آنکه ردی خرد
 بآن هر دو دست بسودس و وسع نمودس بمجموع طرق این حدیث مقتضی آنست که بندش حسن است
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلعم روز قیامت کس دست که بسیار
 در و خوانست بروی علیه السلام گویم صدق ترین مردم درین شیوه زمره اهل حدیث است
 کثر الله سواد هم در رفع عماد هم و اهلك من عاذا هم که مردم و در هر درس و تالیف ^{تالیف} و در
 وظیفه ایشان است **س** و در زبان و مونس جان است نام یار یک دم میورد که مگر نمی شود
 و قمر و سید الاستغفار که بنده آن را گوید این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
 و انا عبدك و انا على عهدك و وعدك ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء
 لك بنعمتك علي و ابوء لك بذنبي فاغفر لي فانه لا يغفر الذنوب الا انت و این
 و ربجاری است و بود که ترک نیفرمود این کلمات را بیکاه و بیکاه اللهم انی اسألك العافیة
 فی دینی و دنیا و اهل و عالی اللهم استر عیاتی و امنی و دعائی و احفظ من بین
 یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتك ان اعتدال
 من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك و تحل عافيتك و نجات
 نعمتك و جميع مخطئك اخبره مسلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبة الدين و غلبة
 العدد و شامة الاعداء و مردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یكن له كفوا احد
 و قمر خدا را بنامی سوالی کرد که چون بدان سوال کرد و شود بد هر چون بدان دعا نموده آید بر پیروز
 و بهنگام صبح چنین می گفت اللهم بك اصبحنا و بك اصیینا و بك فحیما و بك نموت و الیک

و دیگر جمعی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصا باشد مغفورا نه و توبی
 و دیگر که گفته است از برای او اول و نصب حکم کرده که مطیع ایشان مغفورا است انشاء الله تعالی
 و عاصی و چپ و دیگر عصا است است و رفع عقوبت از بندگان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان
 بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت و دلیل ندارد بلکه دلیل قائم است برخلاف آن یا
 نساء النبی من یأت منکین بفاحشة مبینة یضاعف لهما العذاب ضعفین و یا
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیئا **ع** و دیگر که بایر پیر زاوگی بنظر نیست
 و دیگر مختار در باره مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار رسالت
 و این تقدیر را باندست که ایشان را خیر قرون و فضل ناس و معدل بتعذیل نبوت اعتقاد
 کنیم و در نیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف و سب بر باطل و لکن بغی فخرج باغی از دوازه اسلام
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلو ان احدکم
 انفق مثل احد ذهابا ما بلغ احد هم ولا نصیفة پس ما مردم که بعد از سیزده صد سال از یوم چه رسد
 و چون سباب آحاد و مسلمین فسق است و قاتلش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی
 اصحابی لا یتخذن و هم من بعدی غرضا فمن اجهم فجهی اجههم و من ابغضهم فبغضی
 ابغضهم و دیگر اجتماع و رسا به و بیعت از برای تلاوت قرآن و تدوین حدیث و کتابت علم دین
 و قرات قرآن از برای اسوات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سازار تفافات ممنوع نیست اگر خالی
 از سب و دینه و ولیم است از نما که شرعی اقر و اعلی حقا که بیس و بخوان ثابت است تعهدا
 احوط آنست که قصر را و در الشریع نمایند و در محفل نو ایجاد و مجلسی سازند بنیاد که محتوی بر نماز و شکر
 و بیعت باشد نشینند و بتوانند از آن بگریزند که در امتیان بی بیعت امید عقاب است نه رجاء
 ثواب **و** اگر ترا بتماشا عید خود طلبند و خلیل و ارجوانی بگو که بیام و دیگر حلف بفر خدا
 بچو باد شاه و کلام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیه بدان سبادت
 کرده است زود بابتغفار و لا اله الا الله گفتن تذکرش می باید نمود و دیگر سنت بقیه نبوی است

ثمان وعشرين وثمانمائة حامدا لله تعالى ومصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم
ومكرما وصيلا ومعظما وكان الفرج من تعليق الكتاب المبارك صبيحة يوم الأحد
المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع وخمسين وثمانمائة غفر الله لكتبه ولوالديه
ولا هله واقاربه ولكل المسلمين آمين وحسبنا الله ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا
محمد وآله وصحبه وسلم انتهى بحروفه واقل قد طبع هذه الام في هذه الايام سنة
الهجرة ببلدة بصريال المحمية فان شئت ان تعقب على ادلة ما في هذا المختصر بأسرها رواية
ونحن نجاء فرجعنا فيها ما يشفيك ويكفيك وبالله التوفيق وبالله ازمة التحقيق

خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كل باب

مسألة علوم اهل اسلام راعى اهل تدوين بطوامر كتاب وحيث خير الانام سلام ارجح علوم من جهة اجتهاد
نمی دانند جائزست واین چنان می تواند شد که از عالم بحديث حکم خدا و رسول در خاد و تبيين
پرسند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمن همین معنی دارد و علامه اصحاب جناب نبوت آید و ترون
شکنند شهود آنها بانچه همين را می رفتند اين قیودنا مسعود که ياران راسه از برای اقتدا و اسوة حسنه
بکتاب عزيز و سنت مطهره تراشیده اند اراجيف سؤقه بيش ميت هرگز را خطه از ان در دو ادين اسلام
است شما نمیتوان کردن سرور خاطر اجاب زانرا زراى ست بدمن و قلعج باغ محمدان
تمنا بد و دیگر راجع آنست که اوقضاة مقلدند بهی خاص از مذاهب اسلام جائز نیست و هر که
عارف کتاب و سنت و بالغ مبلغ اجتهاد و در مسائل دين مست او اوقضا جائز باشد و بسيج زمانه از
قائم بکج المدخالی نیست الا اقل از مؤلفات متعه نافه ایشان ۵ فلو لا که ما عفا فذا الهوى
ولو لا الهوى ما عفا فذا که و دیگر اعراب با و نيشين که جز مجد تکلم بشما و دت على از اعمال اسلام
و فريضه از فرائض دين بجائى آرند حکم ایشان حکم کفارست لعمرو الله و عليه هم صاعيدهم
و تطويل سخن درين شان و اشتغال بقل برهان از باب الضاح و اضح و تبين بين باشد

جمله صفات یکی است خواه استوار بر عرش باش یا اثبات یه و عین و نحو آن و همه صفت از صفات
 دی سبحانه و تعالی و دارای موجدان است و جا نگذارد به متدعان و راحت رسان متبعان
 و فرقی تا بقدم هر کجا که می گزیده و هر که شده این دل می کشد که جای نباست و دیگر اختلاف علماء در
 دین از طرف همین تقلید غریبه و زنده و قرون مشهور و لما بانخبر اتباع سنت بودند پس این دو آیین بدست
 در آغاز صد چهارم از هجرت نمود اگرشته راه بسیاری از کسان زد و دانه و شب کثیر را رفته ساخت
 و زودریان آیات کتاب و حدیث نبوت تا ب تعارضی و تباینی و خلافی نیست و لو کان من عند
 غیر الله لوحده و افیه اختلاف کثیر این همه بهشت وشت که می بینی در افق آراست و آثار الله
 انی فی فکون و دیگر اسامی خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توفیقی است کم و بیش را و دران راه
 گمزه نیست از انجا و دران بر حذر باید بود و قصر بر مود باید کرد و در اهل انجرات و نحو آن بعضی از الفاظ
 ترا شنیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند و باغ مراجع حاجت سر و صورت
 شمشاد و خانه پرور را از کثر است و دیگر حدیث حفظ چهل حدیث جمیع طرق خود ضعیف است بحجت
 نمی آرد و کم ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیز نیست
 زیرا که احکام سلام همه متساوی الاقدام است و بر چهل حصر چار است است مامورست بر ساندین است
 اگر چه یک حدیث باشد بلغوا عنی و لواءیه نصحت درین باب و دیگر عبادت بطمع جنت و ثواب ترک
 معصیت بخوف نار و عقاب صحیح است کتاب و سنت بران دلالت دارد و بدین معنی سر بهم خوش فاد
 طمعاً و اما من خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماکوی و اگر شهود یک
 از اصحاب باطن بسقط این خیال فتنه بد نیست لکن سخن در آنست که فناء و بقا مقصود از اذنیست
 آنچه مطلوب است همین است سلام با حکام ظاهر سلام است و پس و دیگر حدیث الحسن و الحسین
 سید اشباب اهل الجنة بر اطلاق خود دست بعد از استثنای انبیا و رسل و کبر و ملل و مهنداران
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سید جنتیان نبود چه حدیث خبرست نصیحه حصر و دیگر عشق زمان و
 بے ریشیان را و وسیله وصول بسوی خدا و حب او تعالی که خوانیدن که گرای از نوعی از بت پرستی است

بر سر بایر که در چنانکه سید الشهدا داشت اگر چه تراشیدن بموی سر روی جواز دارد و لا سیما در
 حج که حلق افضل از قصر است و در حق مردان در پی نبوی گفته لم یخلق الله فی صلبه راسه الشریف
 الا صرعه موات انتی تخمین سیاه خواجه است و هم کلاب الناس و توسط مجرب بخند از طول و عجز
 مسنون است گوار سال هم در او باش ولی حبیب و له حکمة و طویله اعمدا ابلا فائدة و کافها
 بعض لیالی الشتاء و طویلة مظلمة باس رده و قش شارب آن نجاست که اطراف لب
 نمایان گردد و نه آنکه او را از پنج و بن تراشد و جواز حلق مروج است و دیگر تادیب رعایا و بر ارباب
 نزد وقوع جنایت و عصبیان و مانند آن قصه است بر بنوار خود و قیس غنیست و ادله آن مواضع
 همچو مخصوص عموم است از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم سلم و این مواضع در نظر اللائحه
 و جبران کجا ذکر یافت فراجه و دیگر در مال جز ذکوة حق و دیگر نیست مگر آنچه ادله خاصه در آن آمده
 و جوب ضیانت و سدر بن محرم الدم و قوله تعالی و اتوا حقهم و قوله سبحانه جاهدوا
 باصولکم و الفسکهم و خوان و دیگر عام الحرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیه در بیوت زیه
 بر قدح استیلاج مستحدث است با اتفاق سلیمین اجماع متبعین قرچ بن برقوق در صد نه از
 هجرت احداث چهار مصلی کرده و رفع مناره مقصدی صالح دارد که شنو انیدان اذان است
 کسان بعید پس اگر کدام منعه معاوض و شود جایز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حیات
 نبی آمده و دیگر استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه نمیدانند استصحابا بالبراءة الاصلیة و
 تمسکا بالادلة العامة و اذغالین شجره در خبات مسکله از ساک طلت غلطین است چه
 اصل در همه اشیا باحت و طلت باشد تا آنکه دلیلی بیاید و نقل فرمایند و لا دلیل علی تخصیص ذلك
 ظرفی گفته تنباکو نجیزی است که عاشقان آن رامی کشند و مشوقان می نوشتند و سنگران را در
 بینی در آزند و دیگر در لب پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق اولاد صحیحین است
 و سنت است این قدر پس باشد که شجره از مکان و زمان و اندو صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است
 اعتقاد را موافق ظاهر آن درست سازد و بعالج التشبیه بحکمة اجمالیة لیس کمثله شیء و حکم این

لایح و کافها
 رده و مظلمة
 بنمایان
 باشد

و دیگر آن تمییز کرده اند اول مفهم لغوی است و ثانی اصطلاح شرعی و دیگر لفظ آل و اهل بیت
 و از اول و ذریت و در بعضی صیغ صلوٰه و احادیث صحیح و اقیق شده و هست مأمورست بتصلیه بر ایشان
 و تا که توان غیر آنی است باموریه و ترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر دفع فسد و بوجوه
 آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند و دیگر صلوٰه بر صحابه و ملائکه و
 دیگر صلوات بر جمیع انبیاء علیهم السلام ثابت است بلا خلاف و قوله صلوات الله علی آل
 ابی اونی و بنحو آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعضی مائول است و آثار آنست که صحابه را بعنوان
 و اهل علم را بر حجت و اهل حسان را بتقدیس یا و کنند همه جائز است چه مقصود و عاست از برای
 میت به عبارت و لفظ که باشد و لکن اتفاق و فرق در نبی و غیر از خوشتر است و دیگر در دوستان
 بر رسول خدا صلوات واجب است فی الجملة غیر حصرواقل چیز است که بدان اجزاء اشتغال امحاصل می شود
 یک بار است خصوصاً و نماز و فضائل صلوٰه و مزایا که تر تشبیه از پیش است تا آنکه بعد از تلاوت
 کتاب الله هیچ وظیفه بکار در روزی رسد و بجا و جلد و احوال و او را سعد مردم باین سعاد
 زمره اهل حدیث است که الله تعالی سواد هر و دیگر راجع آنست که تلاوت قرآن کریم بفضل
 او کار است و بعد از صلوٰه و سلام است بر آن حضرت صلوات الله و آل شریف او خصیصه و موطنی که فضل بدان
 وارد شده و تا که صلوٰه بر آل غیر آنی است لصلوٰه مأمور بها و دیگر در حدیث ثقلین که تسک کتاب
 و عزت آمده است مراد بدان صلوات و عزت و علایق و ذریت اند که بر طریقها تا نور و جود مجد خویش مایشان
 دارند نه هر جا اهل فاسق و بدعتی و آخر حدیث مذکور فاعلموا کیف تخلفون فی فیض ما اشارت میکند
 بحسن سلوک باین هر دو و بزم عزت عالم اهل بیت بر غیر و س و دیگر نسب اولاد باین است نه ثابت
 اگر چه مداخلت مادرین باب ثابت است مگر بنی فاطمه که بنی نبی اند صلوات مگر و ملائکه که فرشتگان
 نه عاقل را و اول بنا بر مزید حرمت سادات است و ثانی بوجه کمال خست و دناوت و اتصال قصب
 بنحضر نبوت صلوات شرف نمایان دارد منقطع نشود و در قیامت لکن نفع آن مقصود است برین
 آل و کافر هیچ سود ازین انتساب دست بهم نمیدهد آن اگر مکه عند الله اتفاقاً کفر نص عام است

بابت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بکلماتش پیوسته و توحش آن در اسلام یکی
 از کلمات شیطان جیم است چه در کتاب عزیزه بر نفس بصران کید گیر و در شده و عدم غرض بین
 نظر بازی و نشا بر پستی است در آن آفتاب است جزا و سجا نه افرایت من اتخذ الله هم
 و مخالفت این فعل با توله تعالی و الذین اصلا اشد جلاله از اوضح و اضحات باشد و دیگر
 حب الدنيا رأس کل خطیئة و در حقیقت قول جندب یکی است گوینا حسن تاحسن بصری مروفا
 مرسلهم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث و آمده درین باب است مثل الدنیا صلعون
 و صلعون ما فیها الا ذکر الله ای عالم او صلع و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیج هر عصیا
 و جفا همین در نیلین سپنجی طلست **س** دیوانگی خوشی از بوی تومی خیزد و به رفتن کمی خیزد
 از کوی تو میخیزد و لای الحقائق الخیریت الدنیا و دیگر کفار مخاطب اند بفرع اسلام و معاقبان
 بر ترک آن و اوست بران توله تعالی ما سلاکم فی سقر قال الم نلک من المصلین الآتیه و توله تعالی
 و یل للمشرکین الذین لای تون الزکوة و نحو آن و دیگر نفی توحید و صفات فی اجماع قول فلا سدر
 معتزل و جمیع و غیر ایشان است و اثبات او سجا نه در جنت فوق غریب کلابیه و اشعریه و کرامیه ایشان
 و جمهور صوفیه و فقهاء مذاهب رباعه است الا ماشاء الله تعالی و اشعریه در باب اسماء و احکام مرجیه اند
 و در باب قدر جبریه و در صفات نوسه از تخم دارند و اقوی غلامب درین باب مذنب محدثین
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون
 تقطیل و تاویل و الله اعلم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه بابت تعالی با لفاظ منحوت
 مشکلی میکنند و در میان کسانی که آنرا باطل از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا
 که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم نبیان که بیان ساخته قل الله ثودس هم رفی
 خنضهم لیلعون و دیگر موداس لفظ آل و اهل بیت خودی القربی و عمرت و دریت و امانت
 و کلام علماء و فقهاء و احد است و مراد بدان کس است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یکبیکه صدقه بروی حرام است از قرابت و بی صلح

در و س باشد تا اگر بنا بر صفت کفرست خود کفرست و حدیث شریف از روح مومن فاسق نمی
 آمده تا بهج طاغوت و اهل آن چیرسد و دیگر هجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط امن
 چنانکه واجبست چنان مگر آن ممنوع و لکن آمد و شد در آنجا از براس تجارت بصورت امان
 جائز و در صورت عدم امان نهی عنه و توطن بهیچ حال روا نیست بلکه در آن اندیشه ذایل بیاست
 و الله اعلم و دیگر تا که هجرت بعد از وجوب با وجوب عدم غدر و مانع آخرتست و عاجز و کفر معذورانند
 ان شاء الله تعالی و دیگر قیام بملک اسلام اگر چه حکام آنجا فاسق و ظالم باشند اولیست از
 قیام بملک کفار هر چند در آن امن و امان باشد و آنچه معتبرست در انیار هجرت وجود امنست در
 اعتمال با حکام اسلام و اذ لیس فلیس و دیگر اگر در جنازه مسلمان حاضر شود و یکی رعوی اسلامست
 و دیگر رعوی کفر تقدیم نماز بر رعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر نفیقه باشند و این سفیه بلیل آنکه و س
 بعلم خود منتفی نشده و این با وجوب حمل کار محبت بسته نوده و دیگر یکی از خصم حکم شریعت را خوا
 دان و دیگر حکم کفر می خواهد اگر این خوشتر بنا بر کراهت و استخفاف شرعست کافرست در ذ فاسق
 و حسب التعزیر برید و ان یخاکموا الی الطاغوت و قد اهر و ان یکفر و لیه و دیگر صفة نبوت
 در مرغوعی صحیح نیامده بلکه در اثر سے از آنجا صواب وارد شده و لاجتنبیه بلکه آنجا حرام می شود آنست که
 بیک دست بود و حرکت عنیف و بطش کبیر که امر و نظام می کنند نزدیکست که جرت باشد و دیگر
 سمعی که خالی از منکرات باشد نه حرامست و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحتست و باخبار و آثار
 صحیح ثابت و با فرائض حرامست اما احتراز اولیست زیرا که توقعش بندرت بوده و مشتغال بکار بزرگ
 غالب نفوس اماره داعیست بسوی بیجا حمل و افعال فوق العاده و قیل و کانی که نزدان چستی کنند
 بر آواز دولا بستی کنند و دیگر عبدالوهاب بخدی عالمی بود از طلاس حجاز و در حبس غلبه داشت
 ایجاد کلام در حسب جدید نکرده مؤلفاتش در توحید و رد و بحث شرک بوده است جمعی که خود را منسوب
 می کنند بسوی او این نسبت بچستست سمود اسیر در عیبه بیعت و س بر ابل بد و اطراف ملک
 تاحرین شریفین غزو کرده بود و لکن این هنگام در شش و سی و سه هجری خاموش شد و در ملک ماند

دین باب و دیگر در ایاد کفار در جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و مجوس و زندقه
 که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بلیل آیه سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان
 آنجا است که جزیره دهند و امر باخراج ایشان از جزیره که عرب و در حفظ از ارض عرب و در حفظ
 از حجاز وارد شده و سوم مجوس و اهل صف آمد و با ایشان همان سنت اهل کتاب استمال یا بکفر
 یعنی وجوب اجلاس از جزیره عرب و آن عبارت است از آنچه بحر هند و شام و جله و فرات محیط است
 یا مین عدن تا اطراف شام طولا و از حد فانیف عراق عرضا و اندر علم و دیگر عمل بر مذہب
 که برخلاف حدیث ثابت است حرام است و ایجاد تقلید ایجاد بدعت علمای اسلام اجتناب
 کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول است پس بدعت نیست طاعت از برای مخلوق و در حدیث ثقات
 و هر چهار را نهی کرده اند از تقلید خویش و احادیث از ایشان نصی درباره تقلید خود یا تقلید غیر خود مکرره
 و هر که عجمی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی و احادیثی که دلیل بود بر اختیار
 تقلید داده اند بلکه دلیل قائم است برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بزم آن **ع** اسک
 و بدیه تحقیق و هر یک مقلد را پیچیدنک تا بکسی هر سو پیشتر دیگران بیند و دیگر بندگان و شیعیان و اهل اسلام
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست غیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد
 حلا و اختلاف کردند و را که در اسلام است یا در حرب و مذہب حنفیه آنست که در اسلام است و
 مذہب محققین آنست که در حرب است و مسلما از معارک است و اگر در حرب است پس جرت
 از آن بسوی دار اسلام واجب باشد لکن با من کجا و اقامت جهاد و نفس و در حرب محتاج است
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و دیگر موافقت رعایای اسلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و
 جز آن موجب یک بودن اینان با آنان است و من یتولهم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم
 فهو منهم و هر که از دل بیزار است و اعتقاد خطی این امور ندارد باقی است بر اسلام کفر فاسق و
 مرکب کبیره است و هر که از دل دوست دارد راضی است حکم وی ظاهر است و دیگر مانع کفار فاسق و
 حاصی و مرکب کبیره است و آیین و قبی است که درج او از برای ذات وی بدون ملاحظه کف کانین

و در نماز صبح باشد و در پنجگانه بحسب اقتضای وقت و صلیت کار و تقوت و در وقت نماز و در وقت
 عشاء هم نیست و افضل طول صلوة و مناسب ابعاض اوست و کثرت و کیفیت مفرداً و جماعت
 موافق حال مأمورین و تدابیر است بر وضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر
 بعد از استیجاب جمیع درجات سیر و قیام بعضی شب افضل است از قیام تمام شب مگر اگر ایالاتی باشد و مسلمان
 و افضل صیام صوم و آو است و وصال و سر و آن علی الاصل منعی عند و از خصائص نبوت است
 اما احادیث من ذکرک تشغلهما علی الشب و تلبیها عن الزاد و در اوست بر بخشش و اکل
 نشن از فضیلت در چیز نیست بلکه هر چه میسر آید خوب است قل من حرم زینة الله التي اخبر
 لعباده والطيبات من الرزق و احبها نية ابتدوها ما كتبها لها عليهم و احبها
 من المتكلفين و این تکلف عام تر است از اجال و دشین آری بذات و بی تکلفی و بی سانسنگی
 در جامه و نان از طاعات ایمان باشد و افضل در سفر بحال سیر ترک سنن و آداب است جز در وقت
 صبح و در وقت در حالت نزول ترک حج و فعل بر آداب حسن باشد و تخطی در هر فرصت است و صوم
 بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضو هم روا باشد و آنگاه در سجده
 بحالت جنابت نوم نمکند اگر چه با وضو باشد و در است تیمم نزد عدم یا تقدیر استعمال تیمم
 خوف و ضرر از شدت بر و نحو آن و تلیف وضو است در جملاحوال و افضل در انعام لیل رمضان
 اکمال عدت شعبان است و در یوم شکر حصیان ابو القاسم باشد صلح و هر چه موجب است کثرت
 بران در عمل خدمت و جمیع احوال است را اولیبت بران هر چه حال سنت است بحسب اختلاف
 آن خاص احوال و زمان و مکان و خلط با دروم و کل بر ایند اسه آنها افضل است از اختیار عزالت
 و در از از رحمت و کما بنی فضیلت یکدیگر بر دیگر است باعتبار وقت و دن وقت باشد چنانکه درین هنگام
 آفت فرجام و ترک سبب مع الحجب یا سبب با تفرقه علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکه سبب
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار حین بر عرش و نزول و در شب بسوی آسمان و بنا
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است بجا نیست تشبیه با برهنی است بجا را بر لیس کماله شی

از عین و اثرش چیز پزیده و گمان محمی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در تفسیر و تفسیر
بر جاده استند اکتب حدیث است چه بر هیچ کیسه از افراد است اسلام بر طاعت خدا و رسول
اتباع احدی از علماء فحول قدیم یا حدیث را جهتا و تقیاسی سے واجب نیست تا عبد الوهاب
مسکین ابن سکین رسد و دیگر خط عمل بخود ریخت نیست بلکه بر صورت بر روت است و چون عود
کند با سلام ثواب علمای سابقین او بیوی و مادر گردد و گناه و روت نشود اسلام هیچ عا قبله
و دیگر اجرای قصاص را در اسلام شرط نیست در در احرب همه جائز است و ریاستهای اسلامی
واقع و نهند و جز آن در اسلام است اگر چه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس
در دمه کرده و نه عالم و دیگر اسامی ایام و مشهور در جا بلایت دیگر بود و در اسلام همین است که امروز
ستل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تا پنج هر قوم و ملت دیگر است بعضی از بیوط آدم
علیه السلام گیرند بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خداست صلوات برایت آن از عمر فاروق شده و گنگنان حساب با قناب کنند و اسلام
با بتاب و قور صورت جنت است و هر صورت نار و دیگر قیام لیالی رمضان با حادیت صحیح ثابت شود
لکن تجدید است رکعت باز یاده و خوشایع بر یازده رکعت نیز فزوده پیش یاد تا جائز
نیست بلکه چند انکه افضل بیشتر ثواب اکثر آنها اتباع سنت مبارک دارد و دیگر سلف تخصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احکام در آن مخالفت نموده و ائمه اربعه و اهل حدیث و عافیت بودند
ازین علم و لکن پسینان چندان توکل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خلطی غریب
و عجیب علوم دینی را داده و موجب غیبت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کاحول و لا
قوة الا بالله علوم کتاب و سنت چک است که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سگ کنند
و فروغ عالم افروز فنون شرعی را ترک داده و تاریکی ضلالت و بدعت اقتضای علم بقیه همانا انزلنا
علیک الکتاب این جرات از کس آمده که مشاوه محبت دنیا بصیرت و ابرو شنیده اللهم غفرا
و دیگر هر سبیل و نماز و ترک هر بدان هر دو ثابت شده و افضل قیوت است نزد وجود نازل نماز

در نماز صبح باشد یا در پنجگانه محسوب اقتضای وقت و صحت کار و توفیق و در هر دو هم او ممکن از
 عدم تمیزیت و تفصل طول صلوة و مناسب ابعاض اوست و کیفیت مفرد او و جماعت
 موافق حال مامون و مداومت بر وضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر
 بعد از دست جمیع و حالت سیر و قیام بعضی شب افضل است از قیام تمام شب مگر اگر ایام ایام رمضان
 و افضل صیام صوم و اوست و وصال و سروان علی الاتصال منی عند و از خصائص نبوت است
 اما احادیث من ذکر که تشنگی و علی الشرب و لیها من الزاد و مداومت بر بخشش و اکل
 خشن از انضلیت و چیز بی نیست بلکه چرب میسر آید خوب است قل من حرم زینة الله التي اخرج
 لعباده والطيبات من الرزق و ترهبانیه ابتلا حوها ما کتبناها علیهم و ما انا
 من المتکلفین و این بخلاف عام تر است از اجمال و تشنیه آری بذات و بی تکلف و بی سائلی
 در جامه و نان از طاعات ایمان باشد و افضل در سفر نکات سیر ترک سنن و آداب است جز در وقت
 صبح و در وقت در حالت نزول ترک جمیع و فعل بر آداب حسن باشد و تفرغ در فرصت است و صوم
 بشرط توانائی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضوم رو باش و تا تواند و سجده
 بحالت جنابت نوم نکند اگر چه وضو باشد و در است است تیمم نزد عدم یا یا اقتدر استعمال تیمم
 خوف و ضرر از شدت برود و نحو آن و تکلیف وضو است در جملا احوال و افضل در انعام لیل رمضان
 اکمال عدت شعبان است و صوم یوم شکر حصیان ابو القاسم باشد صلوات و هر چه موافقت کرده
 بر آن رسول خدا صلوات و هر چه موافقت بر آن هر چه موافقت بر آن است را موافقت بر آن است بحسب اختلاف
 آن خاص احوال و زمان و مکان و خلطت با دروم و کفلی بر این است آنها افضل است از اختیار و است
 و در از از رحمت و کما فی فضیلت یکدیگر بر دیگر است باعتبار وقت و در وقت باشد چنانکه درین هنگام
 آفت فرجام و ترک سبب مع کجی یا سبب با تفرقه علی الاطلاق در سایر اوقات نیست بلکه سبب
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار حین بر عرش و نزول و هرجب بسوی آسمان دنیا
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز نیست تشبیه با غیر حق است بجز از این کلمات شیخ

از معین و اثرش چیز پسته زبیده و گمان جمعی از اهل بدعت که خدشین این روزگار در تفسیر و تفسیر
برجاده استند الکتب حدیث است چه بیسیج کیست از افراط است اسلام بفرط طاعت خدا و رسول
اتباع احداث از علماء و فحول قدیاً و حدیثاً و اجتهاد و قیاسی است که واجب نیست تا به عبد الوهاب
مسکین ابن مسکین برسد و دیگر خط عمل بحدیث نیست بلکه بر موت بر روت است و چون عود
کند با سلام ثواب علمای سابقین او بیوتی و مانگر و دو گن و روت نمیشود الا سلام بعباد عا قبله
و دیگر اجرای قصاص را و الا سلام شرط نیست در در احرب همه جائز است و ریاستهای اسلامی
واقع و بوند و جز آن و الا سلام است اگر چه خط حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس
در و مختار کرده و زنده علم و دیگر اساسی ایام و مشهور در جابلیت دیگر بود و در اسلام همین است که امروز
استنسل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تا پنج هر قوم ملت دیگر است بعضی از بیوط آدم
علیه السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از هجرت
رسول خدا است صلوات علیه و آله و سلم و آن از عمر فاروق شده و بنگنان حساب با قناب کنند و اسلام
بما تباب و تقرصورت جنت است و هر صورت نادر و دیگر قیام لیالی رمضان با حدیث صحیح ثابت شد
لکن تجدید است رکعت یا زیاد یا نیا و خود شایع بر یازده رکعت نیز فزوده و پیش یادت ناجائز
نیست بلکه چند انکه افضل بیشتر ثواب اکثر آنها اتباع سنت بهار و دیگر دارد و دیگر سلف تخصیص کرده اند بر
تحریم تعلم و تعلیم علم منطق و فلسفه و احکام در آن مخالف نبوده و اندک اربعه و اهل حدیث و عافیت بودند
ازین علم و لکن پسینان چندان توکل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خطای غریب
و عجیب علوم دینی را داده و موجب غربت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کاحول و لا
بخرایا بالله علوم کتاب و سنت چک است که استخوان بوسیده هزار ساله یونان را چون سنگ بکنند
فضیلتهم در کربلا زن و پسر غریب را ترک داده و تاریکی ضلالت و بدعت اقتضای لم یکفهم اننا انزلنا
قرآن کبیر است و هر که از دل دور شده که منشأ و محبت دنیا بهر بصیرت او را پر کشیده اللهم غفر
عاصی و مرتکب کبیره است و آیین قوی است که روح او از بزرگتر از فضل قدرت است نزد وجود و نازل خواهد

با قایلیم دیگر ششانه متوطن گردیده و بعضی اخبار و آثار در فضائل بلند و او شده و لفظ هندی جز در آثار
 گذشته و لکن این روایات خالی از شد و ذرا غایت بلکه نکات نیست **س** گزینست از پیش از این
 بوستان بندگان آدم زنا زو نعمت جنت چنان گذشت و دیگر استعاده از مردم و تروی و غرق
 حرق و فقر با حدیث صحیح ثابت شده اگر چه در بعضی آنها اجر شهادت نیز ثابت است پس مصاب
 این پیغمبی سر را خودش خواهد و اگر بخواسته با وجود استعاده و ذرا از مواقع آن ابتلا رود و با اجر
 موجود و کفیه فلوب نقر است و دیگر صلوة ظهر را در فارسی نماز پیشین و عصر را نماز و کرب و مغرب را
 نماز شام و عشاء را نماز خفتن و صبح را نماز بادا گویند و هر یک را ازین نماز با اول و اوسط و آخر
 و ششاخت اوقاتش از شایع بر وجهی آمده که در دریافت آن بروی و قروی و صبی وزن و چهر
 و برنا هم یکسانند و حدیث اقام و صیغ و ششانه ضعیف است و افضل او اے دوست برینقت
 در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا و دیگر در کواکب ثابته و سیاه
 محقق است کتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل هیئت برین هر دو صل افشوده اند
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر مورد طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و عرس و برق و جز آن آمده و
 سید طی در هیئت سنیه یکم آن پر و نته و فیه الطوب و الیابس و دیگر نیست سلمان حرام است
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجموع است با و کتاب و سنت و ضرورات را خارج از آن
 داده اند فاما رفع الاشکال و دیگر سبب شفعه شرک و خلط است نه مجر دهم سالگی جدا که از هیئت
 تعاض میان احادیث باب مکرر و کسی که عارف نیست بحقیقت استدلال و توان نیست بر مدارک
 شرعی پس در هر چه شرکت اند و دو دست خاند باشد یا چمن شفعه در آن ثابت است با حکما
 و تبر قیامت پذیر نیست و طرقتش مصروف گشته و حد و دوش می رود و دیده در آن شفعه رأسمیت
 و دیگر نفع قبول حرام است علی الاطلاق و امر تنوید آن بصحت رسیده و قبر نبوی را که یک شبه بلن کردند
 و دیدن فعل صحابست در قول نبوت و بنا کردن بر گور را فر و خفتن چراغان بروی گنج و محل نمودن

و تاویل در آن و صرف آن از ظاهر فرج مکنزیه قویلیل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات
 ظل کمالات و نفوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و دقائق آن خاص حضرت
 الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **ع** عقل در اثبات وحدت خیر می گردد چرا که آنچه جز
 هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است و دیگر حمد و مصلایان و سوال مقبولین و توبه و استغفار
 و سید استغفار و دعا همه ثابت است و انکاش الحاکم منصوص منوقت لبس بدان حرمان است
 از مرتب کمال ایمان و تمام احسان و دیگر رفع سبایه و تشدید نماز ثابت است بلبست صحیح و از
 اوضاع اصحاب انسان نوزده صورت باز و عقود اعداد وضع کرده اند و لکن آنچه در رفع سبب است
 عقد پنجاه و شش است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الامام از شما دلیلی باین دیگر
 مرکب کوع با امام مدک رکعت نیست و هر که قائل و جوب قرات فاتحه خلف امام است قائل است
 بآن و هو الحق گویند مخالف آن باشند و بسمله آیت است از فاتحه و از دیگر سوره جز سوره برات
 و دیگر خواندن فاتحه در پیش امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح حکم غیر متشاب و غیر منسوخ
 نیست نماز هر کس را که آنرا خوانده و استماع و انصات در غیر اوست زیرا که این کریمه در بارگاه
 باخصوص نیامده و حدیث مخصوص است اگر عاقلش گیرد و احادیث و جوب قراتش بخدا و از رسیدن
 آسمانی سواست فاتحه چیز دیگر نخواهد که انسان منع صریح آمده و او را منع مقتصدی از خواندن فاتحه
 در پیش امام همه و اسباب است و نیست و انی با اثبات مقصود و غالبش از محل نزاع جنبی اقتاده و دیگر
 جواب شافی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا التمسک علی التقلیل
 او المتعصب الغیر السدید و دیگر اختلاف کرده اند و چنانکه که بهبوط آدم از آنجا شده و نزد جبه
 آن جنت در ارض بود پس از کفانی که بکافی و بران اقتاد و نزد دیگران همان جنت است
 که اسلامیان روز آخرت در آنجا در آیند و او را هر دو فریق بسیار آماره فی صحیح صحیح که تلخ
 صدر کند و عطش اضطراب بر در میان نیست پس اولی توقف است از خوض در امثال این
 مسائل و اندام و دیگر بهبوط آدم از جنت اول و در زمین هبوط بود و از اینجا اولاد و ذریه است او

فرموده تا آنکه آخر از تقلید مردی از گروه شنگان اقتضای نموده اند و بعد از قرون شهود لها بخیر
 نزل و قلائل بسیار و رد و برق ایشان در دانشندان خزیده و نوبت خلافت و جدل
 تا حایک رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بطلان ممدی و تزلزل عیسی علیها السلام
 متصور نیست **۵** خوشنودی نسبت مطلب ما به یارب رحیمی یارب ما به دیگر امتساب
 بسوی نایبی از مذاهب بر وجهی که خروج را از ان مذاهب مکرده و ممنوع و اندر عین ضلالت است
 و سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناسخت و مردم مالت اولی و ثانی را اجتماع تقلید
 مذاهب واحد معینه نبود و همین دو گونه مردم بود علماء و عاقله عامه در مسائل غیر مختلفه صفات و
 و تحسین و احکام نماز و روزه و حج آن از آباء و اجدادین بلاد خود می آموختند و در واقع ناداره
 بلا تعین فتنی استقامی نمودند و بجای آوردند و در علماء جمعی بود و من در تتبع کتاب و سنت
 و متصل ز برای افتاء و دلایل هر دو و گروهی در امور متوقف فیه با جهاد می برداخت
 لکن بدایت تبرک آن نزد تمیسر و وجود دلیل می کرد و از وجود تقلید نمی فرمود و بعد از
 دو صد سال هجرت مذاهب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذاهب مجتهدی بعینه
 کمتر بود و مجتهد گاه بی استقلال بود و گاهی فی المذهب و صد چهارم راه درسم تقلید فی الجملة
 شیوع گرفت اما نه باین جهود و لذا که امروز است این همه التزام و التیام نزد زوال دولت اسلام
 از خلفاء و اهل اسلام صورت گرفته و کان احواله قدس احق و لا و باین بگذریم و در بیان
 شما متعذ و چیزهای نو در دیانت ایشان پیدا آمد و روز افزون شد مثل جدل و خلاف
 و تفرقه و کلام و عقیده و همه بر غیر اساس است و بر پایه و سوس و دیگر شرک و الوهیت و عبادت
 در ربوبیت و شرک و زینت و ارادت و توطیل و تشبیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت
 و بالعکس قوی و حیده و الوهیت و ربوبیت و عبادت ثنات است با و لا که کتاب و سنت و چنانکه جمیع
 را اس جمل طاعات است چنان شرک سر ملاسه نیات توحید کفر و نوب شود و انشا و اعدا
 و شرک محبط جمله حسنات گردد بلا ارتیاب کتب و رسائل توحید هیچ چیز مفید و بخیر آن کفیل بیان

آن و از آن حقن جامه بران و نوشتن بران و نوشتن بالای آن خواه از براسه بران باشد یا
 بخرآن و پامال نمودن قبر و گرداگشتن و نزد و سوزن و نیا نمودن و آوردن و جانوران را بران
 اصحاب قبول نمودن و از براسه زیارت اموات سفر نمودن و پالان لبستن و مقابر را بران
 گرفتن و عیدگاه ساختن و اشغال این امور بظلمت بر ظلمت است و بعضی ازین چیزها بسبب حد کفر
 و لغت و شرک و بدعت و فسق و فجور می رسد و دیگر نماز و توبه چند و چیز ثابت شد و یک رکعت و
 پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و روایت سه رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود
 یک تشهد با فضل آمده و در آخر شب افضل است و حاجت مند را در اول شب جائز و درین یک رکعت
 تقدیر با اول و آخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد و دیگر در اختلاف در میان صحابه و تابعین
 در مسائل فروع بین عدم تدوین کتب سنت و فقه حدیث است هر یک بحسب معلوم خود کاری کرد
 و بعضی را صحبت نبوت بیشتر میسر شد و بعضی را کمتر و نزد عدم دلیل برآمد که با جماعت بود و لکن
 بعد از آنکه سنن درون شد و صحیح از ضعیف متاخر گردید باقی اختلاف یعنی چه غایت مافی الباب آنکه
 در مشتهات استبرأ کند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک دهد این طریق اسلام است بے
 نزاع و کمتر است سلوکش فرماید و از جدل و خلاف بیو تیر از لکمان بدر رود و کایا را لون مختلفین
 الاصل رحم ربك پس بقی از وقوع و اختلاف مرحوم است و واقع در این غیر بدون و دیگر
 سبب اختلاف فقهاء و تباین افهام واری است و بعد سافت فزاری و عدم علم با حادیت مصطفی
 بنا بر عدم تدوین و ادوین سنت و اختیار اخبار بر اصل و موقوف و مرفوع و منقطع و ضعیف و شاذ
 و منکر لکه موضوع و متعلق و جز آن بحسب تیسر و عدم تمیز و لکن بعد از تهنید بحسب و تنقیح سنن حاجت
 باین مکردن باقی نیست بحسب سلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را سنگ و سنگ
 را معروف گردانیده است و سنت را عجت و عجت را سنت دانوده فانا لله وانا الیه راجعون
 و دیگر سبب اختلاف در بیان اهل حدیث و اهل ائمه کثرت روایات و قلت اوست طایفه اول
 از طبقه نخستین گشتن و کوشش بسیار در جمع متون و طرق نموده و جمعی دیگر از علمای سنی در اجتهاد

لله و از بران و از
 تابعین و از علمای
 و دیگر از علمای
 و دیگر از علمای

و در حق زمان است سبب است و غرض بصیرت از زن و زن از مرد و امر و امریست و از ابدانیت از برای
 غیر قبول نمی آید و برینست علیه دلیل که غضاب و خفا آنست که انجبه را بدین آن رونمیت
 و چنین بدین فرام و ساق و غرض غرض و پس و صدر و از آن که ابدانها جا نرود و دیگر خرم و خجسته
 از برای شفا و مرض و دفع دیگر نوازل و ملا و تش بطریق و طیفه رواست و بی از برای منع آن
 معلوم نیست چه این ختم و قنات و حکم و دعاست و سبب صمیمی را عاود شده و محروم از و محروم از نفع
 و دواست و موثق بدان صاحب احتیاجت و وفا و اکل علم و ذکر و تجربه کرده اند اثر و نفع این ختم را در
 دفع کاب و شیطانات و دفع عداوت از میان و اندر اعلم و دیگر برعت در لغت اختراع شده غیر مثال
 و در شرح آنچه شرح بران و از گذشته ذلاله و نه اشاره و نه قول و نه فعل و هر برعت ضلالتست
 و هر ضلالت در نار و تقوینش بسوی حسد و سیئه بلا دلیلست و ایجاب تمش ایجاب برعت و اصل علم
 و دیگر تارک ضلوة خدا بر وجهی که وقت نماز بر سر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگذاردن آن جزا
 کافرست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صمیمی داده درین باب پسند از لوالباب نیست و وجودش
 آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه ابی حاتم الا البخری و آیین دلیل صریح و نص صریحست
 بر آنکه ترک نماز از موجبات کفرست و دیگر وقت نماز فوت شده چنانست که یا دش آمد و این آنست
 نه قضا اگر نمیان یا بنوم بگذارد و است و اتمقضاست مقام آنست که عاود اتمقضا بود و لکن قوله علم
 فذلین الله احق ان یقضى یوم خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صریح و بدین
 موجود نیست و دیگر بر وجوب ترتیب و قضا و فوائت دلیل صریح نیامده و تجربه و فعل و دلالت نمی کنند
 بر آن که آنکه بوجوب صلا ایجاب آید حق فی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از
 شوب اغراض و محارضة و قضا و آن و جماعت سبب می نماید و دیگر زنان را گذاردن نماز در مسجد
 خلعتست و لکن خانه های ایشان بهترست از برای ایشان و منع ایشان از ساجدنی است
 این قدر بسندست که خوشبویا لیه نیایند و در شب بیایند و قرق نمودن در زن جوان و پیر
 بی دلیلست و در خصوص حضور ایشان در صلی و لیلها آمده مگر آنکه اندیشه کلام مفید یافتند

این مسائل و احکام است و دیگر آنکه از اندوختن و در بعضی عبادات اهل قبور و جزایان از امیاری
 باین تن علم غیب و استناد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصه پروردگار است شرکت
 یا کفر جز خدا احدی معبود و سجد و مستعان و مستند به و هیچ زمان و مکان نیست **هـ** غیر حق چه
 دلت را بر بود و بدست راه تو همان خواهد بود و دیگر اخبار و آثار و در بیان عرش و کرسی مابین
 عرش و سما رساله و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و دلیل و هنار و سماعت و نجوم و مهرها
 و آب و باد و سحاب و مطر و صحران و محرمه و زلزله و جبال و بحار و انهار و کجربیل و فرات و
 نیل و سیحون آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی شاذ و بعضی غیث ثابت است پس آنچه در فواید
 و سیاحتیه در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر اوست لائق و قوی است
 بنا بر عدم دلیل و هر چه برین بقول فلاسف است یا ما خود از اسرار بکلمات غیر حرری است بقبول بعضی
 از ان بیانات اهل دشته باشد اما ما موافقیم بقصدیق و تکذیب آن و اقتصار بر اقوال و عدم
 تفوه به و راه آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن بوی سروریش بجماد کتم و سائر احوال
 جز سوادند و ببلکه ما مور بهست و سوادندی عنه است احادیث صحیحه درین باب وارد شده و در آن
 تنظیف شعر است از شمس آینه تبه بران و مخالفت اهل کتاب است و غضاب دست و پای در رنگ
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارده در این باب و آنچه است و دیگر حالت زور و حریر
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تنگی نپذیرد حرام باشد و بسیم و اللعوبها
 یکف شتم آری اهل و شرب و آذین بسیم مردان را هم منعی عنه است و لکن حرمت سائر استعانتها
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خود روش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را همه
 الوان جانوست جز منصف بدون فرق میان محنت و خام و حلا نبوی سرخ محض بود و معطل بعضی
 صغیر و بزرگ و تران را خصصت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب سالک تمیز عمار
 و از ابرود و در سرائیل اذن داده و از اسباب نهی نموده و بر جرثوب بطریق ناز و نموت و عید و غزوه
 حرام است و حریر حرام و راجع در مشوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و جلیب و ازواج مطهرات

این هر دو آن بر دوی ایجاب شایع است و جمهور فقهاء اتفاق کرده اند بر ترجیح اوله و قول ثانی
ایشان که دلیل شریع چهارست مجروح است بادل ساطعه و مجاب است بکجایه که در اصول نیست
نکوتر است و دیگر صد و یکبار از انبیا بعد از نبوت منتفع است و قبل آن نزد جمهور غیر منتفع
و صد و رصنا از مختلف فیه است اکثر بخوار رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب
در شریع نفیاً و اثباتاً موجود نیست و لکن ظواهر اوله قاضی است بوقوع الابدست از تنبیه بران فی اهل
یا قبل از وفات و دیگر اجماع اکثر ثابت شود و واقع گردد و آتی لم ذلک پس متبر دران اجماع
اهل آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء و در اصول قول اصولیان
و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و فس علی ذلک و عدم عبرت باین فرق
سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین برگزرا از دریافت صواب از خطا و حق از باطل
و نت از بدعت و راجع از مزج محروم افتاده اند و قیاس را انواع است و متبر از ان همان قیاس
سبلی است پس بس و قیاس محبت است در امور دنیوی و استحسان نوعی از بدعت باشد و دیگر
قول فعل صما که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات محبت نیست خصوصاً نزد مصداق
باله و قرآن و معادیت رسول الانس و اجماع آنرا محبت گفته جمعی تیره بران نیانند
و معلوم است که احدی جز نبی معصوم و طاع نیست آری این قول فعل شاه و متابع شریعت است
می تواند شد و دیگر سه ذرائع ثابت است بسنت صحیح و منع از ان ناجائز و مذنب مالک دین
باب اربع مذاهب است نظر بلیل و این طریقی نزدیکتر است بتقوی و طهارت و حافظ است
از وقوع و جریمی و دیگر رؤیت نبی صلعم در مقام نزد بعضی محبت است و نزد بعضی محبت نیست و
شأنی راجع است و کریمه اکمال دین و انتقام نعمت و جز آن دلیل است بران و هر چند نام ضابط
باشد اما بروی و بر غیل و محبت بقول فعل مرئی در نوم منتض فیه شود و چه غلام آخایم
همه از آفتاب گویم نه ششم نه شب پرت که حدیث خواب گویم نه آنرا بیاست که چون بعضی از مردم
مست آنحضرت صلعم را احتفال بولد و خواب دیدن عا کا بر شایع است نکا ران نمودند که محبت

که دفع حضرت مقدم است جلب نفع و دیگر صدقه و زکوة حرام است بر بنی ایشان و از
 بعض ایشان بر بعض نیز نارواست و حدیث وارد در باره صدقه بعض ایشان بر بعض غیر
 ثابت است و جمعی ما شتم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نیز تقبض صدقه بطوع
 جائز است نه فرض و لکن احادیث دال بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر
 وقف در راه خدا جمله قرباتی است که تقبض آن بعد از فعل روایت نه واقف را و نه غیر او را و بیشتر
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند واحدی بدان سودمند نگردد و در مصالح مسلمین جائز است و
 ازین وادی است آنچه در کتب مکره یا سجد نبوی یا بر قبر شریف و صلوات نهاده اند تا با وقاف شایسته
 دیگر چه رسد و بگوید هیچ حدیثی مرفوع صحیح صحیح بلا علت امر سفر از بی زیارت قبور نیامده و مجرد
 حجت بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب مضیق مذکور یا موضوع است
 و سفر زیارت شامل جمله قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل است محبت نیست و نه قول
 احدی جز شاع و دیگر تشدید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زخرفت
 آن مجوز زخرفت اهل کتاب منع نموده و مراد تشدید رفع بنا و تطویل اوست و زخرفت یعنی زیارت
 پس تشدیدش داخل بعثت بود و بعثت منکالت است و دیگر ثواب قرب و صدقات هداة
 از انبیاء با موت میرسد و لکن اقتضای بر صورت آورده احب است و ادنی بسنت ثابت و زیادت بر آن
 غیر ضروری است و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نماز از ولد و صیام از دوسه و از غیر ولد و دعا از
 ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را سنون است اما بدین شد در محل
 و زمان را منع خود زیارت دعاسی مانور خوانند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مد رک سلام
 بطریق صلوات احرام اما استغفار از برای وی نارواست و لعنتی که بر زواریات قبور آورده مراد بدان
 کثرات زیارت اندوزان اگر جمیع و فرع و بی تابانی و کار غیر معروف کنند امید است که باز نشود
 و اسد اعلم و دیگر اوله شرعیة منحصر است در دو چیز یکی کتاب عزیز دیگر سنت صحیح و این هر دو دلالت
 دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بدلیل از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و احادیث

بران دلالت و آنچه دارد و التزام نهی به خاص عبرت است بلاشک و تشبیه و اینجا بیش ایجاب
 عبرت و انذار به نفع اندی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد
 و تقاضای غیر محتمل در احکام دین ممنوع است بنص القضاة ثلثة و جزء آن و مجتهدان در مذمت
 از عمری در از منقرض گشته اند و در شافعی و حنابل و بسیار گذشته و آمده حدیث مثل اصحاب
 صحیح است و جز ایشان بالغ بود و بیایم ابتدا و طلق و یحیی بن جعفی کثیر و بجمع غیر از خدم و ششم سنت
 مطهر و رقط بن و نحو آن و هنوز اثری از آن در بعض افراد باقی است و لا یخلو عنان عن
 قائم یحیی الله لعباده و تصریح آنها و طلق بر جا کس از انا ضل است و تجر و اس است و
 آن ابر رحمت در نشان است و می و یحیانه با نام و نشان است و دیگر جمعی گفته که اصل در
 اشیا بااحت است و نز و بعضی منع و نز و بعضی وقف و اول حق است و اول کتاب و سنت
 بران دلالت دارد و اگر آنکه خصی آن و بر این منع و وقف را حواشی شایسته و بایسته گفته اند
 که در اصل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل اوله تساوی هر دو است در قوت و ضعف و معنی تعادل
 مخالفت است در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت و ظاهر باشد نه در
 فضل الامر و آن ظاهر را علمای حدیث مدفوع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشد و تعارضی نهی
 که غیر مدفوع است در مؤلفات فقهاء خصوصاً اهل آراء و وجوه ترجیح قریب حد و وجه است که
 در ارشاد الفی و حصول المأمول بایة السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مشتمل است
 بر صرف و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمه و خلف و مخالفین این مسئله بموجب انذار و الا
 بر ثبوت آن و تشبیه بکلام غیر حاج است بلکه اجمالیه آورده و در نفی مخالفت هیچ شی با و سباحت
 در اوصاف و نعوت ذات مقدس لا بهوت ایمان کامل آنست که سر یقبول امثال این مسائل
 فرو دارد و خویش را در آن روا ندارد که ما منورستیم بغوص و خویش در کشف حقائق صفات
 بلکه واجب بر اسلک سبیل سلف صالح است که از یحی و لا یغیبها و رعایت گذشته اند و دیگر

بر بحث یعنی چه آن خواب اهل غلط سماع یا عدم فقه یا عکس القضیه نمود و دیگر مبتدیان نیست که اظهار وسع خود
در استحصاف ظن بکلم شرعی نموده و لابد است که قائل باشد و او را ملکه اقتدار بر استخراج احکام از اخذ حاصل بود
و این را چند شرط است یکی علم بخصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع
آن و تعیین عدد آیات و احادیث مجموع است انحصارش در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست
مقدار کفایت بسندست همچنین در سنت تحدید بپانصد حدیث قول عجیب است و صحیح همان
مقدار کفایت باشد دوم آنکه عارف بود و مسائل مختلف فیها تا بر خلافت اجماع نزو که یک قائل
بحکمت اوست فتوی نه به علوم علم است بعنت عرب تا در تفسیر کتاب و تفقه حدیث بی راهه
نرود و حفظ آن از قلب شرط نیست ممکن بر آخر جهش از زوایات ائمه و مواضع آن کافی است
چهارم علم است باصول حدیث و فقه بر قدر را متسویه احاطه و چند انکباء در آن طویل است
کار آسانی گرایم چه آنکه عارف بود و بنا بر سنخ و نسخ این هر دو اصل اصیل و آیین بغایت سهل است
چپه حفظ پنج آیه و ده حدیث بلکه کمتر از آن چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان نماند و بار
در بطا قلمی تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنیع فقه و آرای است چیزی نیست و
قبور و دین مراتب حسب موجب نزول از ترتیبات دست و بیان انواع اجتهاد و قیاس را
جای دیگر است غیر این مختصر و دیگر تقلید در سنت انداختن قلمه است و در گردن غیر محقق تقلید
بدی از نماند و غم و در اصطلاح قوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر محبت پس عمل ب سنت
خارج است ازین تعریف زیرا که از وادی قبول رو آیتست نه قبول راستی و محمل لفظ اطاعت
اقتدا و آئینه و اتباع و منضم و متک و نحو آن بر تقلید دلیل مفاہست مستدل است
بودن این الفاظ بمعنی تقلید بحقیقت لغویست و در حقیقت مشربیه بلکه مجاز اصطلاحی
نیز نیست **و** سائر مشرق و مسافت مغربا و ششمان بین مشرق و
مغرب **و** دیگر آثار تقلید در مسائل شرعی غیریه نزد بعضی جائز و نزد بعضی دیگر سندیست
نزد بعضی آخر واجب و نزد جمعی از ائمه دین مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

هر در و در و در مان است چون داد و داد و رسید در دم باز خدا شفا دست بهم داد و قرآن شفا
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را تو قضا و معج عبادت است او را قلب و قالب را
 همین دو علاج است و داد و دعا و مختلف شفا و حصول دعا مبین بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول
 منفعل یا که امر مانع قوی و عائق خارجی باشد و تقویض در داد و افضل است و اعراض از دعا
 حرمان محروم در تادیب آداب و شروط و عاقصیه می کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت می نمایند
 حال آنکه این تصور خود از ظرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق مقال
 و اکل حلال است و آن کجا حدیث پیدا به الی السماء یقول یا رب یا سب و مطهره حرام
 و مشربیه حرام و حلیسه حرام و غذای با کرام کافی استنباط لذلک نص قاطع و بر بیان
 ساطع است درین باب و نیست دعا و دعا و اخیالت توکل بر خدا و دیگر معنی مدار کار خود بر رجا
 ندارد دست و بنصوص رحمت و غفو و غفرت بهر دست خود آویخته و بر سبقت رحمت بغضب
 است لایعقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جریا را جایا ندهاده فهمیده اند که ایان همین تصدیق مجرد
 و عمل در آن دخل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را صلاح آباد
 اسلام منتر گردانیده و بعضی بر شفاعت انبیاء و علیهم السلام فریب خورده و آیین همه بتاثر کثرت
 جهل بی طاعت علم و فهم است او تعالی چنانکه گفته نواز است همچنان گفته گیر هم است ایمان
 خوف و رجایا به هیچ میزان بدون دو پایه کار نمیدهد و از پایی بسته چه آید و از دست شکسته چه
 گشاید صفت جمال با جلال همنان است و غفار را بقمار هم و زان کسین آنست که عمل می کند و
 بیشتر سد و گول آنکه نمیکند و امید دارد حسن ظن دیگر است و غرور را و غیر از دیگر کتاب و سنت
 کفیل مواضع خوف و رجاست و بر مزاو این هر دو هیچ امر مخفی نیست الله غفر او و دیگر قبیح در اسرار
 حدیث بیدعت قومی زریان می کند که دمی باشد بسوی آن و اذ الیس فلیس آری هر که شکر اقرت
 از شرح و معلوم از دین بالضرورت است روایتش مردود باشد و نه اصل عدالت در روایات و
 رجال اسانید و سانیه همین ضبط و صدق است پس باین قیود و دیگر مجموع است و تحقیق متفق اند

سخن در کردیت عرش بنابر انکار استوار حسن بالای آن بهنجار حکما پی شین و رقتار خلاصه
یونانین و شیوه تکلیف مبتدعین است جز زبان ایمان سودی و گیرنی آرد اعتقاد موافق ظاهر
کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بحث و انماک و خوض در آیات ذات و صفات شیوه
غیر رضیه جمیع و افراخ ایشان است و همذات احدیث بر تقدیر کردیت عرش نیز اثبات صفت
استوار و احاط و توقیت و علو در رفع مکانت کرده اند و لکن و این سینه و اشباه و نظائر او را
منسوب بسوی جبل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکما پیشین نموده و قدرتم الدست دیگر قومی و ترک
او امر و نواسته و عدم اتهام جعل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقصود شده سید و شکم سیت
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیده اهل کتاب است چه او را و از ائمه برائیان او امر
ترک نواسته و عمل بارکان داخل است در مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و مؤمن بعضی و کافر
بعضی غیر مؤمن است بخدا و رسول اگر چه تنقید باشد بشهادت و ظاهر و دیگر انبیاء و رسل اسط
سیان بود و عباد هر که برایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده و سبند بهر
خدا و ناجی و روز جزا است و هر که برخلاف ایشان بستی ملعون و ضال و محبوب از قرآن
ذو افعال است انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و در اسط دانستن ایشان در دفع ضا
و طلب منافع هیچ حصول رزق و شفا و مریض و نحو آن شرک است این کار خدا است کار بندگان
مصلط نیست بنده بنده است گو بر آسمان پر و خدا خداست گو بر آسمان دنیا فردا آید
العدل عذاب و ان ترقی و الارب و رب و ان تنزل و هو دیگر شفاعت مقیست باذن و توبتش
از کتاب و سنت هر دو است مگر هیچ یک نمیدانند کوی و لان شفاعت می و در آید یا خیر و اگر
در آید در باره وی پذیرا میشود یا نه اسید داری با عمل صلاح نشان و دانشندی است و یاس
با وجود عمل علامت کفر و خوارسه و رجا با جرأت بر ذنوب و دراز دین داری تشرکان کوئی
و نشان و احسان کم و نردمی کنند اگر ایشان او اسط و وسیله خود در نجات و ترقی یافتن پذیرند
چیسیت پس ما با ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان است ما اشبه الیلالة بالبارحة و دیگر

و همین است حق بخت و جزو متعین بتوقف اسلام بر معرفت حقائق و دقائق علم کلام که جز متدبر
 در معارف علییه آنرا نمی تواند فهمید از ابطال باطلات است شریعت سجد سجد بیضا که شب و چون
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و ملت صالح از دریافت این زیادات و زوادی
 شکم در عافیت گذشته **۵** بزهد و ورع کوش و صدق و صفا و دکن میفراس بر صطفی و
 دیگر توحیدی که کتاب و سنت بدان وارد شده نفی شرک است بانواع و اخلاص عبادت و توحید
 و الوهیت است باقسامه از برای اوجمانه و جهواره انبیاء علیهم السلام باطل توحید فلاسفه و هیسه
 و قد ریه و اتحادیه پروخته اند و محفل و نقل هر دو دال است بر بطلان آن کل ما خطی بآلک
 فایده تعالی سوسی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجربه ای اکل تر از تجربه سنت سیر
 و جان در میان نیست لبس و راء عبادان قرینه و لا عطل بعد دعوس و دیگر داعی بسوی تفرق
 در دین و باعث بر اختلاف اعظم و مسلمین و موجب تباین در شرح مبدین همین و دخل رای است
 در شریعت حقه پس بس ورنه مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله با هم متفق بودند و همگان را عمل
 بر نصوص کتاب و سنت و اوده قرآن و حدیث بود و قوی که فنون را س ظاهر شد مردم فرق متفرقه
 و اخزاب متجزه گردیدند الا من عصمه الله تعالی و این داد و عضال در اسلام از اهل کتاب خیره
 موسی علیہ السلام توریث را تفسیر کرد و ما شمشنا و این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود و پیمانند
 آرا خود در شمشنا میخندند و کم و بیش نمودند و نسخها از ان شهرت گرفت آنرا بجله کیلک ملو زمانم وارد
 اختلاف در دین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا س پیدا شد اهل شمشنا بنزله و بجان
 و ولایت اسلام و ملو زبان بشا به مقلدان اند و دین دین مبین **۶** در حق الزاج و وقت النحر +
 فتشبا بها فتشبا کل الامر + فکا غما قدح و لا ماء و کما غما ماء و لا قدح + و دیگر بزرگ
 از مبتدعه معتقد آنست که دی بر حق است و مخالف او بر باطل و خود را تابع نامه آسمانی و رسول ربان
 می پندارد و لکن فرقنا جیهی آنست که ماشه بر کتاب و سنت و مقتدی سلف است سنت پس پس
 چه میزان اعتدال سنت و بدعت حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دوا دینیش شریعت

بر قبول روایات فساق التاویل پس تشیع و نصیب و اعتزال و مانند آن قاذب و در قبول روایت
نیست اگر دعوت و کذب نیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بروایات اخبار است
از هم می باشد و دیگر سخن اقران و امثال که مخالفت هم اند و در مذہب و عقیده در غرور و قبول
و حق کید گیر نیست این تمذیب شوم باب عداوت و تعصب را بر همگان کشوده و از مجلس اسرار
انسان برشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالی و تقول اهل علم در تائید این حکم
و شوق این فتوی بسیار است و این جمع و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی
با هم سبب جدال و قتال بسیار و در مسائل و احکام بسیار گردیده و توقع می کند در دیگر می چوب شرعی
دینی دعوت ضرورت دینی بنا بر جسد و بغض او کسب نام در زمره سفار اول و دلیل مست بر غرور
اسلام و بر قبول دین و اوضاع سبیل است از برای خندیدن اعداء اسلام و چیره شدن یحیی
بر عثمان ایمان عصمت الله سبحانه عن ذلک و دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه است یک صحابہ
دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افرود و محدثان سر را آورد
بعده کذب و فسق فاشی شده و رخنه در کار و بار دین افتاد و چهارم طبقه اقران قاضی ابو یوسف
حنفی است و درین وقت نیز بعد و حفاظ کثیر بود اما در طبقات آخری و قضا و قضا علم حدیث
روایی نهادند آنکه شد آنچه شد و عقل بجای عقل نشست پس بی منت سخ و دیو و کمر شرمنا
بسوختن عقل زحیرت که این چه بولمبی است بگر شرمزده قلیل و شرمزده آخرین و انجمن الله علی
کل حال و دیگر طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدیس حدیث مستطاب
و مطالعه کلام علماء این هر دو علم شریف و در است علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را می
پس طبع حق است باطل و شبه خطاست بصواب طالب دین و علم را گرد و گرد بسیار و در گو
تقلید شوم انداخت از برکات و انوار قرآن و حدیث محروم میدارد و محال است سعدی که
راه صفا بتوان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان مع الزیاد
و النقصان و دیگر صحیح است ایمان کسی که اقرار دارد بکلام اسلام اگر چه بحث نیست از جمیع

و دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل چنانکه شرک شرکان نوعاً دارد و گاهی
 شرک در ذات کنند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اربع
 انواع شرک است فرعون و زمین عقید و مگر قار و بوجیه آمدند و دست بدین آوردند و خدا را کافر
 واحد و غالب بنظمین اسلام بدولت ایشان جاوه تاویل سپردند و تفویض را که بهنجار است
 بر کاران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر
 علم بسط و کسب و علم و افاق و استخراج اسماء ملائکه علوی و سفلی از ان حاوالت است دروین دلیل از
 کتاب نیست بلکه از افعال و اقوال سلف است بران معلوم نیست بلکه مظلون آنست که این نوع
 سحران و ازیهود باشد که اوراق را معلق و نیزات می کردند و از راه الواح نجاس و ترس و سحر
 و پرست آموخی نوشتند و مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آنرا دین رسم می یافتند و استعمال
 بنورات می نمودند و نقشه می نگاشتند و این همه مخالفت مین دارد و باخلاص عبادت و موافق است
 بطریق سحریه و نقاش و نیز کس که بجای بخت روز و ماهان انحر که ارقام و استر قانی کنند و اکتوانی بخند
 و دیگر در جاهلی و ارفع عدم استرقا و ارتقا است و کسان این مثلثت بجای بخت و رایج و عدد
 ایشان مقدار هزار است با هر معین الف هفتاد هزار دیگر باشد و مرتبه صغری جز از رقی است بیایا
 و احادیث و آنچه در زبان عربی باشد و نمود گرد و و شش بر که ام لفظ و معنی شرک نبود و ماورائیان
 همه در خود کالای بر پیش خواندست ها انا فی الله خیر ما انا که بل انتم بهل بیکه تفریح
 و دیگر احادیث وارد و ثبوت عدوی در عین انشیا با وجود امر بفرسان مجذوم و نحو آن منقص است
 بهرم حدیث لحد وی و لا طبره و نحو آن ای لحد وی الا فی هذک الا شیاک و در اصول تقویر
 شده که حام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تاریخ و دیگر وجوه بن و شیا طین ثبات است بخصوص کشید
 طیب از قرآن و حدیث و جاهدان جاهد اسلام است بلکه در انسان هم شیا طین اند و با وجود این ملا
 و هر چه در پیچیده که در مردم نمود اسرار و الکا را از وجود شیا طین یعنی سپه و دیگر اختلاف دروین و تفریق بر
 نه اسباب مذموم است بر لسان شارح هفتاد و دو دولت از زمین جانشه شده و نجات در فرق و واحد

لائث لما هر چه درین تر از سوره آورده است و هر چه سوره آمد ناسره است این بسیار از سوره
 دریافت نیک و بر جمیع غلط جلا احکام ظاهر و باطن کافی و دانی و شافی است و ما آنرا غلبه
 احصائی بدان سناده کیش برعت شده تا شیوه یاران نواب به غیر سنت نبود چاره دیگر
 دل و دیگر محبت عزوجل از اعظم فرائض است بر عباد و آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد
 و از این محبت ایشار کتاب اوست بر جمله کتب بعد محبت پیغمبرست مسلم و آیین نیز فرض است
 بر امت و از این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات بگمان پیغمبرست عباد و صلح است
 از اهل حدیث بحسب مراتب قرب و بعد هر یک از اتباع و ابتلاع و از این محبت اخذ است بقول
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و در هر حکم که برخلاف اوست از هر که باشد و هر کجا که باشد
 و در اکل قول عند قل محمد فاما آمن فی دینه کما ظن و دیگر دعای او تعالی نوی
 از انواع عبادت است بدوالت کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که
 بدست قدرت او تعالیست عباد غیر الله است و پشت انبیاء و رسل از برای همین اخلاص توحید و
 از اولاد و بانه نیبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سوره فاتحه سی دلیل است برین اخلاص
 افراد و از انان آن در هر رکعت نماز خوانده تا اگر از دیا در پس امام فرض است تا منتهی باشد بر
 تجربه عبادت از برای الهیانه و استعانت از وی و دیگر نزد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت
 نه خاص بر عتق نیست بلکه عواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد بسوی اخلاص در
 دین و تغییر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل باین
 مقصود مبعوث گشته و هر کس که در فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موجود متبع بالقاب مستحقه
 نجدی و دهبانی ابدال است از مقتضای عقل و نقل و دیگر تقلید اسوات مردم را گوهر است
 و پیر است ساخته است و بسبب انواع کفریات و ضلالت گشته و تفرقه عظیم در جماعت کلین
 انداخته اگر بگمانان قصر بر تسک بجل تنین کتاب و سنت مطهر جناب رسالت مآب می کردند
 فتور و تصور صورت نیکرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن اللهم یدی من هداه الله

حنی واحدست یعنی آفرینش و طول قامت بر مقدار شصت گز شده شش دیگر است آدم
 که او طفل می‌شوز باز شاب با شریح همین را علامت شوکانی روح ترجیح داده و حدیث دیگر می‌گوید
 و دیگر سنی حدیث من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میته جاهیة آنست که اگر کی
 با وجود امام بی‌میت او بی‌مردن او همچو مرگ جا بلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از نبی است و نبی
 امام حرام و کبیره و بهم در آن مفارقت جاعا لال سلام است و این کی از موجبات جا بلیت باشد
 و اگر امام وقت موجود نیست امید است که مصداق این خبر بود و لکن نصب امام بر است و حسب است
 سعاد ترک آن ترک واجب و اما است آنکه در اقطار متباعد صیغ و اطاعت اهل هر قطر از برای
 امام قطر خود ثابت و دخل کی در قطر و گیر سنی نبی عنه و دیگر خواندن قنوت و جز آن از اعمیه
 برای رفع طاعون و و با جائز است زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و و اعظم نوازل است و
 حقیقت طاعون و شرع و غیره و جز و خداب و دعوت نبی است نه فساد آب و و دیگر خفیه را که
 در مریضه شده اند این ارجا اگر با نبی است که عمل داخل در ایمان نیست گنوا ب و عقاب بران ترتب
 میشود پس بعضی سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر باین معنی است که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر
 صیغ و مذنب قدریست و دیگر جان و مال کافر غیر متناهیست و در دارالاسلام معصوم است بنا بر بقا
 بر ایمان اول و بودن در حکم اهل ذمه و در دار الحرب عصمت آن نیست و دیگر رای و شریعت
 تحریف است و در قضا است و همین است معنی قول بعضی اهل علم که تغیر و فتوی محسب از منه و مکنه
 و احوال باشد و کیف که مصالح و دیگر است و شریع و دیگر و هر کی را اوله و تفاسیل است که در حجب و بالغه
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث درباره کفار و ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و اضطبار
 بران بسیار آمده و جمله فادها و جبر و ابتلا و بر صبری کند و خدا با صباران است و صباران را جاییست
 و هتأ آنکه اگر غاری می‌خند خالی از نفع اخروی نیست و اشدم مردم در بلا و صبر خلق بر محض حضرت رسول
 فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل اللهم و تقنا و دیگر صفت بایستی و رخص با رجل صعود و و و
 و بعد و تخلص در رفع و خفض همراه و که خدا ایسان و تواجد بر سماع صوت حسن و بر نشید جرم و و و و و

بهین جهت مختصر گردیده و قرآن کریم معلومست بزم اختلاف و تفرق و تمیز حدیث شریف و این احادیث
 بعد از آنکه رسیده و حدیث اختلاف اصق و حمة لا اصل است نزد اکابر فقیهین و اگر ثابت
 هم شود غیبا دل برعت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر خود اهل نادرنا ربیعنی و ام
 بلا انقطاع است و بمعنی محبت طویل چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیة رح و شیخ اکبر ابن عربی فهمیده اند و
 ظاهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست و دیگر هجرت از فکر و کفر واجبست در هر زمان
 مکان اگر امان نیست یا امن است که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا تکلیف علی رؤس الاشهاد کند و با و س
 تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایکای فاکعبدون و درین باب چند بحث
 آمده و تصدیف مذکورست و همچنین قادر غیر واحد با من انشاء الله تعالی و دیگر قرآن سنت سنت
 بقرآن منسوخ میشود و ادلالش در اصول فقه مذکورست و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله
 رواد و دیگر در تصانیف امام غزالی رح لایا احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست ^{فلسفیه} ماده فیلسفیه
 و ماده کلامیه و ماده تربیات صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهره پاک نمایند
 صحیفه فقه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد تحلیل فرع معتقدست انشاء الله تعالی مع هذا علماء اسلام
 باصلاح و تجربه این کتاب ازین مواضع سوپر و خست سازند و لکن ^{و لکن} دیگر احادیث وارد و در ذم
 سحر و قتل ساحر عام مطلق واقع شده نه مقید و نه مختص بنوعی از انواع آن و قه میباش آنست که حکم
 جمله حرما علی اختلاف الانواع یکبست اما اهل علم در آن تفصیله کرده اند پس اعمال و تعلم سحر
 هر دو حرامست مطلقا گو بعضی انواعش اخف باشد از بعضی در اشد اهم و دیگر تعلم علم نجوم و کلام
 مصطلح حرامست بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات صلوٰه و سائیه و منوات و دریافت اوقات و صفات رب الارض
 و السموات چنانکه تبارک و تعالی آسمان دنیاست و آلا جرم شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائدی مضای
 و منافع گردیند و ثابت نمایند همه البطل باطلاست و دلیل قاطع و برهانی ساطع بر آن دلالت نمیکند
 و تو بر اوج فلک چو دانی حدیثست و چون ندانی که در سرای تو کیست و دیگر حدیث خلن
 آدم علی صومنه معانی بسیار دارد تا آنکه بوجهی رسانیده اند الصق بسباق و سیاق حدیث

می افتد نجس نیست چه اصل در هر شی طهارت است و استقصای بلبین اصل واجب تا آنکه ناقصی بیاید
و نقل کند و عمدت کشت کاران زرع و خرمن را تا اسکان از بول و روشت گاه بانی می کنند پس
دوسه و داب غیر ماکول اللحم حکوم باطهاره است و قول بخلات آن دوسه و دیگر لحم و دم است
حلال و پاک است و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذلله می تحریم و نجاست اوست و کاذب دلیل
و اما راقیه بمقام منع کافی است و دم مسفوح حرام است بنص قرآن نجس دیگر کذب و نمیه و دیگر
ناقض وضو نیست و اخباری که در باره نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج است و دیگر
واجب در وضو غسل قدیم است نه نسخ و وجوب این غسل بعد بیست صحیح و فعل رسالت صلوات
شده و قد جاها به من جاءنا بالقرآن و اثبات غسل بکتاب و افکار ثبوت نسخ از ان معنی
تخصیصات و حمایت مذاهب است بلکه آنچه ثابت است هر دو قراوت نصب و عبرت و اعدا علم
و دیگر مطلق مرض بنا بر جرح گو ضرر نکند و قدرت بر وضو ملا تو هم زیادت مرض مفید تیمم نیست
آری اگرگز نمیرساند گو آب موجود است تیمم در مرض جائز باشد و دیگر در اتم احدث نماز در عت
گزار و گو حدث می کرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدث و انغم در حکم
طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب اشیا حلال بر صاحب حدث بنا
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر بدان باشد چه از اکل مضرات نمی آمده و ضرر
زیادت علت بدولان افضا و بسوی ضرر برین و خوف هلاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین نصی بر حرت
اکل تراب موجود نیست و منع از ان بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جائز است اما است
صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین متوجه است نه فرض است
نه شرط صحت نماز پس سلس البول همان میکند که مری علت می کند و دیگر صاحب حدث مستمر گناه
در جماعت گزارده نمازش مجزی است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و منقطع کاست
لم یأذن به الله و لا رسول و غیر جنب و حائض قرآن نخوانند و بر منجس صحف از برای
غیر ظاهر دلیل برین نیست گواحتی که مستحسن باش هر چه را دلیل ساخته اند مجموع است و دیگر سجده

و جزات شفیقه و از جالبات منظر الهی است مسجد از برای این کاز نیست حیث است که بعضی ازین ائمه
 در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشهدا صلعم
 روز قیامت از برای اهل کبار از است اسلام ثابت است با دلاهی می تواند بود از آن و تعدیه انکار
 انکار شراعی دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص بر ایمان بمیرد و در غور و شفاعت
 گردد و لایستفعون الا لمن ارتضى و ارتضا از مهم است و اثر شفاعت حقه عقوبت و درست
 و حق گناهکاران در حق منزلت است در حق نیکوکاران و شفاعت را موطن باشد و از برای
 جلب او اسباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جانی و اقسام
 برع و درین و مانند میان خوف و رجاست و خبر انبیاء و قرآن و حجرا سود و شهداء و علماء و صلح
 هم شفاعت یکدیگر کنند مگر بهمان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار کر را خواهد و میلت کشید
 و دیگر خلق افعال حسن و قبح و خیر و شر همه با اذن الهی است اختیار عباد در اذن خلق نیست و
 عقل کلیل است در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود دست و تاویل آن صرف بیچرب و انکار
 صفات تعطیل تعطل عابد عدم است و مؤول عابدیم و مشبه صاحب تحمیم است و متصرف بظواهر حساب
 قلب سلیم است و هذا الحق لیس به خفاء + مدعی من بذیات الطریق و دیگر در صبر و جزم
 باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه است و اعتبار تدریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این در
 صفت معد و دست و در فضال خیر و شامل فاضله و بر آن ترتب اجر غیر منون و محبوبیت خداست
 و صبر در جزاء اجر و ثواب اعظم نیست از حلم و یکر او را استعمار در استنجا مطلق است نه مقید بفرج
 اعلى و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل تخریصش با سفل معلوم نیست گو مجرذتر و تطهیر آب
 در فرج اعلی کافی باشد و دیگر زبان حدیث نهی از شفاعت از سیده بابا و عصب و حدیث انما حرم
 من المیده الا کلها آثار ضعیف است چنانچه عام است و اول خاص و احاط غیر میده میباید چیزی نیست
 و نه دلیل بر نجاست سینه جز خوک موجود پس کل در بیع میده حرام است بدون فرق میان جمیع اجزا
 مگر اباب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر جنوب و غلات که نزد دوس در آن بول و روش

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذست بکم شارع علیه السلام فانها لکما فافله اگر چه
 احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خانگی بود و دیگر حدیث من کان له احام فقلنا لا
 لقراءة ضعیف است بنابر تفرد امام ابوحنیفه رح و حسن بن عمار با سناد آن و از قطنی گفته و ما ضعیف
 یعنی فی الحدیث و بر فرض ثبوت هم معارض حدیث قرات فاتح خلف الامام نیست که این حاکم است و
 آن خاص و بنابر عام بر خاص ضابطه مقبول و معمولیست و دیگر خواندن توبه و استعاذه در سبیل
 عز و قرات اولیاس است و بی مومنین از قرات خلف امام متناول آن نیست چه مراد بر آن قرات
 قرآن است پس بس و رفع یدین در سجود ثابت نشد و دیگر مجز و سجود بدون نماز یک عبادت مستقلة
 و بر آن اکثری ترتب و خصوص این دعوی در کتب سنت معروفست و عمل بعضی آن بر سجود و کافران
 یا بر نفس نماز مجازست و لا بدست در آن از علایق و قریبه و دلیل و از سجده بی نماز یک سجده ملائ
 دیگر سجده شکرست مثلاً اکثرت سجود مقربست بسوی میبود و بیشترست در انتخابت و عاز و خدا
 امام شوکانی در آخر عمر سجده بسیار بوی می کرد و او ان نفیسه جلد باها ملکها که بعضی
 عملها فی سجده لقلیل و دیگر صلوٰة بر آن حضرت صلوات در نماز نزد فقهار و واجبست و در غیر نماز
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و ادله وجوب صلوٰة بر سماع ذکر شریف جنبانیت
 صلوات مفید شریعت است در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوٰة منجی از اذکار است حدیث
 ان فی الصلوٰة شغلا معارض و نباشد و دلیل مخصوص مصلی از عورات نیامد و دیگر صلوٰة ماثوره که
 اهل علم بر آن اتفاق کرده اند همانست که در احادیث تعلیم مطلقاً و تنقیحاً بنماز بطریق صحیح ثابت
 گشته و هر چه از آن اصح است حق است بایشان بر غیر خود و صیغه در دو که در نماز می خوانند اصح
 صبیحست و دیگر جمع میان دو نماز بغیر عذر رجائی نیست بلکه حرامست نزد جمهور و در بعضی و ادله
 آن همه مجموعست دلیل روشن بر آن موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسبب وجوب
 و عدم اتیان بدان جزو تزد و رکعت صحیح ثابت شده و دیگر رفع الیدین در دعا بعد از رکعت پنجم
 از مساجدی گفتند با خصوص ار و نشده لکن عورات اوله بی شبهه فاضیست بجز آن چه رفع کیا از

مسافر خانه گرفتن و مسکن ساختن با کشف عورات و کثرت صیاحات و تشغل دیگر مصلحت و تملک سبه
 با ذران و ادساخ این مردم ممنوع است و اتفاقاً این قسم مردم خواه مسافر باشند یا مقیم و ران ناجائز
 بلکه تنزیه مساجد علی العموم و در کمتر ازین امور که ما این امور و بمساجد فاضله چه رسد و دیگر مصلحت را
 طهارت جامه واجب است نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و اولاد و درین باب
 همین افاده و وجوب می فرماید نه جزم بشرطیت اما فقهاء درین باب سمحت کردند و آنچه نپیوست
 گفت بدان جزم نمودند و دیگر هر که نماز در جامه یا در جامی غصب کرده نمازش صحیح است اگر چه
 اثم غصب بر وی باقیست چه دلیل بر نفی صحتش و شرع نیامده و لا سبیل الی حاکم دلیل علیه
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع است بدلائل احادیث صحیح و بدون فرق میان قبور نبوی و غیر
 آن و میان آنکه در آنجا فرش گسترده اند یا نه و آن قبر در سجده است یا در خانه و غلبه اسم سجده بر آن
 رافع اسم مقبره از وی نیست چه اساس را تأثیری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر وثیقه
 یا منفعت نامند و داده را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و زنا یا محارم زنا را موجب سقوط
 حد دیگر و دیگر برین نزدیکی احرام ثابت است بقول فاعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بچهار صد خبر و اثروست دلیل بر منع یا نسخ
 یا ضعف آن برست مخالف و دیگر جهل و اخطا بسبب در نماز هر دو ثابت است بعضی دل را ترجیح داده
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کند و احیاناً چنان و جمود بر صورت واحد موجب
 اجمال دلیل و دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوف در پل مام بجز سوره فاتحه قرآن و دیگر خواندن قرآن و حدیث
 دلیل است بر آن فاستمعوا له و اذقوا فاضلوا و لا تفعلوا الا بقا حقه الکتاب تخفیف
 و تطویل در قرات نماز بحسب ما تورا از نفل نبوی است صلوات الحاکم ایتونی اصلی و دیگر ترتیب سور
 و اذکر در صحت جزیب تقدم و تاخر در ترتول نیست که قرات سوره تاخر در رکعت اول و مقدم در
 رکعت آخر جایز نباشد بلکه ثبوت این قسم قرات بحديث صحیح و فعل آن در عمد ثبوت بایلی صحیح بوده در
 مخالف درین سلسله از مرء اهل علم و شوق نیست و دیگر هر که نماز فریضه در خانه گزارد باز در سجده آمد

مسلك تحسين است تا عمل بهر دو دليل دست بهم و با همال که اجماعت صورت دهند و ديگر نماز به شل
 نمازهای پنجگانه فرض عين است و خطبه که روز جمعه سنون است نه شرط صحت نماز و اين همه شيوه
 که فقها را از برای اين نماز آفریده اند و از شکهای کلاان خود باز يافته بهمان شيوه و قول بهجاست
 هرگز دليل صحيح از اول کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه راجع از ان از شريعت حقه اسلام
 استشمام نمیتوان کرد و در بعضی هم منعقد ميشود و همچو ديگر نمازها و شود و در خطبه به سنت است و جواب
 و ادست بر فعل افاده و وجوبش نمی کند غایت آنکه سنت مؤکده باشد و ديگر تحدید مسافت از برای
 سفر در شرع نیامده هر چه دلغت و عزم مصداق سفر است و آنقدر مسافت و مسيرت نماز بقصر
 می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این تصرع میریت است نه رخصت و ظاهرا عدم فرق است میان
 سفر طاعت و سفر حصیت و ديگر در تقدید است اقامت و سفر که در ان قصر نماز است اقوال سلف
 و من بعد هم مختلف آمده راجع آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام بگزارد و با ترود
 ناست شب قصر نماید و ديگر مسافر تا تواند اتمام بنهیم کند زیرا که خالی از دو خطر نیست یکی خلان با
 و له وجوب قصر بودن دليل دال بران ديگر مخالفت امام که منعی است و اگر ناگزیر درین شنبه
 افتد باید که در دو رکعت اخير مقتدی شود و در دو رکعت نخستين و ديگر جمع میان دو نماز در
 نزول با وجهی ثابت شده و چنين جمع تاخير در سفر با حدیث صحیحين و غیرها ثابت است و جمیع تقییم
 و کسب در احادیث صحیحين ثبوت پیوسته و کذا ک جمع از برای سطر و در جمع بغیر سطر و عند الزام
 سخن است و حق عدم جواز است و ديگر حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است لفعلا نماز
 روی نزد فتوح را آنحضرت صلعم و ديگر تشیع جنازه بتلیل بر سبیل منا و به در زن نبوت و در سهر
 رن غیر بلکه در عرصه ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر
 لائمه شوکانی رح در فتح ربانی گفته که در ان حرجی نیست بنا بر آنکه ذکر کنند و ب است و در هر حال بدین
 رق میان شخص شخص وزن و وزن و مکان و مکان و وجه در رفع صوت بدان موجب که ایتش
 است اگر چه خلان اولی است البته و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر مود و ديگر اختلاف کرده اند و دیگر

آفتاب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام نفع نبی فرمود و همین یک انگشت انشا است یکد
 و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس آنجا که وجود دعاست منع نفع بدین را بطل
 نیست جز عدم نقل و عدم نقل نقل عدم نیست و ترو نقدان مخصوصات عمل بر عیوبات تعمیم است
 نزو اهل اصول و دیگر حدیث ذوالبدرین در باره کلام و نماز و سجده سهو صحیح معمول به است و دلیل
 بر آنکه کلام سهو و جابل بلکه عامه بطل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است و رند و کلام
 عامه بسوی فساد و فتنه اند و دیگر سجده سهو در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی ترغیم شیخ
 ابی مرقه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواه واجب باشد یا سنون یا مندوب
 اهم نقصان بر ترک آن صادق است و هر چه بر آن بیفزاید بر آن اسم زیادت راست پس بر
 سیه سهو باشد و دیگر اماست فاسق و نماز جائز است اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد چنانچه
 و فسق تا صاحب خود را بسجده کفر رسانیده است از گزاردن نماز در پس و دو خواندن و بیجا و نامعنی است
 و اگر موجب بطلان بودی لا بد شایع بر آن تنبیه فرمود و زاد لیس فلیس و دیگر حدیث حسن است
 رکعتن الصلوة مع الاحام فقد ادرك الصلوة دلیل است بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت
 که در آن ام القرآن خوانده است وی مدرک رکعت نشاء چه تمام رکعت همان است که با فاتحه باشد
 و سلمه نزد فقهاء از مضائق انعام و فرائق اقامت و هر طریقت جمعی از سلف و خلف شتافتند لیکن
 حق از همه کبر است و آن همین عدم اعتداد است بر کوع با امام نزد فوت فاتحه ششگانه سحر اول قائل
 بود و قبول فقها بعد مائل شد بجانب قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد و دیگر تفریق
 جماعت در سبب واحد درست نیست و اگر این افراد جمیع و رجال قیام جماعت کبریست خود باشند
 سکر و اعظم مع باشد و هر چهار مصلی در سبب حرام برعت شنیده است شاه عبدالعزیز دهلوی هم بر آن
 تفسیر خود تفوه فرمود و خدا رحمت کند بر کسی که این تفرقه را تألیف بخشد و این فرق را التیام دهد
 و دیگر صلوة تحت نرد و آموختن سبب پیش از نشستن واجب است با و له صحیح گویند و جمیع در حالت
 خطبه امام باش و توفیق از سه اوقات اگر است نماز نزد و خوانی سجده بنا بر توفیق میان این احادیث

بر روی برده شد حلال است گودر وقوع تسبیح از مسلم و عدم وقوع آن نزد قبح التباس بود
عائشه را نزد این التباس امر با عاده تسبیح و اکل ذبیحه فرموده پس تسبیح فرض است بر
ذایح نزد قبح و احاده آن نزد اکل بر شتر و اقل تسبیح گفتن بسم الله است و بر تحریم ذبیحه
کافر که انما مردم و ذکر اسم الله کرده دلیل نیست آری اگر این ذبیح و سکه از برای غیر الله است
بشبهه حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه در همچنین اشتراط استقبال در ذبیح بے دلیل است
و دیگر حلت زکوة بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل
یا پنجاه درهم یا شش آن باشد و نزد بعض آنکه کاسب است گو یک درهم ندارد و
نزد بعض آنکه دوا و غذا و عشا است در اربع قول ثانی است پس صدت گرفتن بر مالک
پنجاه درهم یا قیمت آن حرام است و اگر یک درهم از پنجاه درهم بکاهد اخذ صدق روا باشد خواه از
بیت المال بدست آید یا از کلام برادر مسلمان و دیگر اموال مخصوصه باقی است بر مالک اهل او با نسیا
رفع کنند اگر معلوم اند و هر یک حق خود شناخته است تا نزد حلقه بقدر ملک صحیح خود بگیرد و اگر کالتین
نیست و قریه معلوم است بمثولی آن قریه یا عالم آنجا بدهد تا در مصالح مسلمین از دنیا و دین صرف
نماید و اگر جبل کلی است مال خداست در بیت المال نهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست آنرا
محتاج ایشان صرف سازد اگر محتاج نباشند در مصالح غرض بدل نماید و اگر در آن اموال مال زکوة
آزاد در صرف زکوة خرج کند و دیگر تحریم زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم است و مخالف این
حکم آنچه صحاح متناک باشند نیارده و تعلیل بعد حصول خمس علیل بنی دلیل است و عاصی و فاسق
بودن غنی بمثل مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بد بدست نهند و هر که زکوة بروی حرام است او را
احتمال آن بنا بر عقوبت عصیان مزی که روایت غرض که صرف زکوة مزی که از اهل معاصی بصارت
شرعیست واجب است و اخذ آن ظلماً منعی نیست و دیگر با شمی بهاشته زکوة ندهد و هر که توبه پیش
کرده متسک در غرور و احتیاج نیارده و مجر و اقوال علماء در اثبات جوازش نزد متعبد بلیل و تبارک
قال قول بجوی نمی ارزند و احادیث وارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم شامل ما نحن فیه نیست

ذکر بجز رواست یا بهین اخفای باید و هر طریقی رفت و نمئی گفته و حق آنست که هر جا که در شرع
 ذکر بجز آمده انجام بجز کند و هر جا که بسرا آمده انجام اسرار نماید و بذلک لیحصل التفریق بین الأدلة
 والخروج من المضائق المصنعة و مساجد اولی است بذکر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد خود را برای
 جین اغراض است و من اظلم من صنع مساجد الله ان یدل کفرها اسماء و سعی فی خواصها و دیگر در رس
 کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود آتش بر احادیث صفات جائز است مجوز این
 و هم که عامه متعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امر از بظاهر محل بر تشبیهات خواهند نمود
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بفعل نبوت است و ما ذا بعد الحق
 الا الضلال و دیگر احتمال بود رسالت صلعم بعت است و حکم بعت معلوم و احتمالش از بعض
 اهل علم گویند تا بیخ و ماه باشد و خالی از سنکرات بود بعت دیگر است سلف ازین جنس بیخ و ماه
 گذشته اند و ابتلا خلف بدان موجب نزول محن و شبن بر اسلام گردیده صفات ثابتة جناب نبوت
 و تذکرات حالات حضرت رسالت صلعم که در کتب معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد است
 از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ است حاضر و آتی چه کسی ادراکشان رفیعش محتاج بشناختن
 مستحده و انعقاد است بجهت باشد هر که را اشتغال بتفصیل و تسلیم است وی هزار درجه بر خف باین
 بعت شرف دارد و پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صالح این بزم را نمی شناسند
 سپس خلف نا خلف بزم برخاستند و با ثبات این بزم بافتعال او و تعلقه بود اختصار و تفصیل و
 تبدیل یکدیگر را خطرات شیطان مقتدا آمد و انتمی الا هو الی ما تری و نحو ذلک الله من سن العصر
 و دیگر اعتقاد دفع و خسر بقدر و الباس آن و افروختن چراغ بران و طواف نمودن بدان و سجده بران
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و ذکر کفر مقتصد سود
 زیان درین احوال و اموات خود شک نیست احادیث نا الله منه تا چند که از چوب و گران
 سنگ تراشی و بگذارند آنیکه بعد رنگ تراشی و دیگر ذبح آنست که نام خدا بر زبان رانند
 و خون جانور را در آن سازند پس بویچه هر مسلم بر هر مذاهب که باشد و در هر کلام بعت که میفیند چون نام خدا

غیر خدا بان متعبد نشده چه کاریم آنکه صوم صبر است و حجاب بران را اجوبه حساب و بهیچ وجه آنکه خبر برین
 عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمیدهند ششم آنکه در وی ریاضت و دیگر احادیث وارد و صوم
 حجب به تنقیب است اللهم گم آنکه حجب از شور و حرمت و آمده که هم اشهر الحکم و لکن این خبر
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجاب طاعت با مشقت بزرگتر از اجراطاعتی است که در آن تکلیف
 نیست یا کمتر است خصوص کتاب و سنت و قول جاهل نیست تعاضد این معامی کند و دیگر حج قریب
 از میت قریب و احادیث آمده لکن بعد از تاویج حج خود و آماج از طرف اجنبی پس ملا دلیل است
 و هر چه بران از مسأله اجرت و جز آن تخریج نموده اند مجرد مال قریب است و دیگر زن منقود را بر تن
 ذکر کرده اند که بر بیع یکبار از انشا الله تعالی از علم نیست و امتیاض حجت بقول احدی از است گویان
 باشد معلوم و فرقت نزد دعا از نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص نسخ بقصد عدم نفقه اول آمده
 و نزد تفریح بر دیگر عود بسوی زوجه اول نمی تواند شد بنا بر اطلاق کجای بفتح و دیگر زن را
 میبرد که اگر شوی که کابین او نمیدهد از وی متنع گردد و با وی بها شر نشود چه این مذهب ایضا است
 و احتمال محرش به همین صدق بوده است حق ما یلزم الى فله به ما استقله به الفروج و حاکم و سایر
 که کابین زن از مال شوهر گرفته بسیار خواه قبول کند یا نکاز نماید چه این مذهب اینهمه یون است
 همچنین اگر شوی تغییر است زن می تواند که از وی متنع شود تا آنکه کتاب نموده مهرش بدست او نهد
 و عزم مرد در طلع مهری دلیل است اعراف مخالفه مناجیح شرع بر احدی حجت نیست و دیگر در طلاق
 یا نسخ بودن طلع اختلاف است هر طرفی که در سه ماثبات کرده تا آنکه علامه شوکانی رجحان بر مرد و در
 شش افتد و گاهی نسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده و این اول دلیل است برست علم و مورد
 رضی العتره و لکن نسخ بودن آن در طلاق فی الجمله رجحان دارد و تأمر نبوی بطلع نیز در بعضی ارشاد است
 و نزد بعضی یکجائی و ثنائی نظر است و جمیع مجس از برای ارشاد در اینجا موجود نیست و دیگر در تقدیر
 نفقه واجب الزمان بر شوهر آن اختلاف کرده اند و بهر دو کم و بیش آن را پیچیده و حق آنست که تقدیر
 درین باب نیامده و آنچه مرده است همین کفایت است بقدر مورد و عزم هر دو با رجاست پس بقدر

و دیگر در خضر اوقات زکوة نیست و اول عامه کتاب و سنت مخصوص است با دله دارد و درین باب و
 ملحق است بدان هر چه اتفاقش موقوف است بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مرکزی و در وجه
 زکوة شرط است پس بر مال طفل یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة
 بر جام هر چه هر که باشد و نه بر اموال مشتعل تجارت و حق اخذ زکوة است بر زمین و اخراج قیمت جز
 بگذرد و انباشت زکوة در حق مختلف نیست هر جانب جمعی خرامیده و اوله واجب محاب
 گواحتی اولی باشد چه در آن مخلص است از شبهات و دیگر نقلی همانان و کو در کان بسیم
 جائز است و بر حرمان جمعی غیر مکلف است و شارب مخاطب بحديث العباد یکیف شتقم و بر منع
 استعمال زرد و سیم در غیر کل و شرب دلیل نیامده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر
 و استعمال زرد حرام است بر مردان که باشد یا زیاده و منجن ایشان از حلیه و استعمال نفضه
 متلعج دلیل است و دلیل نیست بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن و دیگر تدای باشد یا غیر
 و محرم حرام است با دله صحیح و این ادله عام است خاص بجالاتی از حالات نیست و سکر ساختن با دله
 حرام است و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و غیر حرام قطعی است با نفع نیست و در اثر
 نه و آیس تدای بسکرات خواه بعین بود یا تحمیل بخل و کم بود یا بیش و تنها باشد یا آسیند بگر
 و سکر او بعد از خلط قوی بود یا ضعیف حرام است هیچ وجهه جائز نیست و آدویه اگر سزی اگر که شام
 حرام بر روی مخلوط است که بعد از آن حال از زمین و اثر او هیچ نمائده است استعمالش جائز باشد و مجز
 از بلا و فرائع استعمالش نبود و اگر آمیزش او بر روی است که اسم و صفت او باقی است تدای بدان
 جائز نیست و آنچه تحصیل در غیر مسکرات است و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم
 و افطار رمضان بر ویت هلال باشد یا بشهادت عدل واحد یا کمال عدة شعبان و صوم نیم
 عصیان ابو القاسم است مسلم اگر آنکه در روز و زه یکے بقید و دیگر در معنی حدیث الصوم لی وانا
 اجزی به نچه قول است اتواسی آنهاش قول باشد یکے آنکه هر چند ده چند تا هفت صد چند
 اگر صوم که ازین هم پیشتر است و هم آنکه خصا و او به حال او بگیرند اگر صوم سوم آنکه صوم عبادت خاص است

خبر او نمک است و قیاس دیگر اشیاء بر آن بی دلیل و احقاق ربوبیت خبر همان مجرد قال قویله
 و دیگر بیع و وقف و غیره من حاجت جائز است بشرطیکه در کار و وقف آید و همچنین نقل ادا از کاتبان
 بنابر تقاریر اصلاح و دیگر تسویه ادا و در همه واجب است نذوب و ادا و همچنین بران ولایت دارند
 و خلافت در آن خلافت است باریول خدا صلوات و تخصیص بعضی و ترک بعضی و هر دو قسم است و دیگر
 از عفران و جویز هندی و افیون و مخوان لاحق است بمسکرات اگر قتل قابل بر کاین چیزها و حالی
 از احوال بصحت رسد و اگر مسکریست بلکه مفترست نیز حرام بود آری نزد فقهایین هر دو وصف
 از برای تخلف نیست و همچنین بگفتات که مجازیان بجای برگ تبدیل در دهند نوشجان می فرمایند
 خوردنش رواست تفتیری و سکری در آن متحقق نشده و اگر ثابت شود فاحش حکم و دیگر شش در
 بازار بدون اذاری که سائر شرکاه بود بی شبهه حرام است و انکارش بر هر مسلمان واجب گویان
 این کار بسیاری کنند و ازینکه امر است لباس و در شرع عورت مهالغ آمده آنکه تنها هم برین
 نشینند الله احق ان یتقی منه و دیگر درنی از خلق تمام بر اس دلیلی نیامده اگر چنانکه سنت
 و از سیما خواج است و جز نمک و قوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر با تقا
 شعر فرموده و مراد بان شعر بر اس است نشعر ریش اگر چه در کفر و بیدیه است و حدیث دارد در
 خلق را س ضعیف است و دیگر در اکرام خوب ماکوله دلیلی صریح نیامده احادیث نمی استنجا از طعام
 سخوان اشارت می کنند بسوی تحفظ از امانت علیه و حدیث اکمل المخبز لا اصل له است و گاه استفا
 حرست اطعمه و حدیث لعن اصابعی کنند اگر چه فی الجمله بعدی دارد و درنی از ترک لقمه بر اهل
 شیطان تعلیل است از برای تشریف و اکرام لقمه ساقط از دست انسان و دیگر تخمی در مجالس از برای
 اهل فضل جائز است بلیل فاهن علی نفیس الله لکرم و اما قیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه
 با طاعه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرد تعظیم پس مفهوم احادیث عدم جواز است و بعضی اهل علم آن را
 و عل آداب حسن ساخته اند اما شوکانی رحمه الله تعالی از قیام برای مجرد تعظیم مطلقا منع ننموده و جو اکت
 انشاء الله تعالی و دیگر بوسیدن دست و پا و ترقن و میان هر دو چیز هم بر وجه وارده در احادیث جائز است

مقدارت خود و کمالات وی از احوالات عام مواساتش کند و تصارت و دوا و فواید و توابع و مثل آن بجهت
برگشتن و طیب بدشاند و مکمل و مانند آن مراعات نماید و این متکلف است با اختلاف اشخاص و عادات
و احوال و ازان و اکثرت و عسر و یسر و مزج و عرق و کد و احب و برفیق از برای تحقق الفقه همانقدر است که گاهی
باشد و ابرام و عود و تانگ برست صول مال از غیر را شدات بدلیل و لا فواید السفها که احوال که و در
زمان بهوشندان کمتر اند و گولان بسیار و خود قتل را شدات ایشان نیز محقق رجال باشد تا بسفها
اینان چه رسد و دیگر حدیث یکف و قد قیل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضعیف
اوست و شهادت یک زن کافی است تا شهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت را
کار بسته اند و بنا بر عدم بیانات بدان در محرمات شرعیه افتاده و دیگر زنان در عهد نبوت تبرعات
و تقنعات و تنقلعات بیرون خانهای برآمدند و بساجد نمازی کردند و نماز و بعد از آن است که در
قرآن شریف واقع شده مواضع ذینست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز ازان قائم نیست و آن
حجاب خاص در باره ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان است و قصه فضل و تشبیه در حجه الوداع بر
آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد
بعض صحابه و اضع ذینست نزد ایشان روی زن و هر دو کف دست و دست و جوب قیل و دبر دلیل بر
عدم جواز نظر بعصو دیگر وارد شده آری امر بنقض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت
شده و بر نظر طیب و حاکم و شاه و دلالتی در اوله نیست بهتر است که زنان را احکم کند تا مواضع حاجت
را از وی ببینند و دیگر امر بوضع حمل که در بستان یا ذرع و بخوان برسد ثابت است و حدیث
و شامل هر جائز باشد و قوط و برده هر وقت سکا و ظل است بر عجم حاجات خلاف در آنقی است که از طرف
آهی باشد مثل سرقه و فساد ذرع و نحو آن و همچنین جائز نیست اخذ زکوة بزرگین غیر مزرع و گاو
مکن از زراعه باشد و گله از بیج و فاق و بیج رجا و هر دو را صورت که در جای خود ذکر یافته فواجم و تاجیل
منهما اما جائز و ایچ و دیگر بیج اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشرطیکه دست بدست باشد و در
اجناس متفق ذکر شش چیز آمده پس بر ما منحصر باشد و همان اجناس هسته که در رویم و گندم و جو و

و دیگر هندوی حرام نیست چه ز زائد و در برابر اجرت ابلغ است نه برصین نقد و احتیال و در جوازش
غیر ضرر و خصوصاً درین علوم بوی و کراست هندوی بهین جهت است که منفعتی باین ترص می کشد
یعنی اینی از خطر راه و نزد اشتراط این منفعت شبهه راست پس چرا شرط بکند و دیگر را خواجلی باشد
یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحريم ربای فضل از دای سب ذرائع باشد و بیج حلیه نیست
و باید که عیال و عیال است بر تل او و دیگر بر چه دزدان و رفته حاضر است حیل باشد یا تعلیق یا کت
یا قنص باطل است شرعاً با اختصاص و عام نیست حصیت از برای وارث بعد از نزول فرائض
شرعی و در مسئله عیال و قول است شوکانی رج بسوی هر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت
عول نموده و دیگر جهاد را شرط است اگر دست بهم داد جهاد دست و رزقند باشد و جهاد فرض کفایت
بر اهل اسلام و بعد از اذن مادر و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلا کلمه خدا و آزار کشتن زنان و
کوکان شیخ فلسفه و امثال ایشان نمی آمده و پیش از جهاد دعوت بسوی یکیه از سنخصال
لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضاعی که اقتضا و تحريم می کند پنج دعوت
نکته از ان و قدرت رضاع و وسال است پس پس و در ثبوت آن سخن زنی و احد پس می کشد
و قد قیل و دیگر آیات وارده در زیادت و نقصان عمر متراض یکدیگر نیست هر یکیه رحل حیات
و از اسباب درازی عمر است صلح رحم و قضا و گونه باشد معلق و بر م و دیگر اتصاف با ایمان
در حالت تکلیس بشر که ثابت است لقول تعالی و عاقبت من اکثر هو الله الا و هم مشرکون و این
دلیل است بر اجتماع شرک با ایمان و شرک کبر که با شرست و غیر نفور پس رابل شرک می توان گفت که
حایو من اکثر هو الله هو الخالق الرازق الا و هو مشرک بالله عا بعد من الاضنام و غیرها
و اهل تفسیر را در آیه مذکوره و از نه تأویل است اینک نوشتیم ارج احوال است و الله اعلم و دیگر بی طبقه
بودن زمین مسلم است بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات اودم خود آدم اندیشل این طبقه
ظاهر پس جزا شرابن عباس که تروست میان حجت و ضعف اسناد و متن دلیل و دیگر بران موجود
نیست و اثر صحابه در اثبات بچا اعیان اثره نداشت آنکه مرفوعی صحیح میاید و رفع اشتباه فرمایند عرض

و قیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بخت افتد و بگوید در اعراف متعارف و واقعه
 در اعراف و تخلف قدم آئب از سفر حج و غیره و اجتماع اهل میت و در مسجد یا مسکن قول فصل
 آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیست جائز و اگر شتمل بران ناجائز مثل
 قننی باصوات طرب یا غیره و حضور با ده وادارت آن و در هر چه اشتباه رو و استیلا و اذان واجب
 و دیگر تصویر جاندار کشیدن منتهی حرامست بهر پنج که باشد و اگر چه کثیره و طایفه در تشریحش و از
 شده و نمی از تصویر کشی مختصست بحیوانات و حکم تصویر اجماعاً اوست اگر چه صورت بغیر حاصل می یابد
 انبیا و چنان باشد و قرام عاقله دلیل بر تجویز تصویر نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست به حال و غیره
 از افراش کردن و گویا انکار برین کند و باستمانت وی پرداخت و دیگر آنکه گفته اند که تخریم
 سماع باجماعست این قول صحیح نیست بلکه دلیل برخلاف آن قاطعست و اخبار و آثار بسیار
 در جوابش وارد شده و در حرمت معازن و آلات اموال و لعب خود بخوبی نیست مذهب اهل حق است
 که اوقات خود صرف این کاری کند و نه انکاری کند خصوصاً درین زمن سیئات سماع سلف
 مشتمل بر ابیات ذکر حرب و ضرب و بیع صفات جود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب
 بزرگوار و سماع و وصف انواع نعم می کردند و قصائد سبیه و معلقه و نحو آن غالباً همین حالت بود
 و امر و زنا شتمالش بر ذکر قدود و خدود و دلال و جمال و بجز و وصال و ضم و شتمن بلکه تنگ و
 کشف و معاشرت عقار و خلع عذار و وقار باشد فاین هلاک من ذاک و دیگر پوشیدن جامه
 سرخ بخت مردان را حرام نیست بلکه حرماً از همین جنس بود و مخطوط چنانکه ابن قیم سرخ گمان برده بلکه
 هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته و زنان را همه لونین درستست و باستمانت
 خود از فضل نبوت ثابت شده آری سرخ که از عصفرا باشد حرامست بر مردان و دیگر بر حیله که محرم
 رسانند خواه آن را در بیج و شراب باشد یا در غیر آن حرامست مگر حیله که شرع بدان وارد شده
 مثل ضرب بقکال غرض که حیله مقصودست بر مورد و قیاس بران جائز نیست تسامحت مردم در
 سیل کار آنجا رسانیده که بنی شرعیت در نقه رای حیل گردیده و نفعی بالله من جمیع ما که هلاک

بی عقد امان آمده مال شان بقصب یا سر قبر بر آید را اگر فتن مضائقه ندارد جائز است از بیجا بیاورند
 که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافری چیزی بگیری و بر وی ادای قرض واجب است تا بعد از لازم نیاید
 و اگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مردعه درست آید نشود این حیل از برای گرفتن
 قرض سودی از کفار این دیاری تواند شد لکن از کتاب آن از تقوی بعید است و الله اعلم و چه
 لفظ مفرد جمله چنانکه بعض فقرای کنند سنت صحیح بیان دارد گذشته بلکه نقل عقل دال است بر خلاف
 آن بنا بر عدم فاد کلام ذکر الاهی و دینی باید که جناب نبوت صلعم تعلیمش بامت فرموده و بصینه نشاند
 که نشانش داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از قرآن پس
 سنت گذشتن و دست بیدست زدن یعنی چه و چون الله گفتن با تو نیست بهو هو حق حق و
 بخوان سرودن چه قسم جائز میتواند شد ذکر بدون جمله مفیده مهمل باشد و دیگر رموز شستن از چه
 درود شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است سلفا و خلفا
 و الا مضائقه فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بران تصر طول امل است
 پس بس غایت آنکه نزد مرد و عمو بران آنچه در خود محکم است بران تقوه فرماید شلایز در رمز
 صلعم ورج ورض وخوان صلی الله علیه و آله و سلم ورحمه ورحمی الله علیه و آله و سلم بگوید مانی ازین تلفظ
 در بیان نیست و لکن باید که راست و برزوا ابتداء تصر با وجوه حصول فهم مراد داشته و خود شلایز
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و دیگر نمیدانند زنده تقریظ است و ستایش مرده تا این اگر این
 مع راست است جائز باشد هر چه که بدو خواهد بلسان یا به بیان چنانکه در او اخرجت می کنند و اگر
 نادر است و در تأیید خلاف سنت است منعی عنه است و صواب بسیار دارد که از رجوع با خدا این مختص ظاهر
 میشود و درین عصر اگر این رسم را بکنند از بامین از در محرم باشد انشاء الله تعالی زیرا که جلب مفاسد
 بسیار در دین و دنیا می کند اللهم تعالی و دیگر سرفات شریعه در حقیقت همان است که بقصد و عمد بود
 بهر چه متوار گذشته و مضمون یکجای مضمون دیگر واقع شده اسم سر ق بران صادق نیست و
 هیچ بخندان ازین توار و مضمون نامده است الا من عصر الله بلکه عابر و عاثر کامل را بنا بر کثرت حفظ

در اثبات این مسائل از باب علم لا یضرب جهل لایضرب باشد و میگردانند ازین است و در علم بین میان خبر و
 شبهات است و در تعیین مراد شبهات اقوال اهل علم مختلف آمده و حسن بیان درین باب
 تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تنسیح ذکر آن نیست فراجع و دیگر است مرقوم اسلام
 را حدیث نفس مغفور است ما و ام که از زبان خبر آورده و بموجب آن کار نگرفته است هر حدیث که باشد
 خواه مستقر شود در نفس یا زود بگذرد خواه کوتا بود یا دراز خواه دیر ماند یا شتاب رود و خواه مؤخر
 آن بر نفس سریع باشد یا ترخی غرض که این همه احادیث باقسام و احتمالات انواعها مغفرت و
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا بر اسلام هیچ چیز نبوده یعنی هر یک
 از اینها ستون دین است و تا همه با فراهم بنیاد اسلام تا تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزای
 بدون احتمال در صورت و جهت شرعی لازم است و هر که کرد و ناقص کردی گویا آن را نکرد و اگر جاهل
 از وجوب اتیانش بران حجبی دانی که آن مختلش لازم است امید است که معذور باشد و رتارک
 نماز عدا و مصلحت نقصان ارکان و نحو آن در حقیقت کافر و غیر آتی بما مور بهرست و اسد اعلم و دیگر تفسیر
 نبوی از برای آیات و احادیث صفات بهجور ————— قبض ارض و سما بیان
 سباب و اها هم و کشف ساق روز حشر و قول جنم هل من عزید و نحو آن همه حقیقت است مجاز است
 سلف درین باب جاد و ایمان با و رد و بالقولیه سپرده اند و خلف تبع ایشان در واز و تاویل کشاده
 و حق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیل بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی دریایی که تاویل
 نوعی از تکذیب است هر که را تفریبه باری تعالی آمخته همان این صفات را با ظاهرا ساخته تشبیه کار
 سفهاست و تعطیل عز و اهل رای و اقرار با بیان و اماراتان بر صورت مرویه و آورده سلیقه اهل بیانت
 و همه صفات را درین باب حکم واحد است و دیگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و
 کفار تعرض جان و مال آنها نیستند حکم ستاسن دارند آنها را اگر فتن مال شان بی رضای شان
 بنصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که تسلیم خود رست چون آنها تعرض جان و مال نمایند
 فسخ احق بمکارم الاخلاص منهم لکن دیگر مسلمانان که از دنیا تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بوده اند و صد و یک کرامات از ایشان مخصوص حدیث و قرآن است اما در اختیار ایشان نیست و کشف امام
 جماعه و الهام این عصا به و منالمت ایشان حجت شرعی نبود و دیگر اهل کتب بدو بیعت باطنی ای اخبار
 حرام است و اخبار زنگار اکل باطل و وجود این حرمت و بطلان و اخذ این مختصر مذکور فراجعه بکلام
 پرچم اخبار سراپا راست گفتار باشد تا هم خالی از کراهت شدید نیست و مالیکه باین وسیله بدست
 اگر اهل قلم نباشد باری در شکی نبوده آن شک که بر بنا بر تواتر اسلام نیست اللهم احفظنا و
 چند و دادن در مواضع اباحت و اجرائست و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر لطیف نفس
 بدون اگر اه و اجبار باشد و در اخذ آن بشد و ملاست بترک وی از وادی معاونت بر اثر و
 عدوان است و حضرت آن عراج چه هرگز اهل بیعت مسلمان اهدی را بدون طبیعت نفس و سه
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصائے یا مسوکی چرا نباشند از اکل اموال باطل نمی آید و
 زیدیه و فریضه خفیه اند و در اصول معتزله و میل داند بر سوی تفصیل و مانع اند از سب صحابه پسین
 اهل سنت و جماعت لب بکفر این هر دو نکشوده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده اللهم مگر
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند و نه مجرد بدعت زیدیت دلیل کفر و باطل نیست ملوک و امراء بنی
 کبیر داشتند انرا حرمت کند بر امام ابن الزبیر و سیار بن امیر و علامه شوکانی که این هر سه شایع
 سنت و مجتهدان مطلق فقه بزم زیدیه را اصولا و فروعاً در تالیف خود از بیخ برکنده اند و دین خالص اسلام
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهر است و حجتی تنقیح و ترجیح فرموده که جاعلی را محال انکار و
 مبتدعی را موقوف فرار و دست نماند و الله یجتنب بر حمته من یشاء **ع** اذا رضیت عنی کرام
 عشرتی و فلا زال غضبا ناحلی لئامها و دیگر حدیث تعدی در اسلام بابت طریق مروی گشته
 و غالب طرق اضعیف بلکه کمتر از آن است اما مجموع طرق خود تنقیح است از برای استدلال و
 حسن لغیه و است و الفاظ مختلفه دارد و در آن ذکر چهل سال و پنج سال و شصت سال و هفتاد سال
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر عدد مذکور شده
 تفصیل از ماخذ باید جست و دیگر موتی را در برزخ چند حال است کیس سوال منکر و تکبیر از رب نبی

و تداول مبانی و معانی این حالت بیشتر و مانگیر میشود و قاصر و ناقص را کمتر دست بهمی دهد و بیشتر
حال سرفات کلامیه و در هر دو صورت محمود و مذموم موجود است و ماخذ این نامرغیل بیان او است و
سخن خواه نظم باشد یا شعر ملک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بصفت اسلام و دیگر
نمر رسد که دست تعدی در آن بی طبیعت نفس بخنور دراز کند آری خنور مختار است بهر که خواهد
هره نماید و عطا کند یا نه از آن در نقل و عقل نیست و دیگر اقامت او بین و آخرین از انبیا و رسول
و اعدا و این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست
و معنی معنی آنان نه آنکه مبانی و معانی هر دو بعینه از قائل است بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی
در پیرایه کلمات ربانی است فاذا تفع الاشکال و صفاء مطلع الهلال و دیگر در حدیث رفع
خطا و انبیان از است اسلام مقال طویل است اما جمیع طرق در و ایاتش قاضی است بآنکه حسن لغوه
باشد و این قسم حدیث محبت است در ما نحن فی سیر و دلالتش صحیح و ثابت است و این هر دو امر با اگر
نمونه ازین امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در تفرار روح بعد از موت بهشت مذموب است
ایم آنست که جانهاست سوختن در عیالین است و جانهای کافران در عیالین و مواضع دیگر محتمل و
شیاطین مستطیع بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که انحراف ایشان از
شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام انقیاد و ظاهر
را گویند و ایمان اذعان باطن را یا احسان بر کمال دل و تصفیه اندرون را اول را شریعت دانند و ایمان
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و تحقیق خوانند و کمال سنت میجو بر هر سه قائم است
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه از آنها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا بدانند و بایک
و هر چه فهم آن بدالمتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن التزام یا دلالت النص و اشاره النص چه
اثور و قبولی از سلف صانع نیست تقاضا از آن بهتر است از آنهاض برای آن و کیف که معیار جمله
ظاهر و باطن اول است و خصوص کتاب است پس هر چه درین هر دو میزان سره آورده است
و هر چه کاسد نمود کاسد است قائل احسان در سبب اعلی دارد از اهل بیان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر

ثابت شده و علی الموم پس حق درین باب اقتضایست بر ثابت از شارع و قیاس را در آن گنجایش نیست بلکه خود وقوع این تاویب ثابت را نیز خلاف قیاس و ادوات شرع گفته اند البتة شایع
 علی السلام بر خلاف عمومات نصیص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده را بدان ایمان آوردن
 و بر آن اقتضای فرمودن واجب است و دیگر مجموع آیات منسوخ آیه است نزد اکثر و نزدیکتر
 اند از این هم کمتر و کل قول احادیث منسوخ و حدیث است نزد اکثر و نزدیکتر بعضی محققین ازین هم کمتر
 و مرفوع متفق علی ال علم از آخرین است و زیاران آیات را تا یا نص و احادیث را تا بملین رسانیده
 و کار بر عباد اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم است در اخذ این مقصد و دیگر قری بالفاظ
 کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلا شبهه و بشک ما دام که تشتمل بر الفاظ
 شرک و کفر نبوده و تمام منعی عنه است و صند الا وفاق و تعلیق التعلیل و اما استعمال جواهر
 نه گاه و جز آن لمیس تعلیق و اکل پس اگر از برای سباحت بشهادت طیب حاذق است حکم تدای
 دارد و تدای جائز است اگر چه تقویض افضل است و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعداد و جلب منافع میسر است
 پس زینار گردان نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه پیچ و باده است و روایات او همین
 طیبان بیار باطن اند نه احدی از عافیت شعاران اهل حدیث و یک شورش و قیاس
 و حاصل نفعش و زانرا تسکیم خود و دشمنان ایشان را ثابت است با و هیچ نیست مطر و لکن این
 حالات مقصور اند بر موارد خود و تقیید علیه مورد دیگری توانمند است و بنا بر استدلال و استعانت از
 مقابله برین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری است از مدارک شرعی و کیفیت استدلال
 اسلامی و آمده که میت جواب سلام زانری گوید و دیگر زیارت قبول رسون است بلا تشک و شبهه و بر آن
 امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع المذنبین صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلوات
 و عزتی کسیکه موجود است در آن بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار کرده و منافع و نسیه در
 زیارت بسیار است از مردود و نیا و غیبت و آخرت و دعا از برای میرت و اتقا و بحال و غیرت
 بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه یا بیشتر آن ضعیف یا منکر یا موضوع

بدین دوم عذاب یا نعم بر جان و تن هر دو رسوم عرض اعمال اعیان بر موتی چهارم عرض مقدر در
 صباح و مسا و جزآن و این باب خیلی وسیع است تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگزد و وقت
 بر جمله حالات آن عالم دشوار است اما اطلاع این علم کنیزان با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت
 حالات عالم برنج و معاملات آنجا همان بزرگ را بنده نسیم سائسته و در گود دنیا طلبه انداخته از
 برکات اسلام محروم گردانیده است گویا خود بعد از این خانه فنا دار بقا نمیست و در طای
 آن فی الجمله ضعف عقیدت است بمعاد و رجوع است بسوی دهر و ابد اهل علم و بیکر حقیقت فرسین
 آنچه متحقق گشته همین قدر است که این صنایع منجمله انواع محرم است و صاحبش سفر سحره و مرده شیطانی
 می شود و در زوال بیان خود مجبور است و کتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام
 دست بهم دهد و اصل این علم متصل است بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و بیکر سمریزم را که
 یکی از مارک غیوب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام است بر مسلمان و ادا صحت
 محرم سحر سازی است و هر چه بدان معلوم کنند موبوم و مطلق است گویا بعض احوال سلطان موقت
 باش لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسیکه معتقد محبت اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و بیکر
 در کثافت و بیضای و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوره نوشته اند غلبش موضوع و بی اصل است
 و اقل قلیل ثابت و بنا و ایلادش بر تسابل و اخبار فضائل اعمال است که چشم و گوش بند کرده
 بدان آویخته اند و در نه معلوم است که احکام شرعی مقتضای اقامت است فرقی در میان واجب و
 محرم و سنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و بیکر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن مجید
 اجر موعود است اگر چه معنی آن نمی فهمند و مبراهیم معانی اجر مضاعف فقد وقت باشد و هیچ عمل بعد
 قیام بر اینیه اسلام نه گزیر و فضل و اجرا تلاوت قرآن نیست تا می گویند با هم زبان است با صاحب کلام
 و بعد از آن کثرت در دست پس پس آنچه متصل است از گزیران و کما را شور و بیکر معتقد و تفسیر
 کلام الله شنیفت شرعی است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغوی است بعد تفسیر صحیح
 سپس همد و سخن سوا و بیکر تادیب مال که در عرفش جرمانه نامند و مواضع خاصه از سنت مظهر

و دیگر خصال که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و حسن و ضعیف بدان وارد گشته و مخالف آنست
 بجمع و فقدان پرده خسته نبود و در خلعت میرسد این خصال در اخذ این مختصر مع اول خود مذکور است
 اجماع اینها هفت خلعت باشد امام عادل ثنای ناشی در عبادت مرد و دل بستیدگی و دستار
 یکدیگر محض برای خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال نفی صدق و یمن از
 شمال ذکر خدا و غلبه بارگاه و در بعضی احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال کفر
 ذنوب متقدمه و متاخره زیاد برسی خلعت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در تائین
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قرائت بعد صلوته جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فصل صوم
 و قیام رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرسه و ابلال از ایلیا و ج خالص و نماز در مقام
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوخته و حشر و تعلیم قرآن با و لا و فضل تسبیح و تکبیر
 و تملیل و فضل غزو و رباط و ادب و تقوا و عی و سی در حاجت مسلم و ترغیب در ازاله آثار از راه
 فضل محض و در غربت و فضل صافحه و عقیب لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از
 اتیان بارکان اسلام و استن حرام و مکروه و شنبه و اجتناب از شنبهات بنا بر حفظ از وقوع
 دجی که عبارت از شنبهات است ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل است
 و بعضی در شرب و پاب و در لباس و برخی در وطنی و دومی آن در تلاوت کتاب التقوی را
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح است و دیگر طلب روزی حلال فرض است
 بعد از فراغ الض و بهترین کسب کاروست خودست داد و علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره
 می ساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی بنی را بود و دیگر غالب صحابه تجارت بودند انصاف
 کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند و زوات حدیث را نیز حرفه بود و انفع تجارت
 در اسلام غرور است نزد وجود اسباب و شروط آن هل اد لکم علی حقاۃ تعجیبه که من عذاب
 الیم و دیگر بر احرام است و ربیع و قرض و کبیره است از کبار منکر عرش کافرا باشد و اخذ و جر آن
 محاربه است با خدا و رسول و ربا و دگوند است یکی ربا نیست که نقد را بنسب می فروشند و دوم ربا فضل که

یا شایسته و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفر کردن و برای آن
 ولایت سلف این سفر اختیار کرده اند و قصه غرطال و سخنان ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا
 کوه خضر برآید بدین شدوی غالب است و صل از برای سجد شریف نموده و زیارت در آن مطوی است
 و این طریق نزاع از میان برین غیر دور و ایات ربط یا بس این باب با هم متوافق و متطابق می گردد
 و الله اعلم و دیگر جناب نبوت صلی الله علیه و آله قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این امت است
 در اسوه و زمانه تا بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شرف در آن غلبه داشت و این قرون را خدایت
 نموده اند و پس قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بیست سال است و
 قرن تابعین از صد مذکوره تا هفتاد سال و قرن تبع تابعین از رمن مسطور تا دو صد و بیست سال پس
 احوال تغییر شده و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سراسر خود برداشتند و اسلامیان نعل
 با عقل آینه تخت را در انداخته شده اند و بعضی روایات ذکر قرن را بیج آورده و سندش ضعیف است بحدت
 نمی آید بحدت تقلید و سخنان بعد از صفه همین هر سه قرون مشهور است با تاریخ خلل انداز صرفت دین و
 محو سنت اسلام آمده و گیرند نعل نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن به جز غشاشاک
 مای و روایت آورده و اصل و رین باب تبرک است با ثمار صامین و لکن این سلسله مقصود است بر
 ماورد بقیاس فی از روی انحصوس که آن نعل نعل محض بود نه اصل و تخصیص نعل بی سود است بلکه
 ع نسبت هر چه بگذارند در سگ باشد صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نعل
 دست بهمی دهد از حجب و پوشیدن پاپوش و بر سر گذاشتن آن میسر نمی آید چه مار کار و بار ایمان
 نجات افروزی بر دین پرستی است نه بر اثر پرستی نعل باشد یا دستار حوی سر باشد یا رشته پیکار
 و تو تان که گور مردان را پرستی و بگردگار مردان گردستی و دیگر احادیث متجبه با در احکام قرون
 هاست که بصحت رسیده باز آنچه حسن است با اقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منع شده باز
 ضعیف بهتر از رای قول است و چون احکام اسلامی متناهی الاقدام است اختیارات و نفیای پس
 قبول ضمانت و فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید و مسانید بے دلیل و غیر مقبول است

و داشتن حرام است اعتبار یافته راست و فائده معلوم نیست که چه خواهد بود و سعدی فرماید س مرا بپوش
 و اناس مرشد شتاب بد و اندر ز رزق خود بر روی آب و سیکه آنکه بغرض خودین مباش و اگر
 آنکه بغیر برین مباش و بیکر تقاضا برانساب حرام است و همچنین نکاح شرعی با وجه عربی را بر عجمی
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر حکم عند الله اتفاق نفس است در محل نزاع و بیکر
 قضاة و اهل افتاء و علماء و فخره را رزق از بیت المال باید داد و معروف یعنی بقدر کفایت بلا شرط
 تا اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و بیکر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز است
 و نزد فقها کتبی و ام ولد را جائز است و خلوت با اجنبیه حره باشد یا واده حرام است و بیکر غلام و کنیز را
 عذاب کردن و طوق در گردان انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی
 این بود الصلوة و ما ملکک ایما آنکم و بیکر تراشیدن ریش که از تبه کم شود حرام است و گرفتن
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چیدن موی سفید از ریش و نخوت آن مکروه و گذاشتن ریش و
 تراشیدن بجلت یعنی پست نمودن آن و ناخن و موی بنبل و موی نهانی سنت است و بیکر در آن
 بحام مردان و زنان را جائز است لکن با پیره و ازار و بدون کشف عورت و بیکر امر بمعروف و
 نهی از منکر واجب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از نزد
 منع کند و اگر این هم نتواند یا سفید نماید بل مکروه دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم کار
 و سوم کار عامه و محبت اهل منکر ترک کند فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر از نقد
 هم نکند در و بال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و بیکر حب فی الصد و بغض فی الصد فرض است
 اهل عیبت و کفر را بدین دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از دل دوستدار آدمی روز قیامت
 همراه دوست خود در دنیا باشند آن کان خیر نفی و آن کان شر انشر اللد مع من احب
 و بیکر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن تحب یا سنون یا واجب و الکافش و کفران نعمت
 معصیت و حرام است هر که شکر بنده نکرد و شکر خدا نکرد و شکر صید مزید است و قید عیب و بیکر نشستن
 در مجلس علماء و محلماء افضل است اگر سیر شود و روز علمت بهتر است مراد با علم و صیاح کس است که گفت

اندک را بسیار فروخت نمایند و دیگر شرکام هم فروخت حسن احسن است قبیح اقیح جناب نبوت
 مثل بمصاریع کرده و در یک نوبت ناصد شرع شنیده لکن بیشتر اضاحت وقت در آن مکروه باشد
 و در حرمت است و بعض بیان سحر بود و دیگر ریاضه مطبل ثواب عبادت است و نفی است از
 در بیب نعل و قاتل آن اگر کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی در یافت می تواند شد و بگیر
 غیبت یعنی غایب عیب کسی گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت
 برادر سلمان خواه در دین او گردید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حب یا در عز آن نیست
 نیست مگر گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بدگوید یا مظلوم فریاد ظالم کن غیبت نباشد و بگیر
 نمیبینی سخن یکدیگر را رسانیدن که موجب ناخوشی با هم آنان باشد حرام است
 سخن چین را تو انهم چاره کرده اند که تا من خود نگویم او چه چینه و ولی از فقری نتوان برآمد
 که او از خود سخن می آفریند و دیگر کسی را دشنام داد و نخواستن زبان باشد یا با اشاره سر چشم
 یا ابر و یا دست یا مانند آن فحش است و کشتن مؤمن کفر و خندیدن بر روی کسی بظرف زکریا
 بتنگ حرمت او باشد حرام است و مباحش و صند و شیار خندیدن به که صبح باخت نفس
 در و با خندیدن به آنحضرت صلعم فرمود حرمت مال و عرض سلمان مثل حرمت جان است
 و کبر گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت سلمان از تو زیاده است اما مردم در
 کار اطلاق عثمان کرده اند گو یا این شریعت را منسوخ پیدا داشته و دیگر دروغ علی الاطلاق حرام است
 و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای اضاخار
 اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعریف بهتر است از کذب میگوید حاجت تعریف هم کرده است
 و دیگر هر حکم موافق قرآن کند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در میان افتد رجاء
 آن بشرع واجب است شرع بهر چه حکم کند خلاف طبع باشد آن را بطبیعت خاطر باید پذیرفت مگر
 گرفتن آن کفر است بلکه ستم است اگر شرع و رضا با حکام طاغوتیه و لایعنه امور که برخلاف شرع
 باشند بهین حکم دارد و دیگر عیب تکبیر کردن و نفس خود را بهتر شمردن از دیگران و غیره را خفیه دانستن

و از تو امر ربائی یافت نفس مطهر گشت یا ایها النفس المطمئنة اسرجی الی ربك و اضیة
 صریحة **س** زاده بیا و موت شهیدان عشق بین + کین مرگ را از زندگی جاودان رسد
 طوبی لک از ملائک رحمت خور و گبوش + هر دم ندای ارجی انسا من رسد + چون اخلاص
 دست بهم و دشمنیت در حق او با مغر گردید و تلاوت ایمان و اسلام دریافت و بشارت بهن
 ساری در بهمن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق و گیریم رسانید و و کعت او بهتر از کعت
 دیگران شد همچنین صوم او و زکوة او و صدقه و جهاد و جهاد اعمال خیر او و قرینت قرون نشسته شود لها بانجیر
 و فضیلت محمد شین بر انجبار بحمت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است **س** تو کی بد دولت
 ایشان رسی که نتوانی + جزین دو کعت و آنهم بعد پریشانی تو بر ابلن نبوت از سینه صافی
 صلی متبع سنت و مثل خود فی صافی ملت باید جست و سید نبی کیست خود را بدان که شانه نو الهی
 بایک دتا هر خیر و شریف است صحیح دریافت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در محبتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا بکار
 و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و متطهر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیا و آله الا الملتقون
 نص است در محل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که
 باجماع صحابه ثابت شده همچنین قد ف عائشه صدیق رضی الله عنها و فضل مرتضی بر صدیق متبع
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال چون کفر اینها ثابت شد با شایسته
 معاندان کفار باید کرد و کذا حکم الخوارج و انما حسب و هم کلاب النار و دیگر قاذف عائشه منکر قرآن است
 که شما دت به برادرت و پاک کننده او داده و حکم او حکم مرتد است در غرر و قتل باشد دیگر تقضیل تخمین
 بر رضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی و جهاد سیف و سنان و فتنه قضا و کثرت
 علم حدیث و اشیئت نسب و خنثیت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در تمام اسلام
 عمر بلکه فضیلت شیعین در تشبه بنی سلم از جهت سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج
 احکام شرعی و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

کتاب سنت مجتنب از سوی و عیست بود و دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا ص
مکر و دست و کثرت تصدیقه حب و کینه التصلیه حق مردم است بقر بنوبت و اسعد الناس ست بشفاقت است
درین شیوه اهل حدیث پیشرو طوائف مردم اند و دیگر مردان التشیب بزنان در صورت و سیرت و
زنان التشیب ب مردان و نیز تشبیه باق و کفار در موام و عیاد و مراسم و نخوان حرام است همچنین
دوست گرفتن اهل کتاب من تشبیه بقوم فصوص منهم + و من یتوالحهم منک فانه منهم و دیگر
حق مسلمان بر برادر مسلمان شش چیز است عیادت یعنی یار پرستی و حاضر شدن در جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشییع عاقل نفیحت کردن در حضور غمیست و بر سر سلام واجب است و دیگر کبار
را سه وجه است یکی اگر کبار زوان کفر و شرک است بجزا و قریب آن مقام باطل است درین امر بقاد و در قهر
شده اند سه جنگ بقاد و دولت همه را اندر بسته چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و بگویم ملا
حقوق خالصه عبای یعنی تمام بودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش
او تعالی حقوق خود به بخشد و حقوق بندگان نبخشد سه ساش در پی آزار نه هر چه خواهی کن +
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست + سه حق مشترک که در احادیث آمده مثل حقوق و الله
قتل نفس سوگند دروغ و شهادت زور و بخت نام زن محضنه اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از
زحف و بجز کردن و فرزند کشتن و زنا با زن همسایه و دزدی نمودن و راه زدن و یعنی بر امان عادل
کردن و دیگر هیچ فاسق حرام است حق تعالی بر این خشناک شود و عرش عظیم بلرزد و از اینجا
قیاس هیچ کافر نمیتوان کرد که در چه درجه از حرمت و شناعة خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر کسی لعنت
کند اگر آن کس در غر و لعنت نیست بر گوینده باز گردد الرفضی فواره لعنت بهمین معنی دارد و جب
صاحبکار حرام است و عینا ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان
گویند بلکه بهمین شریعت است که در خدمت علمای است و شایع ملت رنگ و دیگر پیدا می کند و تعبیر
ازان در شرح بلفظ احسان آمده و این مرتبه فوق مرتبه ایمان و اسلام است بنص حدیث چون
دل از آویزش و آینه شرف و علم که با سوسی آمد داشت پاک شد و ذل نفس را به بر طرف گردید

حکم بفرایشان و لمن ایشان نفوذ و پیر در تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که
از فنون آئینه ست همچو صورت و نحو و آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چنین دارد که
فی آن است پس اگر کتاب این فن بنا بر تأیید دین و روشناغین است لا باس بهت و اگر
بغرض دیگر است و سبب شک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد علی کل حال انهاک
دران و مزید اشتغال بدان ثوب نیست و گویند آن جزء علوم دینی شل کلام و نحو آن
طریقه ملت است و همین خیالات سلف مطلقا از ان منع کرده اند که من حاکم حول المحیط مشک
ان یقع فیہ و دیگر از محقق آیین خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باک
نماد اگر نیست مباح باشد بغرضی که در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم
آنحضرت صلوات الله علیه و کتابت یهود و لغت آنها بیاموزت تا از ضرورت جواب خطوط آنها نظر
جناب نبوت بنویسد و اگر بجز و خوشامد آنجا و احتیاطا با آنها تعلیم این لغت می کند و این وسیله پیش
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفاً ان الاله لهما حکم
ذی الاله و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام
و بعضی کبیره که بهر حد کفرست رساند پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صاحه و سرافرا
امور محموده مثل دفع دزدان و راهزنان و اقامه و قضا موافق شرع شریف و عدالت و بنا
قنایه و شوارع و حرمت عمارت نافع مثل همان برای دین و نحو آن استیجار کنند بی شبهه این چاکرے
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر کردان وقت کافر بود و درون
خران مصر درخواست اقامت عدل و قسط و بذل نمایند و بدلیل قصه والد موسی علیه السلام
که نوکری فرعون بر ضاعت حق قبول کرد و بدلیل آنکشی حضرت امیر کرمه از برای پیوند و اگر این نوکری از برای
امور دیگر باشد دران کار و بار احتیاط با کفر لازم آید و شاید رسوم و اوضاع منکره آنها در آن
اتفاق افتد یا اعانت بر فحش منشی گری و خرد نگاری و سپا گری یا تعظیم
از برای آنها و بدلیل خود و دشمنان و استادن ناگزیر یافت حرام باشد الا گفته اند که صغیر است

در هیچ امری پیش قدمی صحابه کبار اند و همین است مقاصد خلافت کبری و لهذا تقدیم ابوبکر و عمر
 بر علی جمیع صحابه و جلاست است درین باب و دیگر تفضیل دو گونه است یکی آنکه مرتضی را بر
 شیعین تفضیل نهند لکن در بحث شیعین و تعظیم ایشان و بقی مناقب و مناقب اینها و امتیاز روش
 و طریق و تسکین ایشان بتقصیری از خود مضامیر بلکه سرگرم این کار و در اسخ القدم باشد
 چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیعین بر جناب مرتضی بوجودی که مذکور شد کمال بسجده عقیده
 و نهایت اغت و عظمت و اقتدا بقول و فعل و طریق آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیه دخل
 سنیان اند و خلافت ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلافت اشعریه با امتیاز است چنانکه
 از قدام اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی
 و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و هم تفضیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع آنها
 طریق کار و کافی دانند و شیعین و دیگر صحابه را بدینی گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از تو لا و تبرا
 هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدعه اند و اهل سنت باین عقیده احدى نگذشته و دیگر علماء اهل سنت
 و رجال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء و اولاد الله و تفضیل فقهار حرکات و جنگ و جدل و در
 باجناب مرتضی حل بر خطای اجتماعی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بدستور و
 صحیح دریافت اند که این حرکات و سکناات او خالی از شائبه نفسانیت و محبت جاہلیت و تعصب
 امریت نبود پس نهایت کارش آنست که از تکاب کبیره و فنی کرده و فاسق بر قواعد اسلام
 هم گرازا اهل لعن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعضی احادیث نیز وارد شده
 پس لعن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه دخل است و قوله صلوات الله علیه فی الصحابه لا تقبلوا
 غرض من هذا انهم فحیجی اجمعهم ومن ابعضهم فببعضی ابعضهم و چون وی صحابی است شفا
 رسول و غیره صاحب حق و در حق و سزایه بر دیگر فاسق متوقع و مرجوست و بالقطع معلوم است
 که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه مرکب کبار شده اند و بعد و تعزیرات سزایاب گردیده مثل
 معز سلمه که ذاکر و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت که در قذف عائشه شریک گردید و اگر آنحضرت صلوات

واسه اهل و در اشکال بین مسلم و عجم شک نیست استفت قلبك ولو افتاك المفتون و گوییم
 در تعیین صلوة و طریقه نیت قول است بلکه زیاده و برهنا را بجز و طریقه قرار داده اند و ارجح
 همین است که آن نماز عصر است و تقییدش در نفس او نیست بلکه در محافظت آداب زانده است و بجز
 وقت ستمب و جماعت و مسجد و سبیل و وضو و سوگند و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت
 از کار و فریضه تا کبیر درین امور از قبیل فریضه افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از این
 نماز باقی کمال تقیید آنگاه بجز بجز و در ثبوت این قدر تفاوت خود شنیده است و بجز حقان اشیا
 ظلال صفات آتئی اند و ظهور آن در خارج مربوط بطلل از بویست فاضله و فانی و مادی و صوری
 و ظهور کمال این تعلق بترتب آثار مخصوصه آنها حصول ثمرات خاصه آنهاست پس معرفت کمال
 هر چیز با اجمال بجزئیات حق است بر سالک و ضمن آن شی که این بجز بعد از مشاهده کثرت در حد
 در مقام سیر بالمدنی الاشیاء است بهم سید هر دو بالتفصیل با حاطه مبادی و خواص دست از توان
 حکیمه تثنیص مبد و تعیین مراتب تنزل از توانم کشف و اگر از محسوسات باشد دراک بجز آن نیز
 در ترتیب معرفت حقیقت او دخل است و بجز کفر بلین همین کفر جمل و حجاب نیست بلکه کفر محمود و عنایت
 پیش از لعنت قوت ملکی که بهرسانیده بود و تلقی از غیب می کرد زائل نکرده اند و سلب ننوده اند از اهل
 قبض و فرط تعطش بقرار نگرد و قیوم در راه توبه نهند بلکه همین راه را فروج بسنط و عقاب نموده
 در کسوت اهانت و طرد بر باد کشته اند اما در جوهر روح او لطیفه مظلوم افکنده اند که گاهی خود در حق
 عفو حسی و گاهی در لباس استغفار و ایوبی گمان کرده بقوت طاعات و اسباب توبه در شیا طین
 و مردم تصرف می کند و با آن لطیفه مظلوم خلق را بضملا و جمل و کسوت و بکرات باطله رنگین مینماید
 زین لهم الشیطان احدا لهم و نفعی بالله حنه و بجز از آیات و احادیث معلوم میشود که چنانچه
 میشتاق گرفته اند کی از حمله و الو العزم و دم از سارطانی و رسوم از صلوات چهارم از نماز چنانچه او تعالی
 فرموده و اذ اخذنا من النبیین مینتا فقم و منک و من فی ح و ابراهیم و صوسی و عیسی این مین
 و اخذنا من مینتا فاعلیطوا بجای دیگر ارشاد فرموده و اذ اخذ الله مننا فی النبیین اما یتکم من کتاب

و اگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان مسلمان بوجت مطاع مبین
و تالیف و در زور بر مسلمین و خوان ست پس بی شبهه کیفر محظمی است و دیگر استماع غنا و مجرد از رفاه
و طاهی صحیح آنست که جائز است و دقت هم جائز و اخبار و آثار صمیمه نموده این معنی است و به تالیف محظمت
علی الاصح و دیگر خفتی شکل را هر دو شهوت در یک ترتیب نبی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس
اگر شهوت فرج غالب است که کاشش با مرد باید کرد و اگر شهوت ذکر غالب است نکاح او با زن باید نمود
و در اجرای شهوت و دیگر ادراصبر لازم است صبرست علاج دل بیار تو و اوقت بد افوس که
کم داری و بسیار ضرر و دست و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بردمان و تشبه باهل سیر
و طمس بدان کلمه نبی نیست این طریقه فقها درست و لذا حق کشی را مکروه تحریمی گفته اند و اهل بخارا
را درین باب با التفصاحت بود اما بر طریقه اهل حدیث که اصل در اشیاء اباحت را نشان داده اند و دلیل
بر منع استعمال نمائند و جو نیست و افزون و طباطب مردم در نشئ و راحه و حکم با تنبهاش آن متفاوت
استاده نوشیدن قلیان جائز است غایت مافی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بکوشد
و نه بسیاگر از اشیاء طیبه بحال هم بسبب بی احتیاطی و تباین طبایع بجا نبیند خوان کشید و دیگر قول فصل در
تحریف و از اسلام و در احرب آنست که مادام که احرب قائم است و مسلمانان از استخلاص ملک
متقاع گذشته اند و استیلا و کفار بجای نشد که هر چه جز از شکار اسلام نخواهند موقوف سازند
و مسلمانان بی استیجان ایشان اقامت دارند و بر لاک خود بی اذن ایشان تصرف اند چنانکه
احوال ریاستهای هند و خوان ست آن ملک و از اسلام است و در احرب نشده و تصرفات
عاضی ایشان تبهر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ
برگردند و متقاع شوند گوئی فکر جمیع اسباب دل داشته باشند اما از مقاومت در مانند و اقامت
اهل اسلام باستیمان ایشان گردد و تصرف بر ملاک خود باذن ایشان کنند و جریان شمار
اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد از روی قوت مسلمانان آن ملک و در احرب می گردد
و تصرفات ایشان جائز است و بهر گاه ایشان جاری و این بعضی را که بر اصح و ارجح اقوال نوشته اند

كانت على راس ثلاثين سنة من وفاة النبي صلى الله عليه وآله في آخر سنة أربعين من الهجرة
 كان انقضاء ولهم على يد ابي مسلم الخراساني في سنة اثنين وثلاثين ومائة فيكون
 بذلك اثنين وتسعين سنة يسقط منها مدة خلافة عبد الله بن الزبير رضي الله عنه
 وهي ثمان سنين وثمانية اشهر فيبقى ثلث وثمانون سنة واربعه اشهر وهي الف شهر تقريبا
 واسرا علم وبكر تفضيل: ثم قسمت كي تفضيل انواع واصناف بركيد بحر ودم تفضيل اشخاص قسم
 اول فيما بين اول اثنين واولا ودم بركيد رسالت صلوات الله عليه ميتوا من تفضيل الاشخاص في
 قطعي الانفاذ است بل تفضيل اشخاص غير از چند کس مخصوص ثابت شده پس بحث خورشيد در قسم اول
 پس تفضيل باعتبار ثواب و درجات آخرت و ائني نصوص قطعية است و انرا بر انساب نيست بلکه تابع
 تقوى و ورع است بوجب كبريه ناطقان اكر حكمه عند الله اتقا كره و بموجب احاديث مستفيضه
 مشهوره بمجر الناس كالحق بن آدم مرد آدم من ثواب لا فضل لاحد على احد الا بدین و تقوى
 و در تفضيل برين و تقوى ممكن است كه اولاد و ازال را بر اولاد و اشرف تفضيل متحقق شود و حسن
 زبهر و بلال از حبش صيب ز روم و زخاك كذا و جهل اين چه بود همي است و تفضيلي كه در شرع
 مقرر است همين تفضيل است پس پس و لكن در بخا و در نوع تفضيل و برك است كه بعضى احكام شرعيه
 اعتبار آنها واقع شده كي كفايت يكاح و درين معنى تمام قرينش برابر اند و غير قرينش كه قرينش
 نيند و كره چرب باشند و دم اعتبار شرف ترب انساب بزياب رسالت مآب صلوات الله عليه اين معنى بنى تمام
 بر غير بنى با شتم ثابت است و همين جهت ستم فوئى اقربى از ستم بر ايشان صحت نمودن مقرر شده
 و در كوة حرام گرديد و باز بنو عبد المطلب اير غير ايشان شرافت ديگر است كه در حديث آمده ما من
 احد له يد على احد من ولد عبد المطلب الا انا انا كافي به ايام القيامه پس در شرافت
 ايشان لا تقدم است بر ديگران بحديث اول من استنفع له من امتى اهل بيتي فلا اقرب فالاقر
 من قرينش و ظاهر است كه در قرب نسب چ كس برابر اولاد عبد المطلب نيست پس هر كه مفضل از اولاد
 بر اولاد معين بكمين است اگر اين معنى مراد ميدار پس صريح السطلان است و اگر معنى ديگر مراد دارين

وحکمتی که در آنجا که رسول مصلحتی را می بیند که بر او واجب است و آن را
 اخذ الله می شناسد و آنرا کتاب التبتین الله الناس و لا تلتفتونه و جای دیگر فرموده و اذا اخذ
 ربك من بني آد حرم من طهين و هم ذريرتهم و اشهدهم على انفسهم السبت بربكم قالوا
 بلى و سجده درین موقف مروی نیست مؤمنین که نماز ایشان بر ایشان میشو و جواب اقرار ربی بقی
 دادند و کافران بر توقف اما بعضی فقها می گویند که انبیاء و مجرده کردند و امام مؤمنین یک سجده و کافران
 سجده نکردند اما سنانین چنین معلوم نیست و اسد اعلم باحوال عباد و دیگر در حالت برهنگی کلام حرام
 نیست بلکه مکروه است و این که راست هم با یکدیگر است و بجز تلفظ بزبان حرام و در حالت نفوذ و بکشت
 ذکر خدا در جای تنه و نجاست منع است نه در شغل جماع و معذرا اهل علم نوشته اند که ذکر اسد در پیشگاه
 و در وقت جماع پیش از زنا کردن کشف عورت کردن مسنون است و دیگر مضمون حدیث من
 رأی فی المناصف قد رأی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفون در روضه نوره بدین طریقه نموده
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی قییم کرده اند بجمیع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بر آن بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب
 صلعم در خواب بر چند قسم است یکی روی ای آبی که اتصال آنجناب است دوم رویا نفسانی که
 ظهور صورت اعتقاد و یقین دوست که بر لوح خیال منقوش گشته است سوم تشبیه شیطان بصورت آنجناب
 و این تشبیه و تشبیه است اما درین قسم گاه به شیطان بالقای کلامی و صوتی قلمبیس می کند و دست
 می اندازد و ندارد در شریعت غرر اما احکام خواب را هیچ نمیشمارند از اهل بیعت و بهی اگر احیاناً دید
 آنجناب بصورت رسد غالباً ازین قبیل خواب بود و اسد اعلم و دیگر سلطنت بنو امیه از ابتدای خلافت
 معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبدالعزیز بن زبیر را که بعد از زید تا تسلط عبدالملک
 امتداد یافت از میان استقاط باید نمود تا حساب قاسم بن فضل حدانی تا زید بن العن شمر را زید لا
 درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که العن شمر یکبار بنو امیه را واه التزنی و ابن جریر و احکام
 راست آید در جمیع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی متن الحدیث ان دولة بنی امیه

پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم که بمردی سال نزد زول امام حسن تقضی گشت نبود بلکه بنا بر تحلیص جایا از دست ظالم
 بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که بنی و خروج بر پادشاه وقت
 اگر چه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که پادشاه ظالم بلا شایع و مزاحم تسلط تمام پیدا کرده باشد
 و هنوز اهل بیت و اهل که داهل کوفه بر تسلط یزید پدید راضی نشده بودند و مثل امام حسین ابن عباس
 و ابن زبیر و ابن عمر بیت نکرده خروج جناب وی علیه الرضوان از براست رفع تسلط او و از بر است
 رفع تسلط او و سر پا صواب است و آنچه در حدیث منع خروج است از برای رفع تسلط سلطان
 و آن جائز نبود و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهر شد و دیگر اجماع منعقد است بر آنکه تنفیذ فی النواخصه
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار عباد یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست
 و در آیه قرآنی ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر صا د و ن ذلک لمن یشاء من اولی الامر از لفظ ما و و ن
 نیست بلکه اولی الامر و ن و ن فعل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک
 نیستند بلکه مساوی شرک اند با جمیع اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شرک یک
 شریکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم مانند آنکه سندان اجماع چه چیز است و این اجماع
 معارض اشاره این آیه یعنی یغفر صا د و ن ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا پس تحقیق این شخص
 و کتب مبسوطه است جمعی نوشته است که جمیع انواع کفر راجع میشود بشرک و ستایم آن می گرد پس
 محل مغفرت نباشد بصل این آیه شلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند
 که عجزات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است از برای تصدیق پیغمبر فعلی است و تعالی است پس اثبات
 قدرت خلق مجزوه مرغی خدا را لازم عقیده اینها شد و هر صحن شرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام
 کفر تکلفات نموده اند لکن نزد تحقیقین دلیل این اجماع آیات کثیره اند که متجاوز از آنچه آیه امت خواهند
 و همه دلالت دارند بر آنکه کفر آیات است مطلقا مستلزم خلود و ایمید و زار است خواه شرک باشد خواه
 غیر آن مثل قول تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نفاق جهنم خالدین فیها
 اولئک هم شر الابریه و مثل قول تعالی ان الذین کفروا یا ایها المتأسفون نصلیهم نار اکلما نفعیت

نهایتاً محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و قریبه باشد
 تا هفت پشت شلاً شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شیخی مبرور یا از اولاد ملک و امرا و کبار باشد و تحقیقت
 نسب بزرگی و دومان شخص است که در آباء بعید باشد شلاً شیخی یا حسینی بودن یا با شمی یا با موسی
 و قزقشی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص بی باشند که در هر دو امر تفوق دارند شلاً
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم نامدار و بعضی حسب دارند نسب شلاً پیوری و راجه پیمان
 و برهمنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب دارند حسب شلاً قد و انبان جابل و سادات با همه
 و متعال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرف نسب و دیگر خواجه و نواب یک است
 دارند باین رنگه رابل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد فرق ایشان بگفتن
 برانکار ایمان حضرت امیر حنی الله عنه و شتی بودن ایشان و سلب لیات خلافت از ایشان
 متفق اند بخلاف شیعیه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفصیل و قضی تشیعین و اولویت خلافت
 ایشان اکتفا می نمایند و بعضی ازین ترتبه ترقی نموده بر تخطیه تشیعین و اعیان ایشان تصریح میکنند
 و برخی بتفسیق و تبذیر ایشان جامه بوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده اند اهل علم
 و در حال ایشان اختلاف است بعضی علما بر مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند و بعضی بر مرتبه دوم
 بعضی بر مرتبه سوم لکن مفتی به و مرجع همین است که اینان نیز در رنگ خواجه و احکام اخروی کافراً
 و در احکام دنیوی جائز است که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجویز المناکحه معهم
 و التواست بینهم و دین غیبه و من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعه است نیز در
 احکام دنیویست و در احکام اخروی فلا فارق بینا و اعدا مسلم و دیگر هر گفت خلافت
 ثابت است بر خاص مرادش نیست که در اقصی الامر نفوس متواتره و دلالت می کند برین
 خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت اتفاق و نبض ثابت شده چه در آن وقت هر
 کس بر بیاید که او را نه القوه حاضر شده تسک نمود و فرصت تنقیص از مآد آن نماند
 یعنی الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت را شده

رسول صلعم مفهوم می گردد و کسانیکلایین روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم لعن او نمودن پنجاه
 امام احمد بن حنبل و کیا بهر کسی و دیگر علما و کثیر از بعض روایات که است این امر و عقاب بر این زیاد
 اعوان او و نداشت برین کار که از دست نایبان او بوقوع آمد معلوم می شود و کسانیکه این روایات
 نزد ایشان مرجع شده منع از لعن او نمودن همچو حجة الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و
 از علماء که نزد آنها در روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد
 بنا بر احوط یا متوقف ماندند و همین است و حسب بر علماء و تحقیقین نزد تعارض بر این آرسه دلش
 و این زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی است من غیر معارض هیچ کس آنوقت
 نیست و دیگر حکم جرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب
 قرآن خوانده را بعد از مبلغی که از بدست کسی بفرشد این صورت محض باطل است باجماع اهل سنت
 آنرا نزد امامیه راجح و متعارف است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفرشد و دلیل
 بطلان آنست که حقیقت بیع مبادله مال با مال است و ثواب طاعات مالی نیست بلکه حق است که با
 این شخص بیکم وعده الهی است می شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد
 خواه اخروی مثل حق و لا حق ارث و جز آن جائز نیست و دوم آنکه شخص را براس ختم نمودن قرآن
 مزد بگیرند و ثواب آن ختم بر تاجر رسانیدن صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی
 دارد و سوم آنکه شخصی حسب سهو ثواب قرآن خوانده که بجهت یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و هرگز
 خیال معاوضه در خاطر و سهو نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در ثنائی خواندن آن
 بوی چیزه بدید یا اجسافی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصه انعام و احسان می کند و این کس در
 مکافات آن قرآن یا کلمه تهلل و تحوآن براس او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز است
 بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صامع الیکم معروف کنکافوه چه ام آنکه شخصی است طالب عمر دینی یا طلب
 حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر کن از راه تملک دینی و فقدان وجه معاش فرغت به اشتغال باین امور و از
 دیگر صاحب ایذه داود جوتو او شود تا بفرغ بال شغول بطاعت گردد و در صورت هر دو راجع کامل بر هر طاعت

جلو دهم بدلتا هم جلو داغیر ها آید و قول العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث ماورد
 مقام محو کلام من جسم القرآن و ارشد جمیع است لکن قرآن مختصر در آیت ان الله لا یغفران لشک
 به نیست بلکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب للمشکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شریف
 بقره جنینان را بعد از این خواهند بخشد و خواهند برآورد و من مومنان انکه اصل ایمان قلیل دارند و با
 هیچ عمل نکرده اند چنانچه در بیان حدیث واقع است لم یعمل خیراً قط و مراد از ان عمل جوارح است
 و اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را شش اصطلاحی شرعی لفظ
 شرک گردانیده پس منی ان الله لا یغفران لشیء به نوار ایشان ان الله لا یغفران لیکفر به است
 چنانکه بیاضی و درستی و لا یتکلمی المشرکات نوشته لاشکات تم الکتابیات لان اهل الکتاب
 مشرکون بقول تعالی و قالت الیهود حن بن ابی الله و قالت النصارى المسیح بن الله الی قوله تعالی
 سبحانه عما یشرکون و لکنما خصت من بقوله و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغوی و رجال کلم
 در یحیی آیه نوشته قیل الا ینفسخ فی حق الکتابیات بقوله تعالی و المحصنات من الذین
 اوتوا الکتاب من قبلکم و مخبر رسول صلعم و باجماع الامة عن جابر قال قال رسول الله صلعم
 تخرج من اهل الکتاب و لا ینزحون لنا فان قیل کیف اطلقتهم هم الشکر علی من لم ینکر الانبوة
 محمد صلعم قال ابو الحسن بن فارس لان من یقول القرآن کلام غیره الله فقد اشرک مع الله غیره است
 و تحقیق همانست که ذکر یانت بینی آیات کثیری و قرآنی و تخیلی و باید کافاً و مطلقاً و ارشده بلکه در حق
 اهل کتاب نیز مخصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و للمشکین و اهل الکتاب
 لیسنا لکنا را لا یامام معدودة الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و جمیع اهل بیت
 و بری که بر ایشان کفر رسیده و داخل اند و آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب بر حاجت تمیز
 شرک نیست و مراد از ما دون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره و باشند خواه صغیره و جمیع اهل بیت
 و الله اعلم و بجز ترتف و لکن بزرگ ازان جهت است که روایات متعارضه و تنافی ازان بلید و قد
 شهادت حضرت امام جعفری علیه السلام و ارشده از بعضی روایات و استبشار و امانت اهل بیت و غلط

بحدیث از جمہ پاشید قدما درین کا معذورند و قتلان ایشان بی شبہ مانور شیخ الاسلام بن تیمیہ
در رفع الملام عن الامتہ الاعلام وجہ این عذر زیادہ برست جبہ ذکر کردہ و ازینجا ظاہر شد کہ کلمات
برای بخیفہ و امثال او بنا بر ترک عمل و قول بحدیث سخت جاہل ست و ابروی دین خود باین طعن
بروی رضی اللہ عنہ و بر علماء دیگر از سلف و خلف کہ مانتہ برین طریقہ گذشتہ اند و عذر ہم
صحیح پیرامون حال صدق مال ایشان ست می ریزد و نعوذ باللہ منہ و دیگر در مسائل فرعون
نہ ہدیہ نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی ست اگرچہ مراد او بنا بر آنکہ مخالفت
از طریقین ست رعایت این معنی ست کہ این حدیث باخصوص مخالفت مذہب حنفی ست اگرچہ
مذہب حنفی مخالفت جمیع احادیث نیست پس عمل بہ احادیث متہ افہ ظاہر ست کہ متذہر ست
لکن واجب آنست کہ عمل بہ حدیث راجع و تعین ست و از مخالفت مزین بعد از آن پروائی نیست
و حق عبارت و توجہ مقامات آنست کہ چندین گویت باین مذہب مماثلت حدیث ست پس مردود
باشد کل عمل لمیس علیہ اصول فافہی رد نسبت خلاف بسوی حدیث اودن شان مسلمان ست
کا جہلان ست کہ حلاوت ایمان و بشارت اسلام درون ایشان را فراموش و از دین جزیم
و رسم حظ دیگر ندارند و دیگر من قال لا الہ الا اللہ دخل الجنة حدیث صحیح ست و در شیخ
احادیث دیگر ہم آمدہ مثل من مات وهو یعلم ان لا الہ الا اللہ دخل الجنة و سہ
آخر کلا لا الہ الا اللہ دخل الجنة پس اگر این کلمہ را وقت خاتمہ گفتن نصیب کسی نہ
آید غالب ست کہ ہمگنا ہاں تمام عمر او مغفور و معفو گردند **س** امید ست دوم کہ از لب نواب
آید یا شہدان لا الہ الا اللہ **س** رفت نواب و ہاں کلمہ توحید لب یکس نہایت زیادتی سفر
بہتر ازین و دیگر حدیث ما اصر من استغفر و ان عادی الیوم سبعین مرۃ یصحیح ست ابو داود
روایتش از ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ کردہ و غیش آنست کہ ہر گاہ استغفار قہار نہایت
التجای صادق بحق باشد کاری کند اگرچہ بسبب غفلت آن گناہ مکرر چہ اصرار نہ شود اما التیاس
نیست فی تحقیق استغفار بنا شد چنانکہ ابوبصریہ گفتہ استغفار تا یحتاج الی استغفار کثیری

او حاصل میشود قال تعالی للفقراء الذین احصوا انهم واعانت برطاعت که جایجاد حدیث مذکور
واقع شده همین است لکن این را اجرت گفتن به از دست پنجم آنکه شخصی قرآن را در وجه طاعت مکه
تصدیه می خواند و بر آن اجرت می گیرد مثل قریب و تعوید و ختم بعضی سوره قرآن را به حصول بعضی
مطالب دنیوی یا بر سه خلاص از عذاب گویا این قسم نیز جایز است بلکه اگر است و همین است مورد
ان احق ما اخذ قر علیه اجرا کتاب الله وقصه رقیه لکن بسو و فاحش و اگر گفتن اجرت بر آن
نیز از همین قبیل است و دیگر تفسیر قرآن کریم حدیث شریف را که لا علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و
معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقاید سلف و آثار و تلویح ضرورت بدون معرفت
این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جائز نیست و بعد ازین هر صاحب مذہب متسک به قرآن
و حدیث میکند و در دفع شبهات مخالفین محتاج بنا و بیل میشود و تاویل این جزو دلائل ائیل و توفیق بهر یک میکند
و مخالف مذہب خود را باطل مینماید لکن همیزان و معرفت حق و باطل تفسیر مرفوع پس علم لغت و سیم سلف از
صحابه تا بعین است آنچه این جماعه از تعلیم آن جناب صلوات الله علیه و تعالی علیه آمده و را تفسیر
ظاهر نگریه و وجه قبول است و در مصداق من فسر القرآن برأیه فقد کفر و فی ردایه فلیکفوا و انفعدا
من الناس باشد حال قرآن و حدیث کیاست که هر دو بنمای دین و اصل مؤصل شرع همین بافت عربانه
و این اندیشه مستحق حقیقت و مجاز و ظاهر ماکول و قبل و بعین و جز آنست و دیگر بسبب تفرد صحابه در اقامه سماع و تواتر
صحابه تا بعین متبع ایشان احادیث متفق و مذکور کسی که حدیث غیر ملو و اطلاع پیش بر یکی را صحیح میسر نیستند و نه در
آن حدیث که خبر آحاد است یا مشهور دریافت میشود آنچه شیش هر مرتبه متفق میشود هر یک موافق و کما خیر
در آن اجتهاد می کرد و موافق طبع خود را احتیاط و مسامحت در قشید و تسهیل ترجیح میداد آیین منعی
دائرة شریعت را فراتر ساخت و نیت سچ کس جز امتثال و خدا و رسول و اتباعی رضایه است این
دیگر نبود و هرگز کسی مخالف حدیث قصد کرده مگر آنکه خیر آن حدیث را ترجیحی از ترجیحات شرعی
خواه ردایه خواه در سایه غلبه ترمیم ساخت و تخمین در ترجیحات طول و عرض بسیار دارد و اما اصول فقه
قریب صد وجه از برای ترجیح کرده اند لکن بعد از آنکه و او این سنت مدون گردید اندک از ترک عمل

مقرر زان بود و کسی که طبیعی او کم از هفت باشد چگونگی تا قبضه می تواند رسانید و خلق مجید برتر از قصر
 شایسته است و قصر شدید بدتر از قصر قلیل و هر قدر از اتباع سنت و در ترافق مل عتاب و خطابت
 و دیگر حدیث و لد الزنا لید خل الجنة صحت ندارد مگر این است که حق تعالی علی هیچ مؤمن
 صالح متقی را تکلف ننماید پس او را بعل ابو بن گرفتن بجایست بلکه مخصوص اولاد او را نیز که از
 اولاد ولید بن خنیسه که در نص قرآن مجید او را زنییم یعنی حرام زاد و فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی
 بزرگ جلیل القدر لقب بسیف الصمد پیدا شده و امامت جمعی کثیر را بر وی جناب نبوت صلوات الله علیه
 در حالت امارت مساکر کرده و نیز حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرموده اند که
 ولاد الزانی را نهند و بن امیه می نوشتند امیر بصره و دیگر بلاد کردند و در آن حالت همیشه است
 می کرد اما کسی که باین عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی تنفر باشد پس این مرد
 معنی منافقی است اما است این قسم شتمش کرده است که است منزیه و اگر است است و لا اله الا الله
 که در کتب نقد مذکور است معمول بر همین قسم شتمش است و الله را علم و دیگر از خفتشان و خوبه سرایان
 شخصی عوفین و خواهیشان هر کما یان بخدا در دوزخ ادا و طاعت الهی بجای آورد و از منیبات و
 منکرات اجتناب دارد بی شبهه سخن ثواب و جنت است چایشان را غرض تعقیب نیست این حالت محض
 بتقدیر الهی است و توبه فناء و ذنوب است چون شرک و کفر و توبه نائل می گردد و اسلام محبت با مقبله پس
 دیگر معاصی که دوزخ است چه حقیقت دارد که توبه بزیل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیرات از طریق
 و بهائم و حشرات بر زمین افزوده است و همچنین برای جن از زراعت متخواری شود و اینها چنانکه خود بنظر
 حق اینها بردن ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان است در دست ایشان می ماند
 این است حقیقت برکت بردن جنات از جنس غله که در عالم شربت دارد و وجود جنات ثابت است
 بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع همین است و منکر کافر تر
 و دیگر جزای اعمال بگاسه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما اصحابکم من مصیبة فما کسبت
 این یکم و بعضی عن کثیر در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقرر می رسد یعنی بر باد شاه عادل و رنجانیان

و دیگر شخصی است قراض بر بکارد و تسک اقرار بوعده آید و بر بانو شسته و ادب و امانت قرض اگر سود
 نداد پس سبب اقرار و وعده خود اگر چه نابران محاسب است مگر شرط را در وجه اعند الله بر ندادن سود
 انشاء الله تعالی مانع و نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و وفا باین شرط نیز حرام
 و نه قرضخواه را مطالبه آن میرسد شرطها و نه قاضی را حکم داد آن میرسد چه این شرط گناه کبیره است
 و کل شرط طلیس فی کتاب الله باطل و آن کان مائة شرط و دیگر در وقت احتضار خواه دم پسین
 باشد خواه پیش از آن ایان و کفر معتبر است اما هر کس را این بلا نیرسد که شیطان باغواء و فریب
 ایمان او بر دگر گیمه شقی ازلی بود و در حدیث شریف آمده ان الرجل ليعمل بعمل اهل الجنة
 حتى ما يكون بينه وبينها كاذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل النار فيدخلها
 و اما كالايمان بالخيار ايم و جنين و خلاف این واقع شده و ان الرجل ليعمل بعمل اهل النار
 حتى ما يكون بينه وبينها كاذراع فيسبق عليه الكتاب فيعمل بعمل اهل الجنة فيدخلها
 رواه البخاري و مسلم و دیگر بگزاردن نماز مجرد فرض نظر ساقط میشود و جمع میان هر دو خلاف شرع است
 و شرطی که از براسه این نماز تراشیده اند مثل وجود امام عظم یا نائب او یا مصر جامع یا عدد
 مسلمین و نحو آن جهل بی دلیل است بلکه عکس حکم نماز پنجگانه است در فرضیت و شروط مگر خطبه که درین
 نماز سنون است نه در غیر آن و دیگر الغيبة اشده من الزنا حدیث صحیح است و نفی آنست که زنا
 غالباً از حقوق السرمی باشد مغفرتش بدست غفور رحیم است و نفیت از حقوق العباد است که حق تقاضای
 مغفرت او را سلق برضای عبده داشته و تنگی حوصله بندگان و شدت نفسانیت ایشان بحکومت
 انداخته نیست از امر ناشکل ترا قاده و دیگر بودن بحیث بعد قبضه در حیثی دیده نشد مگر باعث شده
 مردم آنست که حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہ را در متابعت سنن عاوید نهانیت مبالغه بود و ایشان
 یک قبضه از زیر دامن گرفته باقی را متقاضی می کردند تا باخچه بی طبعی جناب نبوت بود برابر شود و در
 بخاری از وی آمده کان يأخذ من طهر لها و غيرها ما و حدیث در سنن مسلمین لفظ اعفوا للحی
 آمده و هم وارد شده اخفوا الشوارب افوا اللهم و یقینین رضی الله عنهما سید زامی پوشید پس قبضه

اشرفی بود و داشته نصاب طلای شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب شقال
 چهار شقال میشود و بحساب تولیک و نیم تولی طلای شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن
 خمس سجد و آن خمس جمعی میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب شقال است و چهار شقال و بحساب
 تولیک تولی شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب دو باشد و پنج جبه و ستمس حساب می شود
 و امین نصاب خمس و همچنین از خمس اندر نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس منسوبست و نصاب نفقه
 دو صد درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو نیم تولی است زیرا که درم شرعی سه باشد و یک جبه و نیم
 خمس جبه است پس دو صد درم شرعی بوزن داشته ششصد و بیست و نه می شود که جبه پنجاه و دو نیم
 تولی است و بحساب رویه و ای جاد و شایسته پنجاه و چهار رویه و بیست و نه می شود که بیست و نه
 و از زده آن می شود و چرا که در دلی نفقه خالص که از اجای می گویند رویه را ده انده داشته و بیست و نه
 دو جبه در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم است و ربع آن پنج درم است و
 بحساب تولیک تولی سه باشد و شش جبه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم تولی که عبارت از شش صد و
 سی باشد است پنج تولی سه باشد و شش جبه است و شش تولی سه باشد و ربع آن پانزده باشد
 و شش جبه است که همان یک تولی سه باشد و شش جبه میشود و بحساب رویه یک رویه و چهار باشد
 و در جبه نفقه است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم نایس عالمگیر می شود و چرا که عشر پنجاه و چهار رویه
 و نه باشد نفقه پنج رویه و پنج و نیم باشد نفقه می شود و ربع آن یک رویه و چهار باشد و در جبه است
 که موافق قیمت حال یک رویه و هفت تنگه و یک و نیم فلس می شود و چون خمس نصاب بر
 نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم است و بحساب تولی سه تولی و نیم تولی سه است و بحساب
 رویه ده رویه و پانزده آن می شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب
 اول یک درم و بحساب دو درم سه باشد و یک جبه و خمس جبه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنگه
 عالمگیر می شود پس در دو صد و چهل درم شش درم و در شصت و سه تولی که تولی و شش باشد
 و هفت جبه و خمس جبه و در شصت و پنج رویه و پانزده آن یک رویه و ده آن می شود و همچنین خمس که

پیر و مادر و بسلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده و در جزا معین است الا غفر و دیگر قضا
 برای آگاه کردن بندگان غافل و خاصه و برای سبک کردن زمین از گناهان و عباد طاعت حکم
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها با دستند از زیر زمین و غل می کنند که بسبب توت کت
 آن با در زمین و جنبش می آید این را از لاله ناسند و دیگر بخار را به زمین و دریا طرف آسمان میروند
 حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فراهم آورد و کثیف می سازد و
 نامش بعد از کثافت ابر میشود بعد از آن حکم میشود که بکته از آسمان گرفت و درینا خلط نمایند تا
 بقوت آن اکثر بخارات آب گرد و چون آب شد حکم میشود که این ابر را بر زمین از بندافشردن آسمان
 سوارخانه که در برست پس آب شده بر زمین میریزد و برای راندن ایشان چاکبک های آتشین
 نام آنها برق است و آواز یک از طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسلیع پس فرشته می باشد و گاهی
 امر وی از برای تابان خود و از برای غمام و گاهی یکم الی بر شخص یا بر زمین یا بر آوازه
 می گویند و دیگر در هم بنا بر تحقیق علماء است باشد و یک جبهه و من جبهه است و هائنده عبارات از
 هشت جبهه و جبهه یک سرخ که آزارتی گویند و سبج بوزن دو جبهه و هشتال چهار و نیم شمشیر
 و دینار نیز چهار و نیم شمشیر و دینار و دوازده شمشیر در رویه بسکوک شایان هند یا زده و نیم شمشیر
 که رویه بهادر شمشیر که دوازده شمشیر بود و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا
 به نظر نیامده و اشرفی بوزن یا زده شمشیر است مگر اشرفی بهادر شمشیر که یا زده و نیم شمشیر بود و آن نیز
 مروج نیست این است تحقیق اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است دینار است که
 از است شتقال باشد یعنی هفت و نیم توله زیرا که شتقال چهار و نیم شمشیر است پس وزن است شتقال
 هفت و نیم توله باشد و باعتبار توله نو دوازده شمشیر و است شتقال نیز نو دوازده شمشیر است پس هفت و نیم توله
 است شتقال باشد و حسب دران ربع عشر که دوازده شمشیر است و در جبهه زیرا که عشر شمشیر نیم توله دوازده
 میشود و ربع دوازده شمشیر و جبهه میشود و همچنین عشر است شتقال و دوازده شمشیر است که عبارت از است
 و ربع دوازده شمشیر نیم شتقال که همان دوازده شمشیر است و جبهه میشود و حسب اشرفی سوای بهادر شمشیر

نصاب طلا

عن كل من وثقت بتعيينه فوجدت كلا يقولان دينار الذهب بمكة وزنه اثنتان وثمانون
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار للمقال فربما الدرهم
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون
درهما بالدرهم هم للذكر رواها مكيا لمدينة فغن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت
لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلى الله عليه وسلم قال خمسة ارطال وثلاث بالعراق انا حزنه
نقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب
غضبا شديدا ثم قال اجلسا يا فلان هات صاع جرك يا فلان هات صاع علمك يا فلان
هات صاع جرك قال اسحق فاجتمعت اصع فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حديثي
ابي عن ابيه انه كان يري هذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم قال هذا حديثي ابي عن اخيه
كان يري هذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لا خير حديثي ابي عن امه انها ادت بهذا الصاع
الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال مالك انا حزنه هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلاث رواه الدارقطني
واين قصة شهيرة مستقيمة نيزك ابنه بن جدياد ورواه ابن خزيمة وحاكم از طريق عروه اناسا رجت
ابي بكر واثبت بنودوه وكنت انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بالمد
الذي يفتات به اهل المدينة وللبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رمضان عند
النبي صلى الله عليه وسلم بالمد الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روي عن اهل الصحابة الى يومنا
هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعراق وقال العراقيون منهم ابو حنيفة
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصحابة
التي قررها النبي صلى الله عليه وسلم قد رجع ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة بعد هذه
الواقعة الى قول مالك وتبرك قول ابي حنيفة كذا في النبل ويجوز ان كانت الصاع اربعة امدا اجماعا
انتهى درقاوس لثمة الصاع والصواع بالكر والضم للصوع ويضم الذي يقال به وتدور على الحكم
المسلمين وقرئ عن وهو اربعة امدا كل مد رطل وثلاث قال المد بالضم مكيا وهو رطل

زیاده شود و میرین طریق حساب باید کرد و این نصاب خمس و نیز این خمس و خمس دیگر غنوست نزد
 امام عظمی هم و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی هم واجب است و در این حساب آن اگر چه آن را نزدیک
 درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم خسته و شش خسته و یک جز از دو صد و چهار خسته
 و علی هذا القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حلیفه است و معتبر در وزن در اینم سبعة یعنی درم
 که در نصاب و در وجوب زکوة معتبر اند آن در اینم که شش و از آن بوزن هفت مثقال باشد و آن ظاهر است
 زیرا که در درم باعتبار شش باشد و یک و نیم باشد می شود و هفت مثقال بحساب باشد همین قدر است
 پس ده درم یعنی بوزن هفت مثقال باشد و همیشه آنکه سابق در زمان حالیت و نیز در ابتداء
 اسلام در مسم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال کرده درم موزاد و
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال کرده درم هشتک پنج مثقال باشد و قسمی
 از آن شش مثقال یعنی دو باشد و پنج خسته و شش خسته کرده درم بوزن شش مثقال شش
 پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درم
 گرفته ثلث وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف الاوزان نه باشد و سبعة
 و خمس حب می شود و ثلث آن ساسه و یک حب و خمس حب می شود و همچنین ده درم موازی هفت
 مثقال است چنانچه سابق تفصیل معلوم گشت و سبیست بوزن سبعة و همین است معمول چنانچه
 بزرگ گفته سه ده درم شرعی ازین سبکین شش و آن دو توله هفت باشد هفت بمقاله صراط
 محمد بن فائق خان و وجد ملکوت با بخطه ما نصده عرضت هذه الرسالة على حضرة
 الاستاذ فخر بصحة ما فيها و دیگر در حدیث ابن عمرست مرفوعاً للکلیال مکیال اهل المذنبه
 والوزن وزن اهل مکة رواه ابو داود والنسائی لکن ابوداود و ترمذی هر دو از آن سکوت
 کرده اند و اخرجه ایضاً البزار و صححه ابن حبان والدارقطنی و در روایت نزد ابی داود و حاکم
 ابن عمر بن عباس آمده و با جمله حدیث دلیل است بر آنکه مرجع نزد اختلاف و کیل بسوی کیل مدینست
 و نزد اختلاف و در وزن بسوی میزان که امام قسار نیز از آن که پس ابن عمر گفته بحث نماید

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن است یسببه بعضه بعضا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را ببارائت متلفه و
 اسالیب تنوع بیان فرموده اند استخ و درینجا حدیث حبیرو الناس قر فی ثمر الدین یلی نههم
 ثمر الدین یلی نههم یبشأ قر و متبق ایما نههم شهاد نههم و شهاد نههم ایما نههم و فی لفظ
 ثمر یغشوا الکلاب و حدیث تد و رسی الا سلام لحسن و ثلاثین سنده فان یصلکوا الهم و حد
 مذکور ابوهریره ذکر نموده گفته این قرون ثلثه ممدوحه کی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آن هر
 مرینه بوده است و صدق قیین مرت خمس و ثلثین تعیین خلافت و مرینه کی است و حدیث
 الی صیده و عاف یجیل ان هذا الا مریله نبقه و رحمة ثمر یكون خلافة و رحمة ثمر یكون
 صلی الله علیه و آله وسلم حدیث قرون ثلثه و حدیث ریحی سلام حدیث خلافت و مرینه و ملک بشام
 بسج شک ندریم که خلافت و رحمت با بنی خیریت بهنگ است مخصوص بانته هم ترا و با حد
 حدیفه لا تقم الساعة حتی تقتلوا اصحابکم و یقتلوا و اباسا فکرم و یث دنیا کمر شرا کمر
 بخوان الی قوله اگر ا وجود استعمال بن طریق کار است کشود و بنی خیریت از تنج معنی سنت خود را
 معذ و باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق پیچیده است نخواهد آمد و در هیچ کس از یاده و ملازمین
 نخواهد شد و در باب صلوة و زکوة هم **س** اذ لم تستطع امر لفرقه و و جلا و الی ما لم تستطع مع
 انتی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفاء ثلثه است باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام با
 و تمیز اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجام از موعود الهی در ظهور وین حق و کند گفته که این معنی خلافت
 را شده است پس خلافت این عزیزان خلافت را شده اند نهی از عموم مخالفت این عبارت است
 که خلافت از تقوی خلافت را شده است بنا بر عدم تزیاد اسلام در زمان ایشان و تقاضای آن ظهور
 فتن و فساد و کذب و کفر و ان لکن این خیر است فاده و الا خلافت وی جلی الله علیه و آله و سلم
 کرد و تزیید است ایراد صاحب از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و کلمات و کلمات تقوی مبطله کون دین
 کتاب و حدیث الخلافة بعدی ثلثین سنده قلیل است برین دعا و علان قید را شده است
 تعدیه بطلن خلافت است و غایتش نزول نام حسن و بنی امیه است از برای حای و برین ابی سفیان

له و فی سیرت عوان
 بن حسین بن علی بن ابی طالب
 الدین و نههم الدین یلی نههم
 ثمر الدین یلی نههم یبشأ قر
 و متبق ایما نههم شهاد نههم
 و شهاد نههم ایما نههم و فی لفظ
 ثمر یغشوا الکلاب و حدیث تد
 و رسی الا سلام لحسن و ثلاثین
 سنده فان یصلکوا الهم و حد
 مذکور ابوهریره ذکر نموده
 گفته این قرون ثلثه ممدوحه
 کی قرن نبوت است و دو قرن
 خلافت و آن هر مرینه بوده
 است و صدق قیین مرت خمس
 و ثلثین تعیین خلافت و
 مرینه کی است و حدیث الی
 صیده و عاف یجیل ان هذا
 الا مریله نبقه و رحمة ثمر
 یكون خلافة و رحمة ثمر
 یكون صلی الله علیه و آله
 وسلم حدیث قرون ثلثه و
 حدیث ریحی سلام حدیث
 خلافت و مرینه و ملک
 بشام بسج شک ندریم
 که خلافت و رحمت با بنی
 خیریت بهنگ است
 مخصوص بانته هم ترا
 و با حد حدیفه لا تقم
 الساعة حتی تقتلوا
 اصحابکم و یقتلوا
 و اباسا فکرم و یث
 دنیا کمر شرا کمر
 بخوان الی قوله
 اگر ا وجود
 استعمال بن
 طریق کار
 است کشود
 و بنی خیریت
 از تنج معنی
 سنت خود را
 معذ و باید
 داشت که درین
 بحث بهتر ازین
 طریق پیچیده
 است نخواهد
 آمد و در هیچ
 کس از یاده
 و ملازمین
 نخواهد شد
 و در باب
 صلوة و زکوة
 هم **س** اذ لم
 تستطع امر
 لفرقه و و
 جلا و الی ما
 لم تستطع مع
 انتی المقصود
 و حاصل این
 کلام اثبات
 خلافت
 خلفاء ثلثه
 است
 باعتبار کمال
 تدبیر آن
 قرون و قیام
 با و تمیز
 اعمال خیر
 و ظهور
 دولت اسلام
 و انجام از
 موعود الهی
 در ظهور
 وین حق
 و کند گفته
 که این معنی
 خلافت را
 شده است
 پس خلافت
 این عزیزان
 خلافت را
 شده اند
 نهی از
 عموم
 مخالفت
 این عبارت
 است که
 خلافت از
 تقوی
 خلافت را
 شده است
 بنا بر عدم
 تزیاد اسلام
 در زمان
 ایشان و
 تقاضای
 آن ظهور
 فتن و
 فساد و
 کذب و
 کفر و ان
 لکن این
 خیر است
 فاده و
 الا خلافت
 وی جلی
 الله علیه
 و آله و سلم
 کرد و
 تزیید
 است
 ایراد
 صاحب از
 آنکه آن
 حضرت
 صلی الله
 علیه و آله
 وسلم و
 کلمات
 و کلمات
 تقوی
 مبطله
 کون دین
 کتاب و
 حدیث
 الخلافة
 بعدی
 ثلثین
 سنده
 قلیل
 است
 برین
 دعا و
 علان
 قید را
 شده
 است
 تعدیه
 بطلن
 خلافت
 است
 و غایتش
 نزول
 نام حسن
 و بنی
 امیه است
 از برای
 حای و
 برین
 ابی
 سفیان

اصطلاح ثلث اولی آنکه گفتی انسان المعتدل اذ اصلاً هما و صلیدا بهما کوه سبی حدیث قال
وقد جریست ذلک فوجدته جميعاً اتهمی و صلح عمر فاروق بشت رطل بود باجملة معتزله و کربل
کیال منی است و در وزن میزان کنه بر وجهی و قدری که ذکر شد و تمام این بحث در سبک مختام
بذیل زکوة فخر و زکوة زریه ذکر است و السلام و دیگر صفات از نوب بسیار است ضبط نیز نیست و کبارش
و گویند است ظاهر و باطن ظاهر شصت و شش کسیره است و باطن چهار صد و یک علی اختلاف اقوال
العلماء فی ذلک و این همه مذکور است در رواج عن ائمه ان الکبار و عفو از کبار و توبه جمیع علی علم و
قطع الثبوت است و گاهی به توبه هم مغفوره میشود لکن شایسته تعالی سه بر و عطف حبست چند ان
مترسان اهل ایمان را نه که می بخشد گنبد توبه هم آمرزگارین و دیگر در ازاله انفعان خلافت
انفعاء بنیل اثبات خلافت خلفاء نوشته که قرن اول و ثان آنحضرت صلعم بود از هجرت تا وفات
و قرن ثانی زان شصتین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلاف نماید آمد و وقتها ظاهر و
مقال حدیث قوی بهم رسید که او از قرون ثلثه تفصیل همان مدت است اخراج ابو یعلی عن علقمة
بن عبد الله المزنی عن رجل قال کنت بالمدينة فی مجلس فیده عمر بن الخطاب فقال البعض
جاءکما کیف سمعت رسول الله صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلعم یقول
ان الاسلام بد احذ عاقر ثنیاً ثمر باعیناً ثم سدید یساق ثم یکنز لا فقال عمر فما بعد البیزول
الا النقصان و این معانی است بمضمون آیه اخراج شطاه ثم آتاه الاية کذا فی صفحه ۶۲
خبر شریک قدیم در سال پنجم نهاده می آنکه در سال ششم در آمده راجعی آنکه در سال پنجم پایی گذارشته
سدیس تر شصت ساله باشد بابل شتر با قال از حدیث ابو هریره است الخلافة بالمدينة
و الملك بالثمام و رواه السیوطی فی دلائل النبوة دانسته شد که خلافت راشده بر سر نه خواهر بود و در خارج
خبر خلفاء ثلثه در مدینه قامت نمود و دانسته و این اجمال با تفصیل در صفحه ۱۲۱ از نسخه مطبوعه بر علی مذکور است
و در صفحه ۱۵۰ نوشته بعد آنحضرت صلعم هر جا که مذکور است ذکری شصتین است لا غیر و آنجا قرون ثلثه شریک
منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب بد و از ده سال بود و است قال حدیث

بزمین ادا ادا نتوان نمود بدان عالی جناب درودی با ساز و برگ اینخان فرستاده ایم و در محرت
 بروی خویش کشاده و برآل و چهارش نزول محبتی اندازده از خدا خواسته ایم و در نشین زمینی را بر
 خود و بهشت آراسته سپس نظر را فروده دیدار و خود را نوید دریافت که خود و رابع نظر بگاید سعادت
 فرزانه نصیبت بنیاد چشم و چراغ دیدار روشن دلان روزگار جانشین و ساده آریان و الا تباه غره صبی
 اقبال فروغ دیده اجل ابوالنضر سید علی حسن خان طابت اللایام و اللیال که غلغله نشین
 خدا جوی بانامز مناجات دعا گوی اویند و هم کار آریان و دولت پیوسته آرزوی خدمت بود که
 او شایسته کفرخ نژادان و الانسب رسم و راه بزرگان را روز باری دهند و با افزایش آبروی کردار
 و گفتار آیین نیایان خویش هندو طریق اشاعت سنت که برگرفته نیایگان اوست پیش گرفت
 و شیوه هدایت ملت که بجان پذیرفته بزرگان اوست همچنان پذیرفته هم برین شیوه که تابی ست موسوم
بالبنیان المخصوص بن بیان یکایک الفقه المخصوص همانا از نامی و صیغه نامی بلوغ المرام
 من اوله الاحکام فراهم آورده علامه افادت گمر هدایت اثر حافظان حجر را که جانش روشن خاکش
 باد در زبان پارسه ترجمه پر دشت و تنگ مانگان علم استدلال را از زنده شاعری و کار روانیان حریه
 فضل و کمال را فرخنده زار و راه میبایست درین زبان نیست آقران بفرمان افاضت عنوانی که اگر
 ریاست شکوه افزای امارت کمت پناه طریقت ز قمار سنت آگاه حقیقت آثار خرد و مین روشن نگار
 خرد آیین خرد و پناه خرمین سوز فتنه و سنا و سپهره افروز صلاح و سلا و جناب مستطاب معلمی القاب
 و الاجاه اسیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر و دامد المجد و التقاضی که مر و ملت
 فر و سیده هوش گزیده روش لایدر روشن اختر عالی گمرست و شیوه حق پروری و بیایه نیکو بکوشی که بیشتر
 چنین حکمرانی فرمانروا و نوشا بجا و آرا شکوه کند و بارگاه آهیم ماه سپهر اوج و کمال قهر و فرمان
 جاده و جلال آونگ زریب کشور کار نگاری بالانشین مجلس شهرباری دولت دربان هدایت عنوان فرخ
 لقب و الاعلم جناب نواب شهاب جهان **سید** مخاطب بعالی خطاب سیدین لادور اعظم طبقه اعلا
 ستاره هند و تاج هندوستان و رئیس بهوبال ادا ادا العز و الاقبال که فرمانفرما بقیس نعلین

رضی الله تعالی عنهما و چون استمدال بیات قری برت نبرت از هجرت تا وفات رسالت می تواند شد اما جمهور
 اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ یونیم قرن تابعین و از یونیم دیگر قرن تبع تابعین فهمیدند و
 و خلاف این ظاهر از حدیث از سلف و خلف معلوم نیست که سابق فی ذلک کتاب و شک نیست که مقام
 از مزالق اقدام و در محض اتمام است و حال این اشکال خالی از اشکال نباشد امید است که اگر جواب
 صحیحی یوم فرموده و درین باب فراهم آید و اسعان نظر دران بکار برده شود که در انکار یکشاید این موضع
 در غرض و مزید تعرض و تطبیق این سلسله نیست **س** شرح این هجران و این خون جگر که این زمان
 تا وقت دیگر و دیگر تو با گر بندم و قطع از مصیبت با عدم عزم آینه واقع شود بی شبهه مقبول است
 تا شب مجبونی گاه می کرد و تردد در رد و قبول چنین توبه خلاف نص و خارق اتفاق علماء است و
 و ترغیب توبه و انابت احادیث صحیح بسیار آمده **ح** توبه کنیم و شک نیست توبه بی تو شک نیست **ح** گفت
 آنحضرت صلوات الله علیه و علی آله و سلم خطا و خیر الخطائین التوابون اخراج از نزدی و این حجت
 و سنده قوی **س** رقم سپید و سیاه من زمین شکسته نگاه من چه چمن و چه قدر گن من خجل زانم
 نفور توبه قل یا عبدا دی الدین اسر فاعلی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
 الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و نه آخر آنحضرت و محمد علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه و آله و سلم
 محمد و آل و صحبه و من ینالک

خاتمه طبع مع تاریخ ریختن خاتمه علیم حافظ سید اعظم حسین صاحب
 سند بلوی نائب مکرمه مشهور سلمه الله تعالی

یکتا ستوده ستایش آموز را که زبان را سخن آموخت و روان را به انشا آفرخت بستانشما تنوا
 و تعنت برگزیده گزیده گزین را که جن لوشه را به هدایت نوخت و سیاه تا سپید بخورین منور خست

<p>زاد راه کاروان خضر زهر دیده ام سبزمان مرکب ز قطع راه لاغور دیده ام سر سیر پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام هم چرا هر سر ز چشم خود و دیده ام سالمان علم سنت را تو انگر دیده ام از سودا و حرف غیرش دل مکر دیده ام از شمیم سنبلیخت معطر دیده ام استخوان بندی بطرز ناگه دیده ام مید به پیدای نقش و اثرم بر دیده ام</p>	<p>کرد قفر یس خبر ناگزیران سرا گئی کاروانی کش بدوق منزل علم حدیث ماه سیمائی حجازی در لباس فارسی هم چراغ خلوت روشن داشت گفته ام زین افاضت کاین گران سراپا زان هر کار روشن نظر شد زین فرغ ایزد مر شام آشنایان را بدرک غیشش در ادای اصل طلب بهر گرا فاظرا بعد ازین حرفیکه آریند آرا جهان</p>
---	---

داشتم در روای اندیشه تیغ راه

جادو شمع احادیث پیرو دیده ام

قطعه حبیب مؤلف و مؤلف از افتخار الشرح حافظ خان محمد صاحب متخلص بشهر سلیمه اسد القدير

<p>آنکه می نامزد بفرق دولتش دستار علم بخت فیروز تجر طالع بیدار علم صدور ایوان شریعت رزق در بار علم همین فکرش کشای عقد و دشوار علم بسکه در دیوان آگاه سبب بود محال علم شغل و شغل هنر افتاد و کارش کار علم آنکه در عالم بود همه کار و سر کار علم</p>	<p>میر علی ابن حسن خان قنابل و جبین ز در بازوی فضیلت انج اقبال کمال گجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا جووت طبعش نماید کنت سر سبته و بنی تکلف هر چه سازد هر چه پردازد و در چنان عمر که جز بازی نیاید و خیال این نواب میر الملک و الاجاده مست</p>
--	---

فرشتہ قرین ست و صورت آراستہ این صیفا بقده اش بیایہ فرزند سعادۃ نشان آن خوش نشین قصب
 فرزاد روشن پیش فطانت کوش حکمت آیات تفضیل ملکات جامع مکارم سعید ابو الحسن سید
 ذوالفقار احمد جاہ السداد و شرکت نظر ثانی حاضر معارف مقبول و منقول حاوی مزایا
 فروع و اصل حکمت آموزانات مقال جناب محمد عبدالحق ایہ السد السعال و یگانہ دانش
 خصال نظر فضل و کمال و دقائق آگاہ و تحقیق دستگاہ حافظ مولوی محمد احمد عارف السد السعال
 خوشنویس جادو رقم بانی قلم منشی محمد عبد الرحیم لکھنوی البقاہ السد القوی و اصلاح حجاز راہ کار گاہ حافظ
 کرامت السد حفظ السد و ادارت خان منبع الشان دیانت پسندامانت پیوند محمد عبدالحق الخان
 اعانتہ المنان مران جمالانہ راہ مطیع شاہمانی ریزو مطیع پرداختند و با حسن اوقات بحسن اتمام
 کار کارکنانے زمانیان ساختند

قطعة تاریخ

آن می حکمت که روشن مغر و انامیان	میر ابو الفخر خرد و در باب اغر دیده ام
آنکه گرینیش پگا ہے جلوہ گرد نظرش	گفتہ باشی در حل مهر نور دیده ام
آنکه از نیروی زینش براساس فتنہ با	دستبر و مرتضی بر باب خمیر دیده ام
دودہ روشن ساز سادات جہان کز غری	ہر کیے لا شہرہ اسود با محمد دیده ام
پای او در رزم از بہرام گامی پیشتر	جای او در رزم با خسرو کار دیده ام
بر صبر بخالہش کا و اسے داودی دہ	نہم و را از دوش و سر افکنہ ہجڑہ دیدم
قطرہ اش گوہر بانغا تنزل خواندہ ام	از شرقی ذرہ اش بہتاب خندہ دیدم
لطف و طبعش بہاران و گلستان گفتہ ام	علم در دوشش عطار و در و پیکر دیدم
گاہ از گلین عبارتش گل نشان فتم	کاش از اشعار عود و گلن ہجڑہ دیدم
نورقم بنیان مرصعی کردنیای علم	زین سپس حکم تراز سد سکندردہ دیدم
مرتبغ حافظان ہجڑ از خاندہ اش	جلوہ آلا در لباس شرح و گیدہ دیدم

یاری بر بخت خواهم خواری کشم از تو	لجای کمال تر بخت بقمان بر آورم
آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی	آتش بجای آب ز همان بر آورم
مرگ از پی علاج ببالین من رسد	گر در مصدق ز دوران بر آورم
تا چارچوبان روانی کارم زو نیست	روی نیاز بر در سلطان بر آورم
فرخ امیر ملک که گوید زمان او	آشفته کی ز زلف پریشان بر آورم
نرخنده داور یکدست به جا ه او	نفقور و قیصر جسم و خاقان بر آورم
یار بکیم تر کم سپه همنشینیش	اسکندر آورم که نریمان بر آورم
این دسترس کجا که فغانی ز جو چرخ	در بارگاه خسرو گمان بر آورم
خوشتربو جلیل که دست تظلم	در پیش شاهزاده ذیشان بر آورم
آن شاهزاده که رسد گر باد من	گوئی سر حریف بچوگان بر آورم
هم انتقام جو بگیریم ز روزگار	هم کجروی دگنبد گردان بر آورم
آیم درون بزم شکوه بلا تشش	عرسے برون لشانم و سبحان بر آورم
در دکان نیازان نو بهار علم	گل راجه وقت ست گلستان بر آورم
از جوش شوق مطلع دلکش تر کم کنم	هوی قلندرانه زمستان بر آورم

مذری پے علی حسن خان بر آورم

با انفعال نقد دل و جان بر آورم

نرخنده طالعیکه کنم ورد نام او	استطاحی ز طالع دوران بر آورم
گویم تماش گوهر روز جهان نماند	از بهر نعل جگر برم کان بر آورم
دانشوریکه از پی کسب فطانتش	دانشوران خطه یونان بر آورم
زیبا سخنو ریکه براسے قلمندش	از خاصه کان گنجینه و شروان بر آورم
آن رهبریکه گر سخنی سر کنم از تو	بر راه راست آذر و کنگان بر آورم

<p>دو قسم بنیان هر صومعه ای که بنظر مازم این گنجینه احسان که از افغانام ماندگان گرسه را میبرد در راه کام حرف حرفش و انبایه ستنگ لای شمع بر گردن تا گرد و منور بزم دین آن کنگران این زحسن آبا و عینی میست آنکه آمد مخصر نیل او نیل کمال صفحه صفحہ جزو جزیش را چو دستی درخت ماهی اوضاع بعثت قانع بنیادین هست تفریق بلوغ حضرت ابن حجر آن ای میرسد سنت که از لطف آیه یک جهان رنجور نادانست و مافوق جاگی خوالان نیز خانه آتش است نغمه زد و در عایش بلبل لطف شمشیر</p>	<p>می کشد بر روی یا حج مفتوح دیوار علم مالدار علم باشد نام هر نادار علم غافلان جالبه را می کشد شبیه علم نقطه نقطه باز گوید منته خرد علم باده آورند بر نیزه و مگر میخواند علم یوسف بازاری صرد یوسف بازاری علم آنکه موقوف ست بر دیدار او دیار علم سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایش علم حاوی احکام سنت جامع اسرار علم آنکه از بنجیدگان تبتش مقدار علم یوسف افروز بزم دولتش انوار علم حالمی حضور دانا میست او ضار علم جرعه آشنایان هر پیاده اش سرشار علم تازه تر باد از علی ابن حسن کفر علم</p>
--	--

قصید خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سہونی سلمہ اللہ تعالیٰ

<p>آہ اگر ز خاطر نالان بر آورم بخت نمی ستیزم و بار و زگار ہم دوران بود خلالت و فلک مدعی شود آتش ز تمعلیش رقیبان رو سیاه طالع زبون سپهر حد و یار سرگران</p>	<p>دو داند نادگر و مسلمان بر آورم مقصود دل چگونه از آلمان بر آورم گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم آہی جان کشم ز دل افغان بر آورم در روزگار و ترکیب عنوان بر آورم</p>
--	---

اصلاح الغلط

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم	۸۴	۵	دینجی	دینجی	۱۲	۴
گیزی	گیزی	۱۰۱	۱۴	جش	جش	۱۴	۲
نزدن	سن	۱۱۰	۱۹	سولیت	سولیت	۸	۸
نوشتن	نوشتن	۱۴۲	۱	آزار	آزار	۱۴	۱۴
اور	ور	۱۵۴	۱	کہ	کہ	۱۹	۱۳
کس	کسے	۱۵۸	۴	+	و	۲۱	۳
پس معطل عابد	معطل عابد	۱۲	۱۲	صل	صل	۲۴	۴
ست و مول	ست و مول			احیائی	احیائی		۱۴
عاجز و مشہ	عاجز و مشہ			آرد	آرو	۲۶	۸
صاحب تحسیم	صاحب تحسیم			نشت	نشت		۱۸
و اع	و اع			قدفت ہفت	قدفت ہفت	۳۰	۱۴
باعتبار تولد	باعتبار تولد	۱۹۸	۱۸	برست و زانو	برست و زانو	۳۱	۲
ہفت و	ہفت و		۱۹	راج	راج		۵
و بحساب	و بحساب		۲۱	و	او	۳۶	۲
ہرزدہ	ہرزدہ	۲۰۰	۵	بایند	بایند		۳
آن	آن		۱۵	معاون	معاون	۴۴	۱۶
مشہ و باخیر	مشہ و باخیر	۲۰۲	۲۰	+	در	۴۹	۱
الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات	الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات			+	بلکہ	۵	۱۹
وصلی اللہ علی النبی و آلہ و صحبہ	وصلی اللہ علی النبی و آلہ و صحبہ			اعراضکم	اغراضکم	۴۴	۴

در حلقه که درس کتاب سخن دهر
در محبکه حرف تحقیق خود زند
از بهر پایه سنجی سحرسی او
این حجر کجا که بخوانم ز عسقلان
خوش پرده کشید بنام کتابش
خوش تر ز بهر بود بلوغ المرام را
هر حرف و لغتین حدیثش نو گشت
اندازه دان نم که پله اتباع او
کلّ قیاس و رای ز بنیان بر افکنم
آن نامه که از پی مع مولفش +
نازم بنامه که کند دعوی بلند
بحر یک موج موج اسطرش نوازند
گوید بهار طر فضاخت غریب نیست
تا که قلیل گرسه بهنگام سخن
گویم بهر آیه عزم و عادی حضورت
چندان گهر نشانی دست نوال با
کارش کنم تمام یک ضرورت حسام

و داد از زبان رازی و سفیان بر آورم
برهان آن ز سنت و قرآن بر آورم
یارب کرا بعالم اسکان بر آورم
کوا بن تمییه که ز حرّان بر آورم
کز دس هزار صورت ایمان بر آورم
کز وی دقیق مسئله آسان بر آورم
تقلید را از خاطر یاران بر آورم
گر هست بو خفیه لغزان بر آورم
کز نام ناسر بر لب جنیان بر آورم
علامه را بهند ز شوکان بر آورم
خود را می از قیاس پرستان بر آورم
صد ز ورق قیاس بطوفان بر آورم
گر خون رشک از دل ایران بر آورم
تا که بهند خامه بچولان بر آورم
دست اثر گرفته با یوان بر آورم
من شکو باز دست دمان بر آورم
کارم دل مسود تو آسان بر آورم

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام آتم کتاب بنیان مرصوص
ما علینا الا البلاغ ۱۲۹۰ هـ

تاریخ طبع بنیان مرصوص ترجمه بلوغ المرام من ادله الاحکام ماده ساله
فیه بلاغ للناس ۱۲۹۹ هـ